مؤلفہ [illegible] جناب مرزا محمد حسن قتیل غفر له الله
در مطبع منشی نولکشور

سعادتش التفات پذیرفته وعروس قوت تقریر کاملان هر ملت هنگام مقابله با روانی زبان علمای اثنی عشریه
رخ در نقاب ستر هم نهفته لمولفه لعل شهوار بدخشان شرف درگیتی * نیر مطلع ارشاد رسول عربی *
آنکه جز روی دل آراستش نیامد بوجود * شمع روشن کن کاشانه ٔ والانسبی * کسی را که هوای غلامی آنجناب
در سر پیچیده باید که توسل بدروازه وصی او که کلید قفل شناخت ذات الهی از دست قدرت کامله بدست
رسیده وا ست جوید تا توانند نقش دوستی غیر آشنا آب رقت قلبی از لوح خاطر اخلاص خاطر شوید لمولفه
نجم برج کمالات کسبی و وهبی * بین مقرب درگاه داور داوار * کلیم طور هدایت بوادی عرفان
سپهر فضائل ائمه اطهار سبب تالیف الا بعد قشقه طراز جبین هیچ‌مدانی و زمزمه پرداز آبسفی
کرقرزبانی قافله سالار گمراهان حقیقت ناآگاه محمد حسن مشهور بقتیل روسیاه چنین بوقف عرض حاضران
حریم فضل وکمال ودبگلبه بیکیان قلمرو دریافت احوال میرساند که چون در عهد حکومت وزمان دولت نواب
سلاطین مآب جمجاه سلیمان دستگاه خورشید همش ابهت و برتری وارث اقبال سکندری امیر کبیر صاحب تدبیر
وزیر ابن وزیر ابن وزیر قلزم سعادت را در خشنده گوهر و آسمان اقبال ابد مقرون را تابنده اختر
بحر ناپیدا کنار شجاعت را قوی نهنگ یعنی یمین الدوله ناظم الملک سعادت علیخان بهادر مبارز جنگ
کان ظل عنایته علی راس الخلق ممدودا وجعل حاسده علی بابه بعیب العالمین مطرودا صیرفی
نقود علوم دینیه ناظور حدائق معارف یقینیه مفتاح اقفال اسرار فروع واصول وناظم درر معقول
ومنقول نتیجه قضیه مجد و اعتلاء احسن نتایج صاحب لا فتی هجاء ورد اهیز ثالث الائمة المعصومین وتشرف
بنام آنحضرت مغبوط پیشوایان راه شرع متین ترکیبی متکیان اریکه صلاح و سداد ورستم میدان اعداد
وارشاد و شنا ور دریای اتباع رسول الثقلین السید المکرم الموسوم بمرزا محمد حسین اطعم الله امیدا
امال المومنین فی التقبی بوسعته السیدة فی ناصیة الاصمیة ونعو اعلام هم حکمة الاندیدا
المصطفنة علی اتباعه اذا سعنا از کربلای معلی علی ما کتفیه التحیة والثنا بلکهنو تشریف

در هندوستان که از کثرت اثنا عشریان رشک شیراز و صفاهان است تشریف شریف ارزانی فرمود
و از حضور پرنور بتوسط یگانه گوهر صدف اعتقاد صادق و مشتری متاع گران بهای ایمان دانق فروشنده
جنس هنر پروران دینی بدرگاه سپهر جاه و چکن جراحت اهل مذهب حق بمرهم مراعات دلخواه لائق هزار
مرحبا العقیدهٔ مومنان محمد آفرین علیخان که بخطابهای امرای والاشان و خدمات لائقه داغ
بدل سوز همسران از جناب والاسر فرازست مراجعت آن قبلهٔ اتقیا و قدوهٔ اصفیا بارض اقدس بمقدم
باصد رونق مبارک نقره که باپای بندگان آستان کوبی پاسبان ساخته شده در سنه هزار و دو صد و بیست
و ششم از هجرت اتفاق افتاد و از بسکه باظهار غواصان لجهٔ محبت اهلبیت رسول خدا و درخشنده یاقوت
معدن عز و علا یعنی سپیده صبح صادق بلند دودمانی آقا محمد صادق خلف صفاهانی در قاسم شربت حسین
خلق بر برادران دینی آقا ابو الحسن خان قیم دینی که هر دو چون بادام دو مغز لطایف در وصل یکدیگر خانه
و مناقب خفیهٔ آن خازن کنوز تحقیق مقدمات ایمانی گوش نواز راقم جانی نیز بار و بیانیهای این
بی لیاقت جایی چیده تقریر بیسوهان سامعهٔ آن موید بتائیدات سبحانی گردیده بود و همین وسیله دو سه بار
ارسال عریضه بوالا جناب ملازمان حضرت سید ممدوح و از آنطرف بجواب آن تازگی دل و قوت روح
صورت بسته باوجود عدم تحصیل دولت بساط بوس که شاید بعد چندی جلوه ظهور دهد بخدمت تحریر
احوال هندوان و رسوم این فرقه و شیوهٔ مسلمانان ساکن هند قدیم الاسلام یا جدید الاسلام هم
باشند مامور شدم هرچند این بی بضاعت آستین کهنه دارنده بازار لفظ و معنی را کجا حد آن بود که
حسب عبارات دلنواز و مقابل فقرات شاهد بلیغ بی انباز شیخ ابو الفیض فیضی و برادرش شیخ ابو الفضل جامع
و طبیعی و ریاضی که بفرمان قدر توامان شاه فریدون بارگاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی
روح الله روحه ترجمه نمودن کتب هندی بزبان فارسی یواقیت منثور الفاظ خالی از اغلاق را در
در کار تحریر [illegible]

نور بلاغت تیشهٔ فکر رسا و اندیشهٔ عقل آزما و انما بدر نیز اگر آن والا گوهران فرخنده حسب بپایهٔ تلمذ ارباب

علم و ادب آنچه اجمال و تفصیل و ایجاز و تطویل دران مقام بایستی بتسطیر آن خامه جادو طراز سحر رقم

حرکت داده اند وراهی آن و نیز اوج انشاپردازی و قطبین معدن سخن نوازی چند کس دیگر نگارش

آنچه بدان از پیشگاه خلافت و امارت حامل اثقال احکام بدوش اطاعت و انقیاد و سلاطین سپهر احتشام

و حکام بر جبیس احترام گذشته در یک بقدر مرتبه قوت بیانی عروس صفحه را بحلیه عبارت للالی خاص

بخشیده لیکن چون نظر بمسکین پروری نشتریان خداترس کوچکدل سراپا رحم و مروت که فرمان دولت ایران

شفقت و فتوت اندیشی روحی دکان گوهر فروشان بپایی در کانیان شبه سرمایه نیز نشسته بعضی

مهم بندهٔ خود نمودن را بعید از طریق سعادت و ارجمندی دانسته عزیمه را برابر نا فرمان و حنظل

نبات بیاز ربیان چیده نسخهٔ مذکوره را موسوم **بهفت تماشا** کرده ام یعنی درین کتاب که فهرست

احوال بندهای الهی هفت جا تماشا های تفریح طبع حاصل میتوان کرد چون اهل ولایت را آشنا

با الفاظ هندی نیست لهذا بهر لفظ کذا بخط و خال بیان حروف و حرکات آراسته شد لیکن بعض الفاظ

از جهت بدنما بودن خصل در بیان احوال ازین ذکر بعید تر افتاده پس ناظران را می باید که آن الفاظ

را حواله بذهن نمایند تا بعد ازین علم بآن حاصل گردد و امید از عالی فطرتان بلند نظر آنکه هرگاه طبع تماشا

را از دیدن ازهار مضامین خاطر فریب و مشاهدهٔ ریاحین معانی گلزار زیب بشتابد دیگران

هر یک بهارستانی ست پر از گلهای الوان مانند یاسمین و لاله و نافرمان فارغ یابند همت و الا

قدم درین خارزار نیز بر گمارند و هر جا که سر خاری در کف پای اندیشه شکسته باشد بسوزن اصلاح

آفرین این فقیر تکیه دار صحرای حیرانی که تکیه بر عنایت ایزد متعال کرده جا بجا مغیلان بجبال

خار بستی کاشته بر نیارند **تماشای اول** در ذکر مذهب سرکار مکان و بعضی تحقیقات متعلق

تماشای دوم در بیان وجود گرفتن آدمی و کیفیت انقسام افراد این نوع و صنف

با تباین ملل و تحریف معتقدات **تماشای سوم** در شرح اعتقادات فرق هنود و آنکه از شریعت خود بیرون شد **تماشای چهارم** در حصر رسومی که ایام متبرکه مختصه باین فرقه بالاصالت **تماشای پنجم** در تقلید رسوم این گروه بجز بر **تماشای ششم** در گذارش شیوه و آئین مختار مسلمانان هند **تماشای هفتم** در کاشتن تخم لفظ و معنی در زمین نگارش احوال عجیبه

تماشای اول در ذکر مذهب سمارتگان

پوشیده نماند که هندوان کتاب تاریخ را پران گویند با بای فارسی مضموم و رای بی نقطه و الف و نون ساکن و پران قدیم که اول ترین پرانها بوده مرقوم ست که پیش از وجود آفرینش سوای آب هیچ نبود و آن ذات مجرد از جمیع قیود که بی شبه و بی نمون ست بصورت آدمی مصور گردیده بر پشت ششیش ناگ سر بخواب وحدت گذاشته بود ششیش با سین نقطه دار مکسور و یای مجهول ساکن و شین نقطه دار ساکن و نون و الف و کاف فارسی ساکن نام ماری باشد که گاو حامل زمین بر پشت آن استاده است چه ناگ بهندی زبان مار را گویند علی الاطلاق و ششیش عالم ست برای مار چنانکه آن مار از قدیم بالای آب بود و حالا هم بالای آنست یعنی ذات مجرد بصورت ششیش بر پشت مار مذکور خوابیده بود که دفعة از ناف آنشخص گل نیلوفر سر بیرون کرد و از آن گل شخصی صاحب چند سر و دست و بازو سر بر آورد نام آنشخص که از نیلوفر بر آمده برهما شهرتی دارد و برهما نزد بعضی بکسر بای تازی و رای بی نقطه ساکن و میم با های هوز مخلوط و الف ست بنوعیکه در کتابت پنج حرف دارد و در تلفظ چهار حرف مثل لفظ بهائی یعنی برادر که در کتابت پنج حرف ست و در تلفظ چهار حرف و اینگونه حرف از زبان اهل ولایت صاف بر نمی آید و نزد بعضی برهما بکسر بای تازی و رای بی نقطه مفتوح و میم مشدد و مفتوح متحد با های هوز و الف ست گویند که خالق جمیع اشیای موجوده از فلکیات تا موالید ثلثه برهما باشد و بعضی از علمای این فرقه قائل بوجود افلاک نیستند و نزد بعضی عقل اول و نفس فلکی و لوح محفوظ

نیز مراد از برجها ست مدت عمر برجها چند سال قرار رسید بهند هر سال سیصد و شصت روز تمام شود و
کیفیت هر روز برین نمط که زمانه همیشه بچهار قسم منقسم گردد اول ستجگ با سین بی نقطه مفتوح و تای
قرشت ساکن و جیم تازی مضموم و کاف فارسی ساکن و عمر این زمانه هفده لک و بست و هشت هزار سال
باشد و عمر کسانیکه درین دور بوجود آیند لک سال و درین دوره از جهت صدق اتقا و محبت
باهم گر حاجت بپادشاه نیفتد هر کس بطور خود زندگی نماید چون این زمانه بسر آید زمانه دیگر پیدا شود
موسوم بترتیا یعنی تریتا با تای قرشت مفتوح و رای بی نقطه مکسور و یای مجهول و تای قرشت
ما قبل الف عمر هر آدمی درین زمانه ده هزار سال باشد و مدت عمر خود این زمانه دوازده لک و نود
و شش هزار سال است که سه ربع مدت عمر زمانه اول باشد بعد ازین زمانه دیگر بوجود آید موسوم
بدواپر با دال بی نقطه مضموم و واو معدول بهمزه ما قبل الف و بای فارسی مفتوح و رای بی نقطه
ساکن مدت عمرش هشت لک و شصت و چهار هزار سال است که دو ثلث عمر زمانه ثانی و نصف عمر
زمانه اول بشمار در آید و عمر بوجود آمدگان در زمانه مذکور هزار سال نشان میدهند و چون دوره
دواپر بتمامی رسد کلجگ پیدا شود و بعضی کرجگ خوانند کلجگ با کاف تازی مفتوح و لام ساکن و جیم
تازی مضموم و کاف فارسی کرجگ با کاف تازی مفتوح و رای بی نقطه ساکن و جیم تازی مضموم و کاف
فارسی هر دو صحیح باشد زیرا که در هندی رای بی نقطه بیشتر با لام مبدل گردد لیکن کلجگ زبان فصحا
اردو ست یعنی باشندگان شاهجهان آباد که پای تخت پادشاهان تیموریه است و کرجگ زبان
هندوان قدیم و دهقان رفیع هر چند در صحت کلجگ بیش کرجگ مغلوب است بالجمله عمر این دوره چهار
لک و سی و دو هزار سال میگویند که ربع عمر دوره اول و ثلث عمر زمانه ثانی و نصف عمر زمانه ثالث
باشد و عمر اشخاص درین زمانه بوجود آمده صد سال یا کم یا زیاده شمرده اند حالا دور دوره کلجگ
است با جمیع مدت عمر این چهار زمانه چهل و سه لک و بست هزار سال باشد هر گاه چهار زمانه تمام شود گویند یک کرتی تمام شد

لهینارا چوگری خوانند چوگری با جیم فارسی مفتوح و واو ساکن و کاف تازی مفتوح و سا کن
نیز و رای ثقیل بی نقطه مخصوص بزبان اهل هند و فرنگ و ملک افاغنه و یا ے معروف
مجموع چهار چیز را گویند علی الاطلاق چون هفتاد چوگری همین طول عمر تمامی رسید مجموع مدت
آنها با یک روز عمر برهما برابر آید بهمین حساب یکروزه صد سال را که مدت عمر اوست قیاس باید نمود
و نیز و اخل کتب است و همه متفق بر آنکه تا وقتیکه یک برهما در زمانه موجودست برهمای دیگر بوجود
نمی آید هرگاه آن برهما می میرد دیگری بجای او می ایستد و مردن او را پرلو نامند و هرگاه هیچ چیز باقی
نماند آن را مها پرلو گویند پرلو با بای فارسی مفتوح و رای بی نقطه ساکن و لام مفتوح و واو ساکن بمعنی
قیامت ست و مها با میم مفتوح و هاى هوز ما قبل الف بمعنی بزرگ باشد پس مجموع دو لفظ مها و پرلو
که بعد حذف واو عاطفه یک لفظ شده مهاپرلو شهرت دارد بمعنی قیامت بزرگ استعمال باید لیکن این قاعده
در الفاظ فارسی جاری نیست برای تفهیم مسلمانان که فهم شان با فارسی ربط کلی دارد بدین صورت ذکر
کرده شد و الا مهاپرلو یک لفظ مرکب از دو لفظ در هندیست و نزد اینها برهما بعد برهما آنقدر بوجود آمده
که شمار آن حدی ندارد لیکن برای گفت و شنید گویند که هزار برهما پیشتر بوجود آمده معدوم شد
حالا دور برهمای هزار و یکم ست که پنجاه سال و نصفی و از عمرش گذشته و نیز از اقوال محققان
فرقه مذکوره است که منسادیوی نام زنی ست که برهما از بطن او بر آمده و آن زن دو پسر دیگر دارد
یکی موسوم به بشن و دومی موسوم بمهادیو منسادیوی با میم مفتوح و نون ساکن و سین بی نقطه
و الف و دال بی نقطه و یای مجهول و واو مکسور و یای معروف صحیح باشد و بشن بکسر بای تازی
و شین نقطه دار ساکن و نون در آخر تلفظ در آید و بعضی مسلمانان بحرکت شین نقطه دار نیز خوانند
لیکن حرکت دیگر سوای فتحه جائز نیست و گویند که آنچه برهما آفریده است و می آفریند و بعد ازین خواهد
آفرید محافظ آن از غذا و زوال بشن باشد و مهادیو با میم و های هوز هر دو مفتوح و الف و دال

سین بی نقطه و یای مجهول و واو ساکن مبدل بهمزه است بمعنی آن بزرگ ولی باشد چه معنی بزرگ
دیو بمعنی ولی خداشناس هندی قدیم بوده و در میان این جماعت شهرتی دارد که او از
فقرای کامل و عابدان بی نظیر بوده و همیشه بر گاوی سوار میشد که نام آن ناد یاست یا نون
و الف و دال مکسوره یا و الف و چهل چهل لک سال مدت یک چشم بستن او در خواست و اراده
الهی برای فنا کردن جمیع اشیای موجوده بوجود آمده و او رازفی بوده پارستی نام یا بای عجمی
و الف و رای بی نقطه ساکن و بای مفتوح تازی و تای قرشت مکسور و یای معروف مهادیو
در حالت هیجان قوت باه پیش پاربتی میرفت و بین می نواخت بین با یای تازی مکسور و یای
معروف باعلان نون بر وزن چین سازی قدیم هندیست و صورت ساز مذکور این ست که دو کدو
مدور خشک شده را بدو طرف چوبی پیوند کنند و ازین سر چوب تا آن سرش تارهای آهنین ببندند
و بنوازند مشهور است که این ساز را مهادیو برآورده و پیش از وی کسی ننواخته و سوای بین در علم
موسیقی هندی نیز او را مقتدای اهل این فن دانند همچنین در رقص و هندوان نادان بعلم
او را آدم صفی الله دانند و مسلمانان جاهل شقی هم مثل خدمتگاران و ملاهای مکتبی که بتعلیم
هندو بچگان صرف اوقات نمایند اعتراف باین معنی دارند بالجمله چون صد برهما از پی هم بمیرند
یک روز از عمرش کم شود و هر گاه هزار بشن بمیرند یک روز از عمر مهادیو بگذرد و عمر بشن بهمین حساب صد سال شمرده اند و عمر مهادیو
نیز همین قدر این مذهب مذهب اهل تقلید است که آنرا اسمارتک خوانند یا سین بی نقطه و میم هر دو مفتوح و الف
و رای بی نقطه مکسور و تای قرشت ساکن و کاف تازی ساکن در حقیقت سمارتک بمعنی متشرع
باشد یعنی عبادت بطور اهل شریعت هندوان بکنند و با حلال رغبت و از حرام کناره داشته
باشند و انبیا بجای خود گویند که سوای چهار کتاب که بچار بید موسوم ست هیچ کتابی کلام
آسمانی نیست باین دلیل که در کلام بنده و خالق تفاوت ضرورست پس لا محاله باید که کلام خدا

سوای زبان مخلوق باشد پیش پیدا یا مردم که بزبان سنسکرت واقع است ظاهر اینست که اینها
زبان زبان هیچ شهری و دهی نیست بخلاف قرآن که الفاظ آن بر السنهٔ سکنهٔ عرب جاریست فقیر راقم
روزی وارد مجلسی بودم که هندو پسری کتابی آورد پرسیدم چه نسخه است گفت شخصی در عهد شاهجهان
پادشاه بایمای پسر بزرگش داراشکوه ترجمه کتابی از کتب عقاید اهل هند کرده است گفتم اگر برای
دو سه روز پیش من باشد بهتر باشد گفت بگیرید فقیر نسخهٔ مذکور را آورده بجای خود از اول
تا آخر ملاحظه کردم چون بدین مقام که مذکور شد رسیدم آتش بسرای من درگرفت و بر پارهٔ کاغذی
این عبارت نوشته دران نسخه گذاشتم و بمالکش رد کردم و آن اینست که اطفال بازیگوش شاهجهان آباد
همیشه زبانهای نو ایجاد نموده باهم حرف میزنند و احدی از ان الفاظ سوای اینکه همان کودکان بیاد
بگیرد آگاه نمیشود و هرگاه عدم اشتهار ربانی باعث شرافت آن بر زبانهای دیگر باشد باید که زبان اختراعی
اطفال شاهجهان آباد از عربی و فارسی که هر دو مشهور و مروج اند نیکوتر باشد و چنین نیست زیرا که
آن زبانها را کودکان ایجاد کنند و اصطلاحات زودتر بیاموزند و عربی یا فارسی بعد مطالع حاصل میشود
پس انچه دانستن آن بر سبیل تعجیل باطفال صورت بندد چگونه راجح بر آن چیز توان شمرد که بعد عرقریزیهای
بسیار تتبع و شتاب حاصل شود و آن هم بتائید آسمانی و الا فلا درین صورت ترجیح سنسکرت بر السنه
ترجیح بلا مرجح ست چه عجب که چند سفیه خسران مآل باهم متفق شده و زبانی اختراع نموده چند کتابی برای
اضلال ابلهان دران نوشته باشند و شرف قرآن بر کتب دیگر ظاهرست بهمین دلیل روشن که با وصف
بودن شعرای فصیح و بلیغ پیش از زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم هیچ کلامی از نظم و نثر
عربی بفصاحت و بلاغت قرآن نمیرسد ثابت گردیده که کتاب مذکور کلام بشر نیست سنسکرت با سین مهمله
و میم هر دو مفتوح و سین بی نقطه ساکن و کاف تازی مکسور و رای بی نقطه ساکن و تای قرشت در آخر
[illegible] زبان [illegible] تای تازی و رای مجهول و دال بی نقطه

بر وزن بید فارسی کتاب هندوان باشد که همه تابع آن باشند و دانند که آن مقتدای این فرقه گفته
شود والمختصر فرقه سمارتک مشبه سنیان و اثنا عشریان در اسلام اند و دیگران شبیه بفرق دیگر لیکن تحاریر
این طائفه که نور عقل و حکمت نیز چشیده اند و عقیده دارند یکی رد بعوام و آن این ست که نه کور
شده دوم رد بخواص و آن بدین صورتست که باعتقاد شان بعد تحقیق و تدقیق هیچ چیزی در ذات و صفات
شریک باری نیست و نه بوده گویند که آن ذات از احاطه عقل و اوهام بشری بیرونست وجودش بر وجود
جمیع اشیا مقدم و اطلاق شی بر ذاتش روا نباشد و تمنا دیوی مراد از قدرت کامله اوست برای تفهیم
عوام باین اسم نامیده شد و سه پسر منسا دیوی که برهما و بشن و مهادیو گفته میشوند غرض از سه قدرتست
که دران قدرت موجودست یکی قوت ایجاد اشیا که آن را برهما تعبیر کنند دوم حفظ اشیای موجوده که
بشن شهرت دارد سوم قوت افنای هر شی که مهادیو مشهورست الموجز سمارتکان بر آنند که بشن بصورتهای
مختلف ظهور نموده و هر صورت را در هندی اوتار نامند با همزه مفتوح و واو ساکن و تای قرشت و الف
و رای بی نقطه ساکن ترجمه اوتار بعربی مظهرست ازینکه مذهب هندوان تابع تصوف است هر صورت را
مظهر خدا بلکه خدا دانند بالجمله اول صورتهای مذکوره ماهی ست که آن را مچهه اوتار نامند یعنی ظهور
حق بصورت ماهی چه مچهه در هندی قدیم ماهی باشد و معنی اوتار ظاهرست و مقصود بشن از ظاهر شدن
درین صورت حفظ جمیع جانوران آبی بوده دوم کچهه اوتار یعنی مظهر خدا بصورت سنگ پشت چه
اوتار همان مظهرست و کچهه در هندی بمعنی سنگ پشت آمده و از ظهور درین صورت هم همان علت غائی
بوده که در صورت ماهی بود سوم ظهور در شکل خوک که آن را بیراه اوتار نامند بیراه بزبان هندی
خوک را گویند و معنی اوتار همان و مچهه با میم مفتوح و جیم فارسی مشدد و متحد با های هوز بتلفظ در آید و
کچهه با کاف تازی مفتوح و جیم فارسی مشدد و متحد با های هوز ست و بیراه با بای تازی مفتوح و یای
و رای بی نقطه مفتوح ماقبل الف و های هوز در آخر چهارم نرسنگ اوتار نرسنگه با نون

مفتوح و رای بی نقطه ساکن و سین بی نقطه مکسور و نون ساکن و کاف فارسی متحد با هاء هوز
بمعنی شیر نر باشد بزبان هندی قدیم غایت از ظهور درین هر دو صورت نگهبانی جانوران صحرائی
است راقم آثم گوید که درین صور تنا ظهور جناب اقدس الٰهی هم طرفه عقیده ایست اللّٰهمّ احفظنا
من کلّ بدعِ الدّنیا شاید نزد صوفیه صافیه اینگونه افعال مقرون بصدق باشد در کتابی دیده
شد که متکلمی با صوفی دو چار شده با هم مباحثه رو داد متکلم گفت که هرگاه بحلول باری در اشیای
موجوده قائلی در حق سگ و خوک چه عقیده داری گفت هر دو محل خداست متکلم برآشفت و گفت وای
بر خدای که در سگ و خوک حلول کند صوفی جواب داد که وای بر خدای که در سگ و خوک حلول نکند
و از صوفی نقل کنند که شخصی از مسلمانان قدری بر از غلیظ بخدمتش آورده گفت که طعام برای تو
آورده ام آنولی کامل بصورت خوک مصور گردیده براز را نوش فرمود اتباع این فرقه ادراک
خدا این حرکت را از جمله خوارق عادتش پندارند آمدم بر فسانه اول پنجم وامن اوتار
وامن بواو مفتوح و الف و میم مفتوح و نون ساکن بر وزن دامن بمعنی آدم کوتاه قدست که در
هندی شاهجهان آباد بونا با واو و تازی مفتوح و واو ساکن و نون الف مشهورست گویند ایشان
بخانه برهمن که شریف ترین هندوانست و بعد ازین شرافت آن ذکر کرده آید متولد شده غرض
ازین ظهور حفظ نوع انسانی ست و هدایت نیز زیرا که مقوله بعض اکابر علمای این طائفه است که
میانه عابد و معبود تا صورتی باین صفت متوسط نشود که بحسب ظاهر بصورت آدمی مصور گردد
و در اصل افعالش همه افعال الٰهی و قوت قدرت کامله درو نمایان باشد رسیدن بنده بحقیقت حق تعالی
ممتنع شود لهذا برای تکمیل افراد بشری اوتار با وجود آمد نه ازین سبب که بعضی آدمیان بمرتبه
معقول ترقی کنند ششم پرسرام اوتار پرسرام با بای فارسی مفتوح و رای بی نقطه
ساکن [illegible]

و رای بی نقطه هم مفتوحست و سین بی نقطه ساکن باقی حروف همان یعنی به وزن شد مسار و بعد از
هر دو درست است او نیز پسر برهمن بود و در وقت خود جمیع کهتریان را باین علت که پدرش آن شخص
ازان فرقه کشته بود بقتل در آورده کهتری با کاف تازی متحد با های هوز و تای قرشت مشدد و های هوز
مفتوح و رای بی نقطه مکسور و یای معروف فرقه ایست از هندوان که تفصیل آن بعد ازین
نوشته شود و حال القول بعضی محققان کهتریان اصیل بر روی زمین نمانده اند و هر قدر که هستند از نطفه
برهمن اند چه پرسرام بعد قتل رجال این جماعت نساء اینها را که مانده بود برادران خود بخشیده
بود از بطن آنها اولاد که بوجود آمدند ملقب بکهتری شدند نه برهمن لیکن از کهتریان قدیم شریف تر اند
باعتبار نطفه و در هندوان مقررست که شرافت اشخاص تعلق ببطن مادر دارد نه بنطفه پدر ظاهر است
که پسر هندو از بطن زن مسلمان مسلمانست نه هندو و پسر زن رذیل از نطفه هندو هم شریف نیست
هر آئینه رذیل نه شریف هشتم رام اوتار پسر راجه جسرت فرمانروای هند که پای تختش اوده بود
اوده با همزه و واو هر دو مفتوح و دال بی نقطه ساکن متحد با های هوز نام شهری از هندوستان
و از اوریسه تا سنده زیر نگین داشت اوریسه با همزه مضموم و واو خفی و دال بی نقطه ثقیل مکسور
و یای مجهول و سین بی نقطه مفتوح و های هوز نام شهری که سرحد هندوستان است و قریب دریای
شور است و سنده با سین بی نقطه مکسور و نون ساکن ظاهر و دال بی نقطه و رام با رای بی نقطه
و با الف پیوسته و میم ساکن نوشته میشود و راجه با رای بی نقطه ماقبل الف و جیم تازی مفتوح
و های هوز بمعنی فرمان روا و جسرت با جیم تازی مفتوح و سین بی نقطه ساکن و رای بی نقطه مفتوح
و تای قرشت ساکن نام راجه اوده گویند جسرت کهتری بود و او را سه زن بود و عنایت شده بود یکی
نامش کوسلا بود با کاف تازی مفتوح و واو ساکن و سین بی نقطه و لام هر دو مفتوح و الف
[illegible]

تای تازی مفتوح و همزهٔ مکسور و یای معروف نام پسرش بهرت بود با بای تازی مفتوح متحد با های
هوز و رای بی نقطه ساکن و تای قرشت ساکن و از بطن زن دیگر دو پسر دیگر توام بوجود آمده بودند
یکی سترگن نام داشت دوم لچهمن سترگن با سین بی نقطه و تای قرشت هر دو مفتوح و رای بی نقطه
ساکن و کاف فارسی مضموم و نون ساکن و مشهور بچترست با جیم فارسی مفتوح و تای قرشت ساکن و
رای بی نقطه در آخر و لچهمن با لام مفتوح و جیم فارسی ساکن متحد با های هوز و میم مفتوح و نون ساکن
بالجمله در هندوان شهرت دارد که لچهمن با رام محبتی داشت که برادران اعیانی را با هم کم می باشد
واقع بوده اند که میانه رام و پسرام هر دو تلاقی واقع شد این معنی مبطل این اعتقاد است که روح پسرام
بیدن رام گشته بود چون وقت ملاقات میانه هر دو اوتار کشتی صورت وقوع گرفت و زور رام بر
پسرام غالب آمد پسرام متحیر شد زیرا که زور را حدی در مذهب هندوان بقوت اوتار نمی پدید چون
از اول خبر داشت که بعد از وی رام نامی مظهر خدا پیدا خواهد شد عاجز شده پرسید که شاید رام نام اوتار
صورت ظهور گرفته و لیکن غالب اینکه تو نی رام اقرار نمود پس پسرام بمقام عذر تقصیر در آمد و هنومان
نامی که هندوان او را از خاصان درگاه الهی دانند محدود نبود که همراه رام میگشت هنومان با های
هوز مفتوح و نون مضموم و واو معروف و میم و الف و نون ساکن ظاهر نه غنه القصه رام مرد مرتاض
و عفت پیشه بود و سوای یک زن که سیتا با سین بی نقطه مکسور و یای معروف و تای قرشت و الف نام داشت
مرد کار شهر بازن دیگر نبود و همچنین اوتار کشن بود با کاف تازی مکسور و شین نقطه دار ساکن
و نون در آخر و بعضی بعد کاف مذکور رای مکسور نیز افزایند و کرشن خوانند و کنهیا نیز عبارت از وست
با کاف تازی مفتوح و نون با های هوز متحد مفتوح و یای مشدد و الف پدرش بسدیو نام داشت
و بیشتر برادری میگفتند بسدیو از قوم کهتری بود تلفظ آن با بای تازی مفتوح و سین بی نقطه مکسور
و دال بی نقطه مکسور و یای مجهول و واو مبدل بهمزه صحت دارد و دیوکی با دال بی نقطه مکسور

و یای مجهول و واو مبدل بهمزه و کاف تازی و یای معروف خوانده شود چون کنهیا را در ابتدا

جسودها نامی از قوم اهیر زن نند شیر داده بود و درمیان قوم بسدی می برده همانجا بزرگ شد بعضی

گمان دارند که او اهیر بود ولیکن این گمان غلط محض است جسودها با جیم تازی مفتوح و سین بی نقطه مضموم

و واو مجهول و دال بے نقطه مشدد با های هوز مفتوح و الف نام دایه کنهیا که مذکور شد و نند با نون

مفتوح و دال بے نقطه هر دو ساکن نام شوهرش و اهیر با همزه مفتوح و های هوز مکسور و یای معروف

و رای بی نقطه در حقیقت فرقه ایست کثیر در هندوان که کار آنها چرانیدن گاو و گاومیش خود و فروختن

با اجرت و دوشیدن آنها و فروختن شیر و ماست و تیماغ باشد و حلوائیها از اینها خریده بدیگران می فروشند

و مقابل این فرقه فرقه ایست در هند که مسلمانان گفته میشوند و گهوسی موسوم اند با کاف تازی

مضموم مشدد با های هوز و واو مجهول و سین بی نقطه و یای معروف اینها نیز همین چیزها را بفروشند

بخلاف فرقه اهیر که نیز بفروشند و کنهیا خیلی حسین و خوش اندام و صبیح اللون در ابتدا او

که مارش گزیده سیاه شده بود لیکن سیاهیش نیز از بسکه خوش ترکیب افتاده بود دلها را

می فریبید گویند که زنهای جوان و خوبصورت از قوم اهیر با مستی و سکه گرفته نگذرند گمان

که او استاده مرلی می نواخت می آمدند و اختلاط از قسم طفلی و گستاخی میکردند بعضی گمان

دارند و بعضی اعتقاد عصمت او عقیده فرقه ثانی این است که او با این زنان از خود پیچیده

چیزها را او بر و سکونت بعضی در صغر سن چون با بابای دایه خود و دیگر بگاو چرانیدن میرفت

خود بخود و بنا الا هو به ید العلم عند الله و سبب بودن او در خانه شخص ملاکت و ناداری

بلکه از خوف خال خود ستم که راجه آن عهد بود از متجان نگه میداشت که خواهرزاده اش کشنده

او خواهد بود بلکه از این سبب شب و روز همین خیال میکرد و ماند که هرگاه خواهرش را وضع حمل

دست دهد آن مولود را بکشد چون این خبر بماد کنهیا هم رسیده بود از خوف برادر طفل

تازی مفتوح و همزه مکسور و یای معروف نام پسر شش بهسرت بود با بای تازی مفتوح متحد با کاف
هوز و رای بی نقطه ساکن و تای قرشت ساکن و از بطن زن دیگر دو پسر دیگر توام بوجود آمده بودند
یکی سترگهن نام داشت دوم لچهمن سترگهن با سین بی نقطه و تای قرشت هر دو مفتوح و رای بی نقطه
ساکن و کاف فارسی مضموم و نون ساکن و مشهور بچهترت است با جیم فارسی مفتوح و تای قرشت ساکن و
رای بی نقطه و در هندی لچهمن با لام مفتوح و جیم فارسی ساکن متحد با های هوز و میم مفتوح و نون ساکن
بالجمله در هندوان شهرت دارد که لچهمن با رام محبتی داشت که برادران اعیانی را با همدگر نمی باشد
و آورده اند که میان رام و پرسرام هر دو تلاقی واقع شد این معنی مبطل این اعتقاد است که روح پرسرام
ببدن رام گذشته بود چون وقت ملاقات میانه هر دو اوتار کشتی صورت وقوع گرفت و زور رام بر
پرسرام غالب آمد پرسرام متحیر شده بود که زور احدی در مذهب هندوان بر قوت اوتار نمیرسد چه
ازول خبر داشت که بعد از رام تا حین ظهور خدا پیدا خواهد شد عاجز شده پرسید که شاید رام نام اوتار
صورت ظهور گرفته نظر بر غالب آمدن [illegible] رام اقرار خود پرسرام بمقام عذر تقصیر در آمد هنومان
نامی که هندوان [illegible] از خاصان درگاه الهی دانند [illegible] بود که همراه رام میگشت هنومان با های
هوز مفتوح و نون مضموم و واو [illegible] و میم [illegible] الف و نون ساکن ظاهر شد القصه رام مدت [illegible]
عفت پیشه بود سوای یک زن که سیتا با سین بی نقطه مکسور و یای معروف و تای قرشت و الف نام داشت
مهر و کامش با زن دیگر نبود [illegible] اوتار کرشن بود با کاف تازی مکسور و شین نقطه دار ساکن
و نون در آخر و بعضی بعد کاف مذکور رای مکسور نیز افزایند و کرشن خوانند و کنهیا نیز عبارت از وست
با کاف تازی مفتوح و نون [illegible] متحد مفتوح و یای مشدد و الف پدرش بسدیو نام داشت
او [illegible] برادر [illegible] میگفتند بسدیو [illegible] کهتری بود تلفظ آن با بای تازی مفتوح و سین بی نقطه مکسور
و دال بی نقطه مکسور و یای مجهول [illegible] مبدل بهمزه صحت دارد و دیوکی با دال بی نقطه مکسور

و یای مجهول و واو مبدل بهمزه و کاف تازی و یای معروف خوانده شود چون کنهیا را در ابتدا
جسودها نامی از قوم اهیر زن نند شیر داده بود و زنها ان قوم بسر می برد و همانجا بزرگ شد بعضی
گمان دارند که او اهیر بود ولیکن این گمان غلط محض است جسودها با جیم تازی مفتوح و سین بی نقطه مضموم
و واو مجهول و دال بی نقطه متحد با های هوز مفتوح و الف نام دایه کنهیا که مذکور شد و نند با نون
مفتوح و دال بی نقطه هر دو ساکن نام شوهرش و اهیر با همزه مفتوح و های هوز مکسور و یای
و رای بی نقطه در تحتیه فرقه ایست کمقدر در هندوان که کار آنها چرانیدن گاو و گاومیش خود و
باجرت و دوشیدن آنها و فروختن شیر و ماست و قیماغ باشد و علاوه اینها از سینا خریده بدیگران
و مقابل این فرقه فرقه ایست در هند که مسلمانان گفته میشود گهوسی بهر سه ضم با کاف تازی
مضموم متحد با های هوز و واو مجهول و سین بی نقطه و یای معروف اینها نیز همین چیزها بشیر
بخلاف فرقه اهیر که بنیر و شنید کنهیا خیلے حسین و خوش اندام و صبیح اللون در ابتدا
کماریش گزیده سیاه شده بود لیکن سیاهیش نیز از بسکه خوش ترکیب افتاده بود دلها
میفریبید گویند که زنهای جوان و خوبصورت از قوم اهیر ماست و مسکه گرفته بگذرگاه
که او استاده مرلی می نواخت می آمدند و اختلاط از قسم ضلعے و نوک جهونک میکردند بعضی گمان
دارند و بعضی اعتقاد بعصمت او عقیده فرقه ثانی این است که او با این زنان از خود شیفته
چیزها را او بر و سگر فتند یعنی در صغر سن چون با پای خود دستش نگاه ندیدن
خود بخود و بنا الهی الحکم عند الله
بلکه از خوف خال خود سنش که راجه آن عهد بود و از منجمان بگوش وی رسیده که خواهر زاده اش کشنده
او خواهد بود بلکه از پی سبب شب و روز همین خیال میکرد باشد که هر گاه خواهرش را وضع حمل
دست دهد آن مولود را بکشد چون این خبر بمادر کنهیا هم رسیده بود از خوف برادر طفل

شخصی نژاد ایکیره بدایه سپرده بود که در تستریه خود شش برده پرورش نماید و شهرت دهد که این
طفل از بطن اوست مرلی با میم مضموم و رای بی نقطه ساکن و لام و یای معروف پاره نی باشد
که در ان سوراخها کنند و بنوازند صدای آن خیلی خوش آیند است و کنهیا این ساز را خوب
می نواخت تتمه مختصر که پای تخت خال کنهیا شهر متهرا بود با میم مفتوح و تای قرشت ساکن متحد
با های هوز و رای بی نقطه و الف در گوکل نام قصبه بزرگ شده بفاصله دو کروه از متهرا مکانی است
موسوم به بندابن بکسر بای تازی و نون ساکن و دال بی نقطه و الف و بای تازی مفتوح و نون
ساکن این هر دو شهر یعنی متهرا و بندابن کنار دریای موسوم بجمنا واقع است با جیم تازی مفتوح
و میم ساکن و نون و الف و این هر دو جا عشرتکده کنهیاست از بندابن تا متهرا میدانی را که در
عرض راه می افتد هندوان بن نامند بن در هندی با بای تازی مفتوح بمعنی میدان و صحراست
لیکن این معنی که نوشته شد معنی لغویست هر صحرا و میدان را بن نمیتوان گفت و در اصطلاح
هندوان لفظ بن مختص بهمین میدان خاص است چه هرگاه هندوی در مجمع میگوید که اراده بن
دارم سامعان دریافت میکنند که بمتهرا و بندابن این هر دو دیگر جنگلها بسبب وحشت و بیم است
و این جنگل بعضی بن در مذهب شان باعث بر تازگی روح و شگفتگی دل میگردد و در زمینی که این
جنگل واقع است آن را برج نامند با بای تازی مکسور و رای بی نقطه ساکن و جیم تازی و در آخر
و تمام آن زمین را خاک عشق و زمین محبت دانند و دو جای دیگر سوای دو مقام مذکور الصدر
دریں زمین عشرتگاه کنهیاست یکی گوردهن با کاف فارسی و واو مجهول و رای بی نقطه ساکن
و دال بی نقطه مفتوح متحد با های هوز و نون ساکن دوم برسانا با بای تازی مفتوح و رای
بی نقطه ساکن و سین بی نقطه و الف و نون مفتوح و الف این هر دو جا در زمین موسوم
به بن هستند لیکن جان برج اندر برسانا مسکن و مولد رادها است که معشوقه کنهیا است و عاشق او

نیز بود با رای بی نقطه مفتوح و الف و دال بی نقطه مفتوح متحد با های هوز مراد از زن خوب صورت
مصاحب و همدم و همسر کنهیا بروایات متواتره این طایفه کنهیا را هزار و شش صد گوپی بود با کاف فارسی مضموم و واو
مجهول و بای فارسی مکسور و یای معروف از کراماتش اینکه کسیکه مشتاق صحبت کنهیا شد بخانه یک گوپی میرود و میدید او را آنجا میدید بالغرض اگر هزار کس
جدا جدا بخانه هزار گوپی میرفتند او را هزار جا می یافتند بالجمله رواج رس با رای بی نقطه مفتوح و سین
بی نقطه ساکن در وقت این اوتار بسیار بود و رس در هندی لذت ملاقات مرد و زن را نامند و را
و الا رس بمعنی لذت است علی الاطلاق بر مرد و زن موقوف نیست و شیوه نیز و اشعار هندی زبان
که آن را بهاکها نامند با بای تازی متحد با های هوز و الف و کاف تازی متحد با های هوز و الف
مشتمل اند بر ذکر رادها و کنهیا و اظهار عشق از طرف زن بر مرد مختص است بآن اشعار زیرا که شعر از
قسم بیرون نیست یا متضمن بیان عشق از مرد است بر زن و این شیوه مخصوص عربست یا بالعکس و
آن مخصوص باهل هند است یا از هر دو بر که قاعده مردم عجم است چنانچه اشعار فارسی همین حال دارند و
اشعار در هندی دو قسم می باشد اگر دو مصرع است آن را دوهه خوانند با دال بی نقطه مضموم و واو مجهول
و های هوز مفتوح و های هوز ساکن در آخر و اگر چار مصرعه مطول دارد آن را کبت نامند با کاف
تازی مفتوح و بای تازی مکسور و تای قرشت ساکن و شاعر این زبان را کب گویند با کاف تازی
مفتوح و بای تازی ساکن و بعضی تای قرشت و الف بعد لفظ کب بر تاسه تازی بیفزایند و کبتا
نامند و بعضی بای کب را مکسور ساخته یای معروف بآن ملحق سازند بعد یای مذکوره لفظ سر
با سین بی نقطه مضموم و رای بی نقطه ساکن آرند و کبیسر خوانند و گاهی سین بی نقطه را با شین نقطه دار
مبدل نمایند درین اشعار مضامین عمده و معانی نغز و استعارات و تشابیه غریبه بسیار است و این
سوای ریخته است چه ریخته آنست که بزبان شاهجهان آباد گفته شود و اکثر ابیات شعر مشتمل الفاظ
فارسی و عربی است و در ریخته هم معشوق امرد است زن نیست و شاعرش مخصوص است در ریخته

گویا ریخته کرده شعر فارسی ست و گوکل آن طرف جمن ست چون کنهیا در گوکل بزرگ شده ذکر آن
نیز در اشعار بهاکا بسیارست لیکن داخل زمین برج نیست بعضی صاحبان از هندوستانیان سفید
باین خیال که کنهیا در برج بسیار می بود گمان برند که گوکل هم داخل برج ست و اعتقاد بعضی محققان
این طائفه که تمام عمر خدمت کتب کرده اند این ست که آمدن کنهیا در دنیا برای سبک کردن زمین
بود از بار آدمیان گویند زمین پر بار شده بفریاد درآمده بود لهذا کنهیا وجود گرفت و پسران اهم
پانڈوا را با پسران دهرراشت جنگانید آن را اسپکروش ساخت پانڈو با بای فارسی و الف و نون غنه
و دال بی نقطه ثقیل مخصوص بزبان هندی زبان راجه بود در هند از قوم کهتری و نام زنش کنتی بود
با کاف تازی مضموم و نون ساکن و تای قرشت و یای معروف کنتی عمه کنهیا بود از بطن او چهار پسر
بوجود آمدند بزرگ ایشان کرن نام داشت با کاف تازی و رای بی نقطه هر دو مفتوح و نون ساکن گویند
غنیم شجاع و سخی بود چنانچه تا حال راجای سخی را در هند کرن وقت گویند دوم جدهشتر با جیم تازی
مضموم و دال بی نقطه ثقیل مضموم متحد با های هوز و شین نقطه دار ساکن و تای قرشت ثقیل مفتوح و رای
بی نقطه ساکن سوم بهیم با بای تازی مکسور متحد با های هوز و یای معروف و میم در آخر او در قوت سرآمد
پهلوانان بود چهارم ارجن که او نیز بسیار دلاور بود و تیر و کمانش مشهور ست بهندی قدیم تیر را ارجن
با ان ارجن می نامند با ان با بای تازی و الف و نون بهندی تیر را نامند و دو پسر دیگر از بطن زن دیگر
داشت یکی موسوم بنکل با نون مضموم و کاف تازی مفتوح و لام ساکن دوم سهدیو نام داشت با سین
بی نقطه مفتوح و های هوز ساکن و دال بی نقطه و یای مجهول و واو مبدل بهمزه خواهر اعیانی کنهیا
زن ارجن بود موسوم بدروپتی با دال بی نقطه مفتوح و رای بی نقطه مضموم و واو مجهول و بای
فارسی ساکن و تای قرشت و یای معروف و در آن ایام کدخدائی با دختر خال مثل این زمانه در هندیان
معیوب نبود حالا دختر خال و عم و عمه و خاله را بلکه دختر عم جد خود را مانند خواهر اعیانی حرام مطلق میدانند

دروپدی را که خواهر کنهیا و زوجهٔ ارجن بود بوقت ضرورت همه برادران ارجن که مذکور شدند خواه
اعیانی خواه علاتی سوای کرن که از ینها جدا زندگی میکرد بتصرف خود می آوردند و این عمل در مذهب
شان مذموم نبود و پرده هم در مذهب اینها نیست بلکه بر اینها چه موقوف است که سوای اهل اسلام در
هیچ ملتی زن از مرد رو نمیکرد ولیکن چون بی پرده گردیدن زن در شرفای اهل اسلام بسیار معیوب است شرفای
ملل دیگر هم در بلاد اسلام زنهای خود را در پرده نشانند و می نشانند و سوای پرده غیرت سیر اسلام
ختم است در مذهب هندوان رقص و سرود داخل عبادت می شمارند و دختران راجهای ذی شوکت
همیشه تعلیم رقص میگرفتند و پسران شان نیز سازهای نواختند و رقصیدن برای مرد هم عیب نبود چنین
در فرق دیگر غیر هندو لیکن هندوان کاملان فن بوده اند دیگران ناقص و [illegible] یعنی دیگر فرقها
نیز رقص و تقلید ساز زدن یاد گیرند تا در مجلس اعیان زن و دختر را برقصانند و خود نیز برقصند و تقلید کنند
الحاصل میانه پسران [illegible] باشد که اسماء شان مذکور شدند و اولاد و نبیره [illegible] که اتفاق بود [illegible]
شد و کنهیا راجه جدهشتر و دیگر برادرانش را سوای کرن برین آورد که با هم جنگهای عظیم بود [illegible]
قتال را در هندی مهابهارت نامند با میم و های هوز هر دو مفتوح و الف و بای تازی مشدد با های
و رای بی نقطه مفتوح و تای قرشت ساکن شیخ ابو الفضل وزیر اکبر بادشاه فرمانروای هند و برادر
بزرگش علامه شیخ ابو الفیض فیضی و فیاضی تخلص و دیگر کاملان فن انشا عقاید و سوانح معتقدان
مذکوره را بخوبی ترجمه در فارسی کرده اند چون شیخ عبد القادر بداؤنی نامی از باعث غلو شیخ فیضی با
عداوت کلی با و داشت ترجمه کتب هندی را که بحکم بادشاه اتفاق افتاده دلیل قوی بر کفر شان قرار داد
بهتانی چند بر و بست و در تاریخ بداونی که سرمایه عمر اوست رسوا کرد آمدم بر مطلب اصلی جدهشتر
با دال بی نقطه مکسور مشدد با های هوز و دال بی نقطه ساکن و رای بی نقطه ما قبل الف و شین نقطه دار
تای قرشت ساکن برادر اعیانی راجه پاندو است او را دو پسر نامی بودند یکی جرجودهن که سردار

لشکر بود و دُرودم و ساسن جرجودهن با جیم تازی مکسور و رای بی نقطه ساکن و جیم تازی مضموم و واو
مجهول و دال بی نقطه متحد با های هوز مفتوح و نون ساکن و ساسن با دال بی نقطه مفتوح و سین
بی نقطه و الف و سین بی نقطه مفتوح و نون ساکن در راجه کرن پسر کلان پانڈهم که در اصل پسر
آفتاب بود شهریک عمزاد پادشاه و بسبب مشهور شدنش بولدیت شمس این بود که راجه پانڈ از خسر
از باد پی نصیب شده بود لهذا زنش که کنتی نام داشت بحکم شوهر برفتن پیش دیوتها مجاور بود دیوته
با دال مکسور و یای مجهول و واو مبدل بهمزه و تای قرشت مفتوح و های هوز ساکن بمعنی مقرب
درگاه الهی و صاحب کرامتها باشد و این فضیلت نزد جماعت مذکور منحصر در انسان نیست حیوانات
غیر انسان و نباتات و احجار و کواکب هم متصف باین صفت اند حالا که این معنی ذهن نشین کرده شد
باید دانست که آفتاب با کنتی جفت شده بود پسری که از بطن او بوجود آمد موسوم بکرن شد همچنین راجه اندر
که دیوته ایست بسیار باعظمت و آب و باد و آسمانها و دیوان و پریان مطیع فرمان او بیند پدر ارجن بود
اندر بکسر همزه و نون ساکن و دال بی نقطه مفتوح و رای بی نقطه بتلفظ در آمد جای او پیوسته بر
آسمانست و در مجلسی که پریان روبروی او میرقصند آن مجلس را اندر کا اکهاڑا در هندی نامند اندر خود
همان اندر است اکهاڑا با همزه و کاف تازی متحد با های هوز هر دو مفتوح و الف و رای ثقیل مفتوح
با الف پیوسته بمعنی مجلس راجه اندر و کا با کاف تازی و الف باشد علامت اضافت بهندی زبان باشد
گویند که از همین جهت هرگاه که ارجن تیر بلشکر عدو می انداخت بمجرد جدا شدن تیر از کمانش غبار تیره چشم
لشکریان طرف ثانی کور میکرد و باران شدید با تگرگ بزرگ بر لشکر او می بارید و پدر راجه جدهشٹر دهرم
نام داشت دهرم با دال بی نقطه متحد با های هوز و رای بی نقطه هر دو مفتوح و میم ساکن بمعنی اعتقاد
راسخ و پاس سخن و خیر لیکن اکابر هنود بعقیده خود هر چیز را آدم و اصل بحق و صاحب کرامتهای بزرگ
پنداشتند گویا نظاهر از قسم سنگریزه و زکال و لای کوه و جیاد مخترعات و اوهام باشد المختصر هر دو لشکر نیست و هشت

چهونے بودند و چهونی لشکر چبوترهن و همه چهونی لشکر چند شتر و ارجن بوده لیکن راجه چند بهشتر
خود نشستن بجنگ نیرفت ارجن را سپه سالار لشکر و مختار صلح و جنگ ساخته بود و چهونی با جیم فارسی مفهوم
متحد با های هوز و واو معروف و نون مکسور و یای معروف بود و نو روشش کروره آدم را گویند کروره
بحساب اهل هند صد لک و لک صد هزار الغرض هر دو لشکر با هم جنگیده تمام شدند کنهیا رتهبان ارجن
دران معرکه بود رته با رای بی نقطه مفتوح و تای مشدد ساکن متحد با های هوز سواری قدیم جنگ
هندست بیشتر سرداران بر رته سوار شده جنگ میکردند و بان با بای تازی و الف و نون بزبان
فارسی محافظ را گویند چون باغبان و دربان و پاسبان هیأت رته این ست که از چوبهای باریک
که خوب تراشیده باشند برجی سازند و آن را بسقرلات یا قماش سفید بپوشانند و زینش را که جای
نشستن صاحبانش باشد بریسمان رنگین یا پوست ببر یا نمد و در پای کوچک سه طرف نگهدارند
بعضی رهست و چپ و پیش الا پشت سر صاحبش که آنجا تکیه گذارند بریسمان و قماش بپوشند تا از افتادن
ایمن بماند و این برج را بالای دو پایه چوبین مدور که بصورت دایره است و در وسط حقیقی آن که بمنزله
مرکز دایره هست چوب مدور کنده وصل کرده میلی از آهن در سوراخ آن چوب کنند من بعد از آن چوبهای
کنده چوبهای دیگر بعد وصل کردن بمرکز بمحیط آن دایره مثل خطوط موسومه بانصاف اقطار وصل نمایند
گذاشته باستحکام بندند لیکن آن هر دو پایه یمین و یسار آن برج میباشند نه اینکه یکی پیش و دیگرے
پس و مجموع این هیأت را بر چیزی ماهی پشت که از چوبهای باریک درست کرده بچرم گاو بپوشانند و بگذارند
در دو طرف یمین و یسار آن نیز دو پایه مدور چوبین بصورتیکه مذکور شد وصل کنند تا مجموع چهار پایه مدور
داشته باشد من بعد در همین ماهی پشت چرمها پیوند نموده بسر دیگر مجموع آن پایها چوب مدور طولانی
باین صورت وصل کنند که یک سرش بجانب یمین و سر دیگر بجانب یسار باشد و بر دو سر این چوب آهنی
ے باشد مثل شیار که رتهبان وقت سوار شدن صاحبش آنرا بر گردن دو گاو فربه میگذارد و اتفاقا

براه رفتن می نماید پس تمام بارگردن گاوان ست بیچارها صاحب خود را بمنزل میرسانند
و در رته سه آدم سوای آدم سوای رتهبان که جای نشستن او بران چنبر درست از
بار بکسب بچرم گاو پوشیده شده است بخوبی می کشند حالا هندوهای تجارت پیشه یا
که از قسم صراف اند در رته نگاه میدارند و الا چوپاله با جیم فارسی مفتوح و واو ساکن و بای
فارسی و الف و لام مفتوح و های هوز ساکن و یا هرچه قائم مقام آن است اگر امیر هندوستان رتهای
بزرگ ساخته اند از فیلان بجای گاوان کار میگیرند و راجه جینگه از قسم جانور را از نوع
زیر رته میگرفت تا بعضی و نیز هم صرفه نمیکرد گویند رته کلانی ساخته بود که آن را شصت و چهار
اسپ میکشیدند زمین آن رته بر صحن و شش خانه و تیج منقسم شده بود بنوعیکه در دالان
حوالی ها و دیوارها میان آقا و خدمه حائل باشد و در رته کلان هم دیوارها از چوب و سیمان
ساخته بنقاش می پوشانید تاچهن با سین و های هوز هر دو مفتوح و الف و جیم تازی مفتوح
و مکسور نیز اول فصیح و زبان شاهجهان آباد و ثانی زبان گنوار زبانان و جینگر با جیم تازی مفتوح
و یای ساکن و نون و کاف فارسی هر دو مفتوح و رای بی نقطه ساکن نام شهریست از شهرهای
مشهور هند با کلیه کنهیا رتهبان ارجن مثل دیگر رتهبانان که خدمت آقا کنند نبود بلکه مرشد او بود
و خاکه تمدیش پس ارجن و برادرانش بچشم میکشیدند لیکن چون کرن برادر بزرگ ارجن با جمیع
که حریف این جماعت بود در خاقت دشت واحدی تاب تیرش نمی آورد کنهیا برای صیانت ارجن از
تیر طرف ثانی بجای رتهبان سوار می شد چنانچه هرگاه کرن تیر می انداخت چهار قدم رته سوی
ارجن پس میرفت و هنگامیکه ارجن تیر میزد رته کرن هفتاد و دو قدم از جا بیجا می شد با
هنود ان این قدر تفاوت از برکات نشستن کنهیا بران رته بود والا کرن ارجن را بیک تیر
میکشت باین دلیل که کنهیا مددگار ارجن بود پس زور خدائی داشت آفرین بر کرن که با وجود

نشستن اوتار ارجن را تیرش حرکت سید او تمام شد این داستان حالا باید شنید که چون کنهیا
هر و جگناتهه پیدا شد با جیم تازی و کاف فارسی هر دو مفتوح و نون ساکن و نون مفتوح الف
و تای قرشت ساکن متحد با های هوز گویند که مالک این عصر همان اوتار در زیارتگاه او در
اڈیسه بکنار دریای شور است اگرچه خدمه کثیر از هندوان دران بقعه که مقام اوست میباشند
لیکن کلید هر دروازه بدست مغلهاست متواتر شنیده شد که در وقتی مغلی موسوم بصالح بیگ
از ولایت ایران توران العلم عند الله وارد اوڈیسه شد چون نادار محض بود شب گرسنه خوابید
صبح که با دل بریان سیر کنان قریب آن بقعه رسید از مردم پرسید که اینجه مقام ست کدام شخص
گفت آستانهٔ خداست و پاره از فضیلت جگن ناتهه نیز بیان کرد مغل در عالم رندانه کشتی آتش جوع
و فلاکت خواست که داخل آن مکان شود هندوان نگذاشتند مغل گفت که این آستانه اگر آستانهٔ
خداست نگذارم تا وقتیکه اسپ سواری و هزار روپیه نگیرم خلاصه اینکه سه شبانه روز دیگر
صاعت برو گذشت که از انجا بر نخاست هر چند هندوان آب و طعام آوردند رغبت نکرد روز
چهارم جگن ناتهه خود آمده دستش را گرفته در بقعه آورده و طعام و آب خورانیده اسپ و نقد نکو
با و داد مغل چهره دیوار کرده گفت که من برین آستانه باراده رسیدن بمرتبه کمال نشسته بودم
حالا که مراد خود رسیدم کجا بروم جگن ناتهه چون او را در راه محبت خود ثابت قدم دید تولیت
آن بقعه را باو سپرد و دیگر پرستاران خود تابع فرمانش ساخت بعد از چند پشت اولادش در و لقودگی
مالکش صالح بیگ بود بهر کس هر چه میخواهد میدهد و ماندن و نماندن مردم دران بقعه موقوف
بر حکم او بود اگر ده کس را بیرون میکرد کسی دم نمیزد و اگر ده آدم نو را در بقعه جا میداد احدی
نفس نمیکشید بروایتی هندوان نمیخورد و نوشش را نیز نخوردند لیکن بعد ازین او را ظاهراً و باطناً
باسلام نموده است نعوذ بالله من شر الشیطان الرجیم حالا تملیک آن مکان باو

اولاد صالح بیگ است شب و روز بجگن ناتهه پرستی مشغول اند [illegible] و هم هم سوهای
ایشان نیز مشتبه بکفارست سوای صالح بیگ چند کس دیگر هم بهمین صورت خاک جهنم ابدی بر سر خود
ریخته اند چون در هندوان رسم قدیم است که سوای هم‌قوم خود هیچ فرقه نان تا به پخته شده از دست
فرقه دیگر نمیخورند بلکه سوای آنچه در روغن بریان شود از چیزهای دیگر هم اجتناب دارند و هیچ فرقه
با فرقه دیگر طعام در یک قاب هم نخورند چنانچه تفصیلش بجای خود آید و جگن ناتهه حکم کرد که جمیع
فرق هندوان هم هرگاه بآستانه من جمع شوند باید که از همدیگر طعام حتما نکنند لهذا اکثری از
هندوان کثیر التعصب باوڈلیسه نمیروند او تاره ما هم نه کلنگ نام دارد با نون مکسوره
و های هوز ساکن و کاف تازی و لام هر دو مفتوح و نون ساکن و کاف تازی در آخر گویند در همین
دوره کلجگ بخانه برهمنی متولد خواهد شد و او را هرچی هر مندر نیز نامند با های هوز مفتوح و رای
بی نقطه ساکن و جیم تازی و یای معروف و های هوز و رای بی نقطه ساکن و میم مفتوح و نون مفتوح
ساکن و دال بی نقطه مفتوح و رای بی نقطه ساکن و مولد او شهر سنبهل سنبل با سین بی نقطه
و نون ساکن مبدل بمیم در تلفظ چون عنبر و قنبر و بای تازی مفتوح متحد با های هوز و لام ساکن
شهریست در هند بعضی مسلمانان ابله بکتاب مذهب خود نا آشنا او را دجال قرار دهند و این غلط
محض است دجال کجا و سنبهل کجا این هم همین عقیده می ماند که بعضی هندوان سفیه نابلد کوچه علم
مذهب خود یزید پلید را که از ازل تا ابد لعنت بر و باد هندو پندارند و بجای خود از شادی در جامه
نگنجند باین نسبت که هم مذهب اینها بود چه میانه خودها گویند که هندوان حالا از سبب بادشاه
که مسلمان است مغلوب شده اند در ایام سابق همیشه بر مسلمانان غالب بودند و بعضی مسلمانان
از قبیل یتیم و لیدان ملای مکتبی هم مصدق اقوال این جماعت شوند ملای از ملاهای مکتبی در
فیض آباد دیدم که خیلی متعصب بود هندوان را بخبث محض میدانست روزی هندو بچه که از آن ملا

بلازم پرسش بود از احوال شیعه و سنی بلفظ ایرانی و تورانی سوال نمود ملای ملعون بر
سر حرف آمد که چون یزید حضرت امام حسین علیه السلام را با اولاد و اقربا بحکم پروردگار عالم کشته
و درجهٔ شهادت بایشان روزی شد از حضور خداوند حقیقی خلعت سبز برادر کلان که حسن علیه السلام
نام داشت مرحمت شد و خلعت سرخ برادر خورد که امام حسین نامش بود دادند در خیمه
اهل عصمت زنی بود که در باورچیخانه او چاق گرم میکرد آن زن کودک شش ماهه از بطن خود
با خود داشت چون یزیدیان بآن بیچاره رسیدند خواستند که آن طفل را بقتل رسانند زیرا که
از اول چنین مقرر نموده بودند که احدی را از قسم ذکور در اولاد و اقربای امام حسین علیه السلام
زنده نگذارند و با دیگری تعرض نکنند زن مذکور سوگند خورده گفت که این طفل را علاقه با امام حسین
علیه السلام نیست کشندگان بر سر رحم آمده دست از قتل آن کودک باز داشتند چون آن فتنه فرو نشست
زن مذکور بایران رفت و آن پسر همانجا بزرگ شده بقدرت الهی پادشاه ایران شد و مذهب نو
احداث نمود رافضیها که ملقب بایرانی هستند اولاد همان کودک اند نام او زین العابدین علیه السلام
بود ایرانیان او را هم امام زین العابدین علیه السلام میگویند و این غلط محض است زیرا که همراه
امام حسین علیه السلام سوای امام قاسم کسی لیاقت آن نداشت که او را امام بگویند و این سیاه پوشی
که در محرم رسم ایرانیان است بر آورده یزید است و زین العابدین هر سال در محرم گریه
امام حسین علیه السلام میکرد و گریه خلاف مرضی خدا است زیرا که حق تعالی بعنایت خود مرتبهٔ شهادت
بایشان ارزانی داشته که نصیب هیچکس نگردیده پس گریه برای چه تمام شد اسامی افتراها که در
نفس مضمر اند حالا شروع کنم قصهٔ دیگر تماشای دوم در ذکر بوجود آمدن نوع انسانی و
انقسام فرق مختلفه و روایات هر فرقه و معتقدات شان حکایت گویند نخستین انسانی از
بر هوا پر آمد [illegible]

بهندی اشاره بدین نامند اشاره با همزه و تای قرشت ثقیل متحد با های هوز هر دو مفتوح و الف
و رای بی نقطه مفتوح و های هوز ساکن عدد هجده را گویند و برن با بای تازی و رای بی نقطه
هر دو مفتوح و نون ساکن بمعنی صنف و نوع در فارسی مراد از نوع مصطلح منطقیان نیست
بلکه بمعنی صنف و قسم و طور نیز استعمال پذیرد پس برهمن ازین سبب که از سر برهما بیرون آمده
اشرف از میان باشد کار او بجز در علوم و تدریس بید و تکمیل النفس و پیدا کردن نان بگدائی
باشد برهمن نوکری پیشه رذیل ترین برهمنان ست و آقای او در مذهب هندوان جهنمی
زیرا که برهمن معلم و مرشد و رهنمای این فرقه است و در نوکری نوکر از کار کردن و آقا از
کار گرفتن هر دو مجبور اند و گاه باشد که نوکر در کار سستی کند و مورد عتاب آقا شود و درین صورت
عتاب مرید بر پیر ثابت گردد پس وای بر مریدی که پیر را مورد قهر ساخته استخوان خود را هیمه آتش
دوزخ نماید ازین سبب ست که ارباب علم هر فرقه نوکری را علم فروشی نامند و هر چه از قسم نقد
حاصل گردد قلیل باشد یا کثیر بهمان قناعت نمایند و در نوکری همیشه نفس حریص پیدا شده و
انسان را از سعادات باز میدارد بالجمله برهمن را باید که خود متوجه تحصیل علوم و تکمیل نفس بوده
و در هر چه بطریق نذر بدست آید اوقات بسر برد تا گدائی نکند و رحم و شفقت بر هر که ضعیف تر
از دست شعار او باشد و بستن زنار برای اظهار شرافت و فرق در برهمن و غیر برهمن
اختصاص با و دارد و بعد وجود گرفتن برهمن آدم دیگر از بازوی برهما بیرون گردید
چهتری موسوم شد چهتری با جیم فارسی مفتوح متحد با های هوز و تای قرشت مشدد و رای
بی نقطه مکسور و یای مجهول مرادف کهتری و مفرق در هر دو کاف تازی و جیم فارسی کار او لایق
شمشیر زدن و ملک گرفتن و قلعه کشادن و پروردن اشخاص نوع انسانی و خدمتگذاری
برهمن ست و برای حفظ شرافت و تفوق هر دو قسم دیگر که بعد ازین ذکر کنیم زنار هم از گردن

یا فند چنانچه حالا علی العموم همه کهتریان زنار بگردن دارند اگر زنار شان مثل برهمن کمتر سه رشته
تا از غفلت زنار دیگر بگردن نکنند حرف نزنند و ساکت باشند و هرچه بگویند باشاره بگویند و
هرگاه عیال و مهر زر روند زنار را بر گوش گذارند یعنی از دوش بلند کرده تا گوش رسانند
بالجمله بعد از کهتری انسانی که از ناف برهما سر برآورد او را بیس میگفتند بیای تازی مکسور
و یای ساکن و سین بی نقطه در حد شیوهٔ او و لادش تجارت و دوکانداری
باشد و همچنین بعد از بیس شخصی از عقب پای برهما برآمد و بشودر شهرت گرفت با شین نقطه دار
مضموم و واو خفیف و دال بی نقطه و رای بی نقطه هر دو ساکن بنوعیکه چهار حرف سه حرف
در تلفظ یافته شود و کار شودر خدمت کردن هر سه صنف اول باشد و شودر در هندی بمعنی آدم رذیل
کم قدر باشد که عقیده اهل اسلام را نیز داخل شودر شمارند و این گمان از راه خصوصیت
نفس الامر چنین است بلکه در مسلمانان قید شرافت زیاده از هندوان است گاهی شنیده
و در کتابی نیز مرقوم است که بادشاهی از بادشاهان یا امیری از امرا باشد یعنی از شرفا
این شخص قصد رقصیدن زن و دختر خود داشته باشد بلکه احدی از رذیلان این فرقه هم
مثل فراش و خدمتگار و سقا و چوبدار و دیگر جماعت بازاریان چون عطار خواه باقم
که اصطلاح هندوان است خواه عطر فروش مسموع نیست که زنش را برقصیدن رخصت داده
بلکه اگر زنش این حرکت کرده باشد و خبر باو برسد همان وقت بکشتن آماده شود و در سابق
هند همیشه این رسم بود که دختران حواله برقاصان و سازنوازان و خوانندگان میکردند
حال فرمان روایان چنین باشد و امیر بر دیگران و گاهی هندو زنان از مردان میگیرند
این همه پرده نشینی و ترک رقاصی از صحبت مسلمانان یاد گرفته اند حالا اگر کسی بهندوی کمقدری
بگوید که فرد از زن خود را بفرست که حرفی باو دارم مستعد قتل و کشتن خواهد شد اینقدر غیرت

همین است که زنانش در پرده می‌نشینند و اگر بی پرده راه بیرون آمدن او را انجا نه اشخاص عالی
چه بود و نیز در هندوان بعضی کهتریان فیل‌نشین دختران هندوان همقوم خود که دلالی پیشه
رذیل مثل نخود فروشی و حلوا سازی و ازین قبیل شعار شان باشد بدهند در شاهجهان آباد
شخصی از کهتریان صاحب فیل و پالکی بود و داماد برادر کلانش در سواری او صراحی بر میداشت
و در مسلمانان صاحب پیشه رذیل را مثل خدمتگار و سقا و فیلبان و فراش و عطار و حلوا فروش
و نان پز را پاجی دانند بر متمولان چه موقوف است که مرد شریف صاحب منصب ده روپیه در ماهه
هم با فیلبانی که پانصد روپیه مشاهره می‌یابد قرابت روا نمی‌دارد تا بسقا و غیر آن و بازاریان
دیگر چه رسد بلکه بعضی امیران جماعت مرثیه خوانان را نیز لایق نشستن در مجلس سوای محرم
نمیدانند این پیشه را هم شرفا بیشتر معیوب میدانستند بخلاف هندو که برادر کلان در میرزایان
دفتر امیری نوکر است و برادر کوچک کوچه بلکه هیچ میسر نشد و آنچه از بعضی ارازل اسلام شهرت
دهند که در ایران این قیدها نیست بازاریان و اهل درخانه پادشاهی هر دو در عزت برابر اند
غلط محض باشد البته از رذیل تا شریف آنجا هم تفاوت بسیار است پسران اعزه تا روضه خوانی
که بیشتر تولیت عیب سید اند اگر سیدی خیاطی و بعضی نانبائی و شخصی سبزی فروشی یا بقالی
پیشه خود سازد و در روبروی اعزه و شرفا حکم نشستن نخواهد یافت آنرا یکطرف در بعضی صورت
گمان قرابت کجا الحاصل برهمنان پیچیده قسم اند چهتریان دعوی آن دارند که در زمان سابق
جمیع فرق برهمنان پیتا به پخته شده از دست کهتری و آنچه او در دیگ طبخ بدست خود نموده
خورده اند لیکن حالا سوای فرقه سارست همینان نان پخته شده بدست کهتری نمی‌خورند و در قلیان
نیز مشارکت نکنند غذای کهتریان سوای کسانیکه بیشنو شده اند گوشت و پلاو جانشده هر گوشتی
که بدست آید بخورند الا گوشت گاو و گوشت خوک از ترس مسلمانان نخورند و اگر جایی بدست آید

اجتناب هم ندارند لیکن چون از کثرت سکونت در بلاد دار الحکومت اهل اسلام عادت بخوردن
آن ندارند شاید بر وقت پیشتر نیز رغبت بآن نکنند و اگر در شهری که حاکم آنجا هندو باشد
وارد شوند آنوقت باید دید که اگر راجهٔ آنملک از قوم راجپوت ست یا جای بیقین ثابت شد
که خوک میخورد و اگر از قوم دیگرست دران هر کس تامل دارد و بهر حال اگر حاکم خوک میخورد اینها
هم میخورند و الا فلا لفظ سارست با سین بی نقطه و الف و رای بی نقطه و سین بی نقطه مضموم
و تای قرشت ساکن و بعضی رای مهمله را که درین لفظ ست رای بی نقطه ثقیل خوانند ظن غالب
اینکه اصح همین باشد و بشنو با بای تازی مفتوح و یای ساکن و شین نقطه دار هر دو ساکن و نون مفتوح
و واو ساکن یعنی هندوی پرهیزگار متقی مرتاض عبادت پیشه که از خوردن لحوم حیوانات اجتناب
کلی داشته باشد و راجپوت با رای بی نقطه و الف و جیم تازی ساکن و یای فارسی مضموم و واو
معروف و تای قرشت ساکن ذکر این فرقه در احوال کهتریان بعد ازین خواهد آمد بالجمله مسلک
کهتریان بالفعل یعنی از مدت مدیدی جمیع بلاد پنجاب که مابین پنج نهر واقعست باشد پنج نهر مذکور اینست
ستلج و بیاه و راوی و چناب و جهلم پنجاب بلفظیست فارسی مرکب از لفظ پنج و آب و وجه تسمیه واقع شدن
آن زمین در میان پنج نهر مذکور ستلج با سین بی نقطه مفتوح و تای قرشت ساکن و لام مضموم
و جیم تازی ساکن و بیاه با بای تازی مکسور و یا و الف و های ملفوظ آخر و راوی با رای بی نقطه و الف
و واو مکسور و یای معروف و چناب با جیم فارسی و نون هر دو مفتوح و الف و بای تازی ساکن
در آخر و جهلم با جیم تازی مکسور و های هوز ساکن و لام مفتوح و میم ساکن و سوای
پنجاب جاهای دیگر هم کهتریان یافته شوند لیکن جاهایی که در قرب بلاد پنجاب می باشند
میانهٔ اینها شراکت نان و قلیان نیست و همین دلیل است برین که قرب میانهٔ اینها واقع
نمیشود زیرا که هندوان دختر بکسی میدهند که در یک ظرف با وی بخورند و گرفتن

و دختر نیز همین حال دارند و بعضی کهتریان که از مدتی پنجاب را گذاشته سکونت در پورب
اختیار کرده اند پنجابیان با آنها چیزی در یک ظرف نخورند و قرابت هم اتفاق نمی افتد و اگر کهتری
پنجابی از صد سال در پورب وارد شده باشد و با کهتریانی که همین قدر مدت بر ورود شان گذشته
درین ملک گذشته قرابت بهم رسانند مضائقه ندارد لیکن لب طلبکه پنجابیان تازه وارد با اینها
طعام خوردن و قرابت جائز داشته باشند لهذا کهتریانی که از پنجاب در بلاد پورب وارد میشوند
و از باعث حصول فلاح درین ملک همین جا اقامت میگزینند هرگاه پسر جوان میشود برای
شادی بوطن روانه میکنند و همین که دختر لائق کتخدائی می یابند آنرا فرستاده داماد را از پنجاب
طلب می نمایند یا دختر را آنجا میفرستند تا درین صورت ملقب به پوربیه نشوند و بعض کهتریان
که از مدت درازی در پورب سکونت گزیده اند و آمد و رفت پنجاب ندارند آنها پوربیه گفته میشوند
پنجابیان با آنها شریک طعام نشوند و قرابت هم ممنوع است پوربیان نیز از طعام پنجابیان احتراز
کلی دارند و کهتریان پنجابی همه باهم مشارکت در طعام و قلیان دارند الا یک فرقه درمیان
اینهاست که آنها را رذیل و کمتر می پندارند و هرگز با اینها چیزی نخورند و قرابت هم نکنند المختصر شمار قومیت
کهتریان بر جمیع فرق هنود میچربند زیرا که بعد از برهمن چهتری زنار بند و صاحب تخت و تاج همیشه
نیز همین فرقه بود بعضی نادانان که کتب را ندیده اند گمان برند که چهتری راجپوت است چنین نیست
زیرا که شرافت هندوان موقوف بر قرب شان به برهمن است پس اگر راجپوت شریف تر از
کهتری باشد باید که برهمنان طعامی را که راجپوت پزد بخورند و این گاهی نشده است و نخواهد
شد یا هر راجپوت زنار بگردن داشته باشد این نیز غیر مرئی بخلاف کهتری که حالا هم بعادت
که فرقه مشهور به برهمن اند مشارکت طعام و قلیان با این فرقه دارند و هیچ کهتری بی زنار
نمی باشد و راجپوت مقابل کهتری شود در شمرده میشود صاحب تخت و تاج در هندوستان همیشه

کهتری بود و از بدت معنی که در کتب مذکورست این فرقه بهم رسیده تفصیلش اینکه راجه بود در
هند بعد وفاتش کنیززاده از و باقی ماند چون بضرورت استحقاق میراث داشت مالک مسند
پدر شد و اعمام و بنی اعمام خود را از نجابت که شریک طعام و قلیان با و نگردیدند ذلیل کرد آن بیچاره ها
از بیم جان جلای وطن اختیار نموده متفرق شدند و هر یک بطوری اوقات گذاری شروع نمود
بعضی نوکری پیشه شدند و بعضی داخل اهل حرفه بالجمله آن مسکینان از هیچ پیشه برای تحصیل
نان عار نکردند چنانچه تا این وقت بهمین بلا گرفتار اند و بعضی راجپوت در هندی فرزند پادشاه
چه راج بمعنی بادشاه است و پوت فرزند را گویند این لقب همه از قبیل ملقب شدن کور بصیر است وجه
تسمیه آن پسر براجپوت همین است که از بطن کنیز بود و اگر شرافت از والدین میداشت محتاج این
لقب نمی گردید آلمو خر هر چند سر بسنگ زد بنی اعمام او و برهمنان نیز با او طعام در یک ظرف نخوردند
و زنار هم نیافت اگر برهمنان رخصت میدادند زنار می بست حالا هم هیچ فرق همین حال دارند
که زنار بغیر اجازت برهمن نمی بندند بعضی از راجپوتان و فرق دیگر که بدولت میرسند برهمنان
را زر داده رخصت زنار بستن میگیرند اگر کسی درین معنی تامل داشته باشد از برهمنان جهان
علم حل این عقده نماید آلحاصل برهمنان کشمیر افضل و اشرف این فرقه اند علمای بسیار
درین رهط گذشته اند بعضی از علمای اینها ترک لحوم کرده اند و باقی همه زن و مرد شان گوشت
میخورند و سابق ست که مذکور شد این فرقه را تعلق با کهتریست مردان اینها همه گوشت میخورند
و زنان تا وقتیکه کدخدا نگردیده میخورد و من بعد جز کهتریان همین حال دارند و دیگر قنوجیا که بعضی
برهمنان قنوج و قنوج با قاف مکسور و نون مشدد و مفتوح و واو ساکن و جیم تازی نام
شهریست در هند که برهمنان آنجا را قنوجی نامند اینها نیز گوشت میخورند مگر بعضی که ترک کرده
باشند موجز اینکه در برهمنان بعضی از لحوم اجتناب دارند و بعضی بی تکلف میخورند لیکن اکثری

همه هندوان اجتناب کلی دارند بلکه خورنده این گوشت را هندو نمی دانند و در میان بیس هیچ
فرقه نیست که گوشت بخورند همه پرهیزگار اند و بر گوشت چه موقوف است بعضی بقول را نیز نمیخورند کشنیز
پیاز میخورد و سیر نمیخورد و کایست که بکایته مشهور است سیر میخورد و از پیاز اجتناب کلی دارد و بیس پیاز
و زردک و شلغم نیز نمیخورد و از شلغم بعضی کهتریان هم کناره گزین اند و در بیس چند فرقه هستند هر فرقه
نان از دست بنی اعمام و اقربای خود میخورند لیکن برهمن اینها که پیر این فرقه است گور باشد با کاف
فارسی مفتوح و واو ساکن و رای بی نقطه ثقیل جمیع اصناف بیس نان از دست او خورند لیکن برهمنان
از دست اینها نمیخورند و شهر غرق بیس دو فرقه اند اگروال و سراوگی اگروال با همزه و کاف فارسی
هر دو مفتوح و رای بی نقطه ساکن و واو مفتوح و الف و لام مفتوح و های هوز و نزد بعضی لام
ساکن و های هوز در آخر ندارد یعنی اگروال این فرقه عابدان و پرهیزگار اند اگر کسی نام گوشت
بر روی یکی از اینها بزبان آرد از صحبت او کناره گزین شوند و شودر از همه بیشتر است این جماعت موسوم
با هیر همچنین جات با جیم تازی و الف و تای قرشت ثقیل دیگر کنبی با کاف تازی مضموم و نون ساکن و بای
تازی مکسور و یای معروف قومی ست در هندوان موسوم بکایته که دیگران آنها را شودر نامند و
مقوله ایشان در حق خود این است که ما کایته نیستیم بلکه کایست ایم یعنی از تمام بدن برهما بر آمده ایم
بخلاف برهمن که از سرش بر آمده و چهتری که از بازو و بیس که از ناف و شودر که از هر دو پا سر کشیده
کایته با کاف تازی و الف و یای مکسور و تای قرشت مشدد با های هوز ساکن در آخر و کایست
با کاف تازی و الف و یای مفتوح و سین بی نقطه ساکن و تای قرشت در آخر کاینه در سنسکرت
بدن را گویند و کایست منسوب ببدن نزد راقم درین دعوی حق بجانب این فرقه است
نیز اگر شود در عبارت از کیست که نان پخته از دست هر سه فرقه اول که برهمن و چهتری و بیس باشند
بخورد مثل جات و اهیر و غیر آن و حال کایته چنین نباشد اینها سوای صنف اقربای خود هیچ

قنوجی و گور و غیر آن نان از دست کسی نخورند خواه برهمن باشد خواه چهتری خواه بیس خواه کایته
پوشیده نماند که کایته منقسم بدوازده طبقه است گویند که جدشان دو زن داشت از بطن زنی چهار
پسر بوجود آمدند و از بطن زن دوم هشت پسر و از ان میان دو طبقه بدو صورت اند درین صورت
چهارده فرقه میشوند و هیچ یکی ازین چهارده در نان و قلیان مشارکت با غیر فرقه خود جایز ندارند
لیکن از دست برهمن قنوجی و هر که مثل آن همیشه بلا تامل میخورند خلاصه اینکه این فرقه خود را از
اولاد دهرم راج نامی شمارند و جد خود را ملقب بچترگپت سازند دهرم راج با دال بی نقطه مفتوح
متحد با های هوز و رای بی نقطه مفتوح و میم ساکن و رای بی نقطه و الف و جیم تازی در آخر و چترگپت
با جیم فارسی و تای قرشت ساکن و رای بی نقطه ساکن و کاف فارسی مضموم و بای فارسی ساکن و
تای قرشت ساکن در آخر و دهرم راج بقول اینها پسر برهما باشد و فرقه دیگر اند که خود را ملحق بکایته
می سازند لیکن کایته آنها را بصفوی خود قبول ندارند نام آن جماعت اناینا باشد با همزه مضموم و نون و
الف و نون غنه و یا و الف و در دفترخانه پادشاهی مرزایان دفتر که بهندی متصدی گویند همین فرقه
کایته اند این گروه در علم سیاق عدیل خود ندارند و زن و مردشان از گوشت و شراب اجتناب
نورزند مگر کسیکه بیشنو شده باشد و کهتری در سیاق فارسی شاگرد کایته است او نیز بپیشه نوکری در
دفترخانه میکند لیکن کهتری سپاهی و عامل پیشه نیز هم باشد و کایته اکثر با مرزای دفترست یا قانونگوی
یا زمیندار و کمتر سپاهی و عامل پیشه لیکن هر که در میان اینها خود را بصورت سپاهی میسازد و
عامل پیشه است شجاعتها از و بظهور میرسد که سالهای دراز یادگار ماند و در عالم شراب بسیار مقید
و الوف بمردم مراعات نمایند و در حالت هشیاری نیز حسن سلوک با دوستان و آراستگی خانه بطرز
زیبا عادت این گروه است پس در شرافت هیچگونه از چهتریان کمتر نیستند و از باعث تحصیل علوم
و توغل در ان و ترک و تجرید و تقوی که بعضی از ینها ورزی شده و بیشنو شده عدیل برهمن اند

وبعضی از روی ترک لحوم و نگاه داشتن تسبیح چوبین دوکانداری شبیه بسین اند لیکن اینگونه اشخاص
درین رهط کمتر و بعضی که بصفات رذیله متصف و امی محض اند آنها را شودر نیز میتوان گفت و برکات
چه موقوف است براهمی باجی چه موقوف است طبع بازاری بی قید شودرست لیکن شودر اصلی همان فرقه
باشند که در میان ایشان گاهی آدمی موثر صاحب کمال بهم نرسیده باشد کماران که اگر تا آسمان
هفتم رسند داخل اشراف نشوند یا اهیر یا جات و کبنی کمار با کاف تازی و بای موحده مفتوح
و الف و رای مهمله در آخر جماعتی اند که بار مردم بر دوش کشند و پالکی را نیز بردارند و همچنین رهط
دیگر است موسوم بکنبو با کاف تازی مفتوح و نون ساکن مبدل بمیم مثل عنبر و قنبر و بای تازی
و واو مجهول در ملتان و اطراف آن نیز بقولی شودر اند در نزد بعضی بیس جمعی از ایشان مشرف باسلام
گردیده قدر و منزلتی پیدا کرده اند همیشه بتقرب سلاطین و وزرا و امرا باین فرقه عمده و بهتر
گردیده همه غیور و دانشمند و کمال دوست و آشنا پرست و دولتخواه آقا باشند بیشتر علما
و الا قربت و مفضات عالی منزلت و اهل تقوی درین فرقه گذشته اند ایشان با آنکه در اسلام سبقت
بر مغل دارند لیکن سوای قوم خود با دیگران قرابت روا ندارند سید را پیر و مرشد خود دانند
لیکن پسری را که از بطن دختر سیدی و نطفهٔ کنبو بوجود آید نجیب نشمارند و هیچ کنبو دختر خود را باو ندهد
سوای دختری که از بطن کنیز باشد همچنین حال دختر که هیچ کنبو تزویج پسر خود بآن راضی نشود گر
از بطن سیده باشد با آنکه حال سادات بدین صورت باشد مغل و شیخ و افغان را که می پرسد حاصل
کلام اینکه این فرقه هم در عزت و حرمت دنیا از هیچ فرقه کمتر نیستند و دیگر نمانده که هندوان
سوای همسر های خود طعام با دیگرے در یک طبق نخورند و قلیان نیز با هم نکشند عبارت از نسبت
که نان گندم بر تابه پخته شده و برنج و غیره نخورند و اگر نان روغنی و حلویات باشد بلا تامل بخورند
و بعضے قلیان را در دهن نگیرند دست بر سوراخ نارجیل از هر قوم هندو که باشد گذاشته

ودود آن را بکشند بانی کار ندارند سوای قلیان نارجیلی قلیان دیگر هم از هر چیز که باشد نی
آن جدا کرده دوست بر تقبه اش گذاشته بکشند و فرق در کهتری و برهمن و اقوام دیگر از هنود
اینست که بعقیده همه هندوان دختر عم و خال و عمه و خاله بلکه دختر جد خود بجای خواهر اعیانی باشند
لیکن کهتریان بقومی که دختر خود را میدهند دختر آنها نمیگیرند و از جائی که بگیرند بآنها نمیدهند
و در سیان کایته و بعضی برهمنان این قاعده مرعی نیست گاه باشد که زید برادر زن عمرو و عمرو
برادر زن زید است و بعضی هندوان دکن دختر بخواهرزاده نیز دهند بالجمله هندوان تا بیست پشت
خود عمو خاتون و خالو خاتون و زن برادر بزرگ را خواه حقیقةً خواه بقرابت بجای مادر پندارند
و زن برادر خرد را بجای دختر **تماشای سوم در شرح اعتقادات هندوان**
غیر متشرع تا اینجا ذکر فرقه سمارتک بود که آنها در اصل خدای بیچون و بیچگون و مظاهر
او را که بعقیده شان بمنزله انبیا و رسل باعتقاد اهل اسلام اند میپرستند و بطور متشرعان
سنگ و هیچ چیز نمیپرستند و بت پرستی شان نه ازین راه است که بت را خدا یا مظهر خدا دانند بلکه بزعم
صورت صاحب صورت را دوست دارند مانند عاشق که بصورت معشوق آبی بر آتش بیقراری
خود زنند عقیده همان سخن ست که عقیده خواص باشد نه عقیده عوام اصل بت پرستی
این ست لیکن عوام اینها البته بتان را خدا دانند بعضی نارائن نرنکار جوتی سروپ که علم
و صفت جناب کبریاست تفصیل این ست که نارائن با نون و الف و رای بی نقطه و الف
و یای مفتوح و نون ساکن بمعنی خدا باشد و نرنکار بمعنی بی شبه و بی نمون و جوتی سروپ
بمعنی نور مطلق آمده علمای اینها صورت پرستی بخلوص باطن نکنند هر قدر که بحسب ظاهر صورت پرستی
اختیار نموده اند در ملل دیگر نیز دلیل و برهان ثابت کنند لیکن پیش خود بیهده پندارند زیرا که افعال
عوام هر فرقه مذموم ست همه را روی سخن با خواص می باشد بالجمله ازینجا بیان کنیم احوال آنها

دیگر از هندوانی که از حد شریعت خود بیرون شدند از انجمله فرقه این ست که غیر از گورکهناته با کاف فارسی
مضموم و واو مجهول و رای بی نقطه مفتوح و کاف تازی مشدد با های هوز ساکن و نون با الف
و تای قرشت مشدد با های هوز ساکن دیگری را نپرستند گورکهناته فقیری بود مرتاض که پیروانش
موسوم بجوگی هستند با جیم تازی مضموم و واو مجهول و کاف فارسی مکسور و یای معروف گویند
که گورکهناته عین ذات اقدس الهی بود و در جمیع اشیای موجوده جلوه او ساریست سلسله همه ملل
و ادیان باو منتهی میشود اعتقادشان بازبر این این ست که او چون خواست جناب رسالت مآب
صلی الله علیه و آله و سلم را بوجود آرد خود بصورت حضرت سرور انبیا شد تا آنحضرت را در کنار گرفت
و بعضی ازینها بهمین دلیل گوشت گاو خورند بنابر این سبب که گورکهناته بصورت مریم ظهور نموده
عیسی علیه السلام را زائیده بود و بمقابله نصرانیان تامل در خوردن گوشت خوک نکنند و هندوانی
که مرید و معتقد این فرقه اند هیچیکی را از اصناف نوع انسانی برابر اینها ندانند و کامل ترین شان
جانی باشند موسوم با گهور پنتهی با همزه مفتوح و کاف فارسی مشدد با های هوز و واو مجهول و رای
بی نقطه ساکن و بای فارسی مفتوح و نون ساکن و تای قرشت مشدد با های هوز و یای معروف
که بول و براز و دیگر اطعمه را باهم آمیخته بخورند هندوان این گروه را منبع کمالات و منشأ کرامات
پندارند و در **ذکر چارواک** چارواک با جیم فارسی و الف و رای بی نقطه ساکن و واو و الف
و کاف فارسی ساکن جماعتی ست از هندوان که بهیچ پیشوای نیستند در حق برهمنان گویند
که زنار برای آن در گردن کنند که گاو ساله و هر چیز مثل آن بی رسن نباشند و گنگا که با کاف
فارسی مفتوح و نون ساکن و کاف فارسی و الف نهریست در هند و بنگاله بزرگ که هندوان
آنش تعظیم بزبان رسانند و از بزرگان صاحب کشف و کرامت پندارند و متفق برانند که از موی
سر مهادیو روان شده با عقیده چارواک آب انزال بشر نیست و مهادیو را عضو تناسل برهما

ولشن را انشیین قرار داده‌اند یعنی مهادیو و برهما و لشن عبارت از کیر و مهر و خایه آدمی و بعض
حیوان نزد شان باشد و طعامیکه هندوان برای مردگان پخته برهمنان و دیگر هندوان
مستحق خورانند هرگز بعقیده آنها مفید نمی افتد و لذت آن بمرده نمیرسد گویند که این را توجیهی
قبول می توان کرد که شخصی از شهری بفاصله یک منزل رفته از تهیدستی گرسنه بخواهد و طعامی
در شهر بنام او پخته بدیگران بخورانیم و او بجای خود از جوع فریاد کند یعنی اگر شکمش ازین
طعام که دیگران خورده باشند سیر شود برین قیاس ممکن که مرده هم از طعامی که دیگران بنامش
پخته برهمنان و دیگر مستحقان بخورانند سیری حاصل نماید و اگر شبع نماید در زندگی خارج از امکان
مرده بطریق اولی همین حال دارد سراوگی سراوگی با سین بی نقطه مضموم و رای بی نقطه و الف
و واو مبدل بهمزه مضموم در تلفظ و کاف فارسی و یای معروف گروهی ست که سوای پارس ناتهه
یا پای فارسی و الف و رای بی نقطه مفتوح و سین بی نقطه ساکن و نون و الف و تای قرشت
منقوط با های هوز چیز دیگر را نپرستند و پارس ناتهه با سین بی نقطه و کاف تازی هر دو مفتوح
و رای بی نقطه ساکن و سین بی نقطه مضموم و میم مکسور و یای مجهول و رای بی نقطه
ساکن نام جایی هست که جای بودن پارس ناتهه باشد اهل این مذهب بدرجه صاحب رحم واقع
شده اند که پای جیو و جانور حقیقت شان نزد دیگران دلیلی قوی تر ازان نیست و گاه باشد که بافراط
تعبیر کرده و از لفظ بریدن آنقدر گریزانند که به نقول نیز روا ندارند تفصیلش اینکه جماعت
از جمیع لحوم بلکه هر چه شبیه بآن در رنگ و بو باشد اجتناب نمایند مثل عدس البنیه زردک این
سبب که هر دو چیز در رنگ و زردک فقط در استخوان مشابه بآفت و سوای گوشت یا هر چیز
بآن در لون و رانچه از قسم خوردنی بهست آید بخورند بالجمله هرگاه بادنجان یا کدو یا چیز دیگر از بازار
بیارند و آن را بریده و صاف شده تقسیم طبخ نمایند اگر کسی بپرسد که این بادنجان یا هر چیز

کہ بریدہ در بین ظرف گذاشتہ ست آن باونجان یا چیز دیگر را دست زنند نخستین یک طرف و عقلش
اینکہ بریدن باصطلاح و عقیدۂ شان برای ذبح حیوانست آدمی باشد یا نوع دیگر از حیوان
چون از کشتن حیوان و همچنین بریدن اعضایش خود مجتنب و اگر دیگری این کار کند از دیدن آن
کناره کشند و فاعل این فعل و خورنده گوشت و بینندگان این عمل را بی رحم خدا ناترس پندارند
لهذا از لفظ بریدن تصور بریدن دست و پای حیوان غیر انسان در خاطر شان ستر اگیرد
آن تصور کامل رخصت بخوردن این چیز ندهد   نقل دیگر ازین فرقه برین منوال ست که وقتی در
بلدہ از بلاد هندوستان که حاکم آنجا راجپوت بوده است مسافر مغلوکی وارد شد مظنه اینکه شهر
از همین شهرهای چارگانه یعنی جودهپور و اودیپور و بیکانیر و انبیر بوده باشد جودهپور با جیم تازی
و واو مجهول و دال بی نقطه متحد با های هوز و بای فارسی و واو معروف و رای بی نقطه ساکن
و اودیپور با همزۂ مضموم و واو و دال بی نقطه و یای مجهول و بای فارسی و واو و رای بی نقطه ساکن
لیکن لفظ پور که درین دو شهر ست با واو خفی بتلفظ در آید مثل خور که بمعنی آفتاب ست هرگز واو آن
ظاهر نکنند و بیکانیر با بای تازی و یای معروف و کاف تازی و الف و نون و یای مجهول و رای
بی نقطه ساکن و درجند و انبیر با همزۂ ماقبل و نون غنه و بای تازی و یای مجهول و رای بی نقطه
ساکن از انجمله جودهپور و بیکانیر و دار الحکومت راجپوتان ملقب بـ اتهوانند با رای بی نقطه و الف و تای
قرشت ثقیل متحد با های هوز مفتوح و واو و رای بی نقطه هر دو ساکن و انبیر که آن را بعضی انبیر
نیز گویند مبدئی زبان آمیز که امر معبدی آمیختن باشد بتفاوت حرف آخر لیکن آنجا رای بی نقطه و انجا
بانقطه باشد جای حکومت راجپوتان ملقب بکچهواهه است کچهواهه با کاف تازی مفتوح و جیم فارسی
ساکن متحد با های هوز و واو و الف و های هوز ساکن بتلفظ در آید از چندی راجه جی سنگه
سوائی حاکم انبیر شهر جدیدی مشتمل عمارتهای خوش اسلوب و بازارهای مطبوع بنا نموده

ابجی نگر سوم ساخته‌ٔ آن راجه جیپور نیز گویند بیشتر ذکر آن گذشت و جی سنگه با جیم تازی مفتوح و یای
ساکن و سین بی نقطه مکسور و نون ساکن و کاف فارسی ساکن متحد با های هوز و جوائی با جیم
بی نقطه و واو مجهول مفتوح و الف و همزه و یای معروف لقب ذیشان راجه جیپور و اودیپور پای
تخت هندوستان ست وقتی این همه راجهای عالیشان مطیع فرمان راجه آنجا بودند گویا افضل
مثل بادشاه هندوستان مغلوب تر از دیگران باشد در بعضی کتب تواریخ که مسلمانان نوشته اند
مسطور ست که راجه مذکور از نسل نوشیروان عادل ست لیکن این معنی اصلاً و قطعاً مقرون بصدق
نیست با آنکه بعضی از سادات کرام کتاب نادیده نسبت همشیره زادگی خود از سبب حضرت شهربانو
با قبیلهٔ مادر علی اصغر پسر اوسط سید الشهدا علیه السلام که درینولا بعلی اکبر شهرت دارد با راجه جیپور و
اودیپور درست سازند و آنها نیز از راه حقیقت نظر بعلو شان نوشیروان عادل و شوکت اسلام این
قرابت را ذخیرهٔ سعادت دنیا و آخرت پنداشته اقرار بدین معنی نمایند این دعوی هم از قبیل دعوی
برهمنان حسینی ست تفصیلش آنکه جمعی از برهمنان مدعی این امر اند که ما برهمنان حسینی مسلمانیم
سوال پیش هندو نمی کنیم مسلمانان هرچه بهندو قات بجان میگذرانیم این قید هم برای
این ست که مسلمانان خوش شده چیزی برسانند والا هندو با مراتب از مسلمانانیکه رفیق یزید
بودند بهتر اند بالجمله دعوی شان اینست که چون یزیدیان سرهای شهدا گرفته روانه دمشق شدند
شبی در منزل برهمنی فرود آمدند بعد نصف شب که همه بخواب رفتند تجلی از آسمان در آن خانه
نزول کرد و از برکت آن سر تمام خانه پرنور شد پس مردی از آن سر با جمال نورانی و ریش
سفید فرود آمده آن سر را از زمین برگرفت و بوسها بر روی مبارک امام حسین علیه السلام داد و
بنای های گریستن شروع کرد همچنین سه کس دیگر بعد ازین سه دیگر از هوا بزمین آمدند
چار زن بودند زنی از آنمیان سر مبارک را برداشته می بوسید و میگریست خلاصه

هر دو تخت باسمان روانه شدند زن صاحب خانه این حال را مشاهده نموده از گریه بیطاقت
شد و شوهر خود را ازین ماجرا واقف گردانید برهمن این حال را شنیده سر مبارک از زمین
برداشت و در جای پنهان کرد چون صبح شد و حاملان رؤس قصد روانگی کردند و میان
سر مبارک آنجا نیافتند همه بیحواس شده از صاحب خانه تفتیش احوال شروع کردند برهمن
قسم یاد خورد چون حریفان تخفیف نمودند پسر خود را بریده با آنها داد آنها باز رد کردند که این
سر آن سرور نیست مسکین پسر دوم را بریده آورد آن نیز رد کردند همچنین پسر ها بریده
بدست شان داد آنها همه رد کردند آخر آن بیچاره را کشتند و سر مبارک را بشام بردند این قصه
از زبان برهمنان حسینی منقول است لیکن هندوان دیگر و مشرق برهمنان اینها را نجس
دانند طرفه اینکه بعضی اثنا عشریان ساده لوح از قسم امیرزاده های میراث خود نیز اعتقاد راسخ
بخدمت برهمنان حسینی دارند و در توقیر و تبجیل شان زیاده از آن کوشند که در توقیر و تعظیم
علمای دین کوشند که این صاحبان بدرجها از ما بلکه از علمای ما بهتر اند زیرا که جد شان هفت
پسر خود را قربان حضرت سید الشهدا علیه السلام کرده بود آنقدر گفته آستین خود را از اشک
ترسازند و در ضمن ذکر برهمن حسینی نقل طرفه بیاد آمده است آنست که در ایامیکه نواب عماد الملک
وزیر هندوستان در کابل قضا کرد و راقم سطور بعد وفاتش آنجا بود هم هندوی همراه نصیر الدوله
داماد نواب ممدوح مرحوم وارد دولت خانه خواجه امیرخان سلمه الله تعالی که پسر خاله نواب
مقدم الذکر داماد آن سرور بسته گردید گفت من برهمن حسینی ساکن کربلای معلی هستم گفتم اسم
گفت نور محمد پانڈے یعنی ملا نور محمد چه پانڈے بابای فارسی و الف و نون غنه و دال هندی
و یای مجهول در هندی متعارف ملای هندوان را نامند لیکن این لقب مختص برهمنان فاضل
حالا هر برهمن را مجازاً لفظ پانڈے بر نامش اضافه نموده منادی و مخاطب سازند گفتم این سوال

خندیده گفت که در کربلای فارسی را کسی نمی فهمد زبان آنجا اردویست یعنی عربی دانستم که
برخانه است گفتم زن حبیب تخت را کجا گذاشته آمده متبسم شده گفت که این عربی ست لیکن آنچه
بازهم اردوی گفته بود آخر معلوم شد که ازهمین خرکرهای بوندیل کهنڈ برده است چیزی داده
رخصت کردم وقت رخصت یکی از اعزه پرسید که میر سید علی مجتهد را هم می شناسی گفت از دو
سال بمکه رفته اند بوندیل کهنڈ بابای تازی مضموم و واو خفی و نون غنه و دال بی نقطه و یای
مجهول و لام ساکن و کاف تازی مفتوح متحد با های هوز و نون ساکن و دال بی نقطه ثقیل ساکن
قطعه زمینی ست در هند الحاصل آن مسافر تازه وارد در شهری ازین شهرهای راجپوتان
ازبسکه صاحب عزت بود سوال را عیب کلی میدانست شب اول گرسنه خوابید چون صبح شد
عزیزی از سکنه آن بلده بر حالش وقوف یافته باین طریق متوجه تعلیمش شد که در بازار رفته
پیش دکان فلان صراف سراوگی بنشین و از لباسی که در بدنت هست بگرفتن سپش و کشتن آن
بناخن مشغول شو هرگاه سراوگی بنظر باز آید که رو بروی دکان من این عمل مکن اندکی دورتر برو لیکن
مقابلت او را از دست مده و باز همین عمل کن چون سراوگی باز بانگ بر تو زند بگو که این زمین را
با دکان تو هیچ علاقه نیست عبث عبث گوش مردم کر میکنی من از دست سپش تمام شب خواب نتوانستم
کرد و رغبت دیگر ندارم که این را بگذارم بهم برای این مجبور این کار میکنم این را شنیده سراوگی
چیزی بتو خواهد داد آن وقت لازم ست که از گرفتن آن پهلو تهی نمائی و همین عمل پردازی
طرف ثانی بیتاب شده دمبدم بر زر خواهد افزود و رفته رفته نوبت بصدها خواهد رسید
هرگاه ببینی که زر مذکور بقدر مطلوب لابدی میدهد آنگاه زر قبول بکن و دست ازین عمل باز
دار مسافر مسکین همین عمل کرد و از اول صبح تا وقت نماز ظهر هفت صد روپیه از طرف سراوگی
بدست آمد درین شک نیست که این فرقه خیلی کم آزار و صاحب رحم اند نگاهی صورت را

نمی شویند و مضمضه نیز بسیار کم میکنند چنانچه در هندوان مشهورست که برو ندان سرآوگی
این قدر چرک میباشد که اگر سر مکاتیب را بآن بندند حاجت بلیپ و دیگر چیزهای لزج نیفتد
بخلاف دیگر هندوان غسل ناکرده بر سر طعام نشینند و رخت هم وقت خوردن از
بدن نکنند درین دو حال یعنی غسل نکردن و رخت از بدن نکندن وقت طعام
کهتریان پنجابی و برهمنان کشمیری هم شریک این فرقه اند کهتریان در هر دو حال خوش کشمیریان از
در رخت پوشیده طعام خوردن فقط لیکن بعض کشمیریان در قید غسل هم هستند و پاره ما نند
کهتریان پنجابی در بلاد پورب آمده بغسل هر روزه و برهنه چیز خوردن عادت کرده اند بالجمله
همین قدر فرق است که کهتری وقت ضرورت و شدت گرمی از غسل گریز ندارد و سرآوگی
گاهی بدن را نمی شویند و علتش اینکه مقتدایان اینها گویند که بسیار دیده شد که جانوران
کوچک موجود بوجود و ماهی مثل جزلا تجزی از آب ریختن بر زمین هلاک شده اند بلکه بعضی
بعضی هوای دهن هم باعث بر مرگ بعضی جانداران ست برای همین جمعی از ینها دهن را بپارچه
کرباسی محکم بسته راه روند و آنها را سیوڑه نامند با سین بی نقطه و یای مجهول و واو مضموم
مبدل بهمزه و رای بی نقطه ثقیل مفتوح و های هوز ساکن بیشتر سیوڑها تحصیل علوم حکمیه
میکنند و تبحر شان درین علم بیش از همه بو هندوان اقوال شان در اثبات قدم دنیا
و بدایت وجود آفرینش مستمسک خود میدانستند علامی فهامی شیخ ابو الفضل وزیر اکبر شاه
هم در اکبر نامه قول سیوڑها را انجب دانسته بذکر بدایت موجودات پرداخته لیکن در زمانه
ما این جماعت هم متعلم و جمع کننده زر در با خوار اند و سرآوگی را او سوال هم نامند با همزه
و واو مجهول و سین بی نقطه ساکن و واو و الف و لام در آخر سیوڑها که حقه اهم نمیشویند و بعضی
سرآوگیان که دهن نمی بندند و از زن اجتناب دارند جتی گفته شوند با جیم تازی مفتوح

تای قرشت و یای معروف بلکه این لفظ در هند بهمین معنی مستعمل شود یعنی غیر سراوگی را که بازرگان
گر نذار هند و باشد یا مسلمان نیز چنین خوانند و وطن اصلی این فرقه همین بلاد راجپوتان و اطراف
آن باشد چنانچه بعضی صاحبان این رهط خود را راجپوت میدانند لیکن این پندار داخل مالیخولیا ست
میس اند اگروالان از باعث بیرون بودن سراوگی از شرع عداوت قلبی باین جماعت دارند
بعضی مذهب شان اختیار نموده اند بیشتر اگروالان صورت پارس ناته را به فیل سوار کرده با تجمل تمام
شهر بگردانند پنج سال پیش ازین بر سر همین عمل که مرد اگروالی از هندوان مالدار این حرکت در
ماه جهان آباد کرده بود مسلمانان هجوم آورده بر سر سراوگیان ریختند و هرچه بود بغارت بردند
جند کهتریان پنجابی حسن در زن و مرد این جماعت است ستهری جماعتی در هند ملقب باین لقب اند
عادت شان اینست که تمام ماه مبارک از غره تا سلخ بصوم و صلوة و تلاوت قرآن شب را بروز آرند
و نماز پنجگانه هم هر روز بسنت ابوحنیفه رض ادا نمایند و روزهای مذهب هند و نیز فوت نسازند سوای
صوم هر قدر عبادت که در کیش این فرقه مقرر ست یک یک را بجا آرند اگر در محرم به تعزیه داری
و اطعام و سقایت مساکین باطعمه و اشربه آماده شوند در برهی کالکا هم برقصند و در متهرا و بندرابن
که معبد هندوست نیز رفته آرتی بشنوند و خود هم در زمزمه بخوانند کالکا با کاف تازی و الف و لام
ساکن و کاف تازی و الف زنی است مظهر مهادیوی که پیش ازین شرح داده آمد و آرتی با همزه
و الف و رای بی نقطه ساکن و تای قرشت و یای معروف لفظی چند ست مشتمل بر مدح راما و کهنیا که
اوتاران کشن در مذهب هنود اند قاعده این جماعت است که وقت شب بعد حصول طمانیت خاطر
از اسور شده به آن الفاظ را در زمزمه بخوانند و طرفه از بنج یاروی بصورت خوانچه کوچک
در دست گرفته با انگشتها مثل ساز بنوازند تا آن زمزمه رنگین شود و بالجمله ستهری از گوشت گاو و باقی حیوانات
هندو را از گوشت خوک بتقلید مسلمانان اجتناب کلی دارند معلوم نیست که اصل اینها از کجاست

ایشان شبیه باسمای اهل اسلام ست گمان راقم اینکه این فرقه در وقت بادشاهی بجبر مسلمان شده اند
چون هندوان بعد مسلمان شدن هنادره هرگز او را در مجلس طعام خود راه نمیدهند خوردن طعام یکجا چه
حساب دارد این بیچاره مجبور مسلمان ماند زیراکه در هندوان گنجایش خود ندیدند شاید اسلام شان را
بدل نبوده است که هر دو راه را اختیار کردند یا از بی بصیرتی در تنگنای شک گرفتار اند سبیل نجات
ندانسته برای جواب دهی بروز قیامت خلعت اطاعت پیشوایان هر دو ملت زیب بر دوش دارند مثل
بعضی بادخوانان که برای تحصیل نقود از هندوان مسلمان شده اند لیکن تمام عمر کلمه طیبه را بزبان
نداده اند نماز و روزه و دیگر عبادات یکطرف گاهی با مسلمانان سوای برادران خود طعام نخورند و
سوای پیشوایان هندو دیگری را مقتدای خود ندانند بادخوان عبارت از کسی ست که نسب نامهٔ
مردم یاد داشته باشد لیکن در میان هر فرقه یک بادخوان ضرورست پس هر بادخوانان سوای
فرقه که خصوصیت با او دارند از نسب فرقهٔ دیگر خبر ندارد و در کهتریان رسم قدیم ست که وقت کدخدا کردن
پسر یک ولاک و یک بادخوان و یک مطرب سه کس از طرف پدر داماد و پدر دختر میروند و اگر طرف ثانی
التماس این کس قبول کرد از انجا هم سه کس بهمین تفریق از مخصوصانش برای دیدن داماد می آیند و زنهای این سه هر
نیز همراه میباشند برای دیدن مادر و خواهر و عمه و خاله و دیگر زنان اقربای داماد و عروس شاید یکی از بزرگان شان بر سر همین خصوصیت
خود یا ریطی از کهتریان با شخصی از برادران بنی اعمام خود جنگیده چون حریف را بر خود غالب دید بطمع انعامی که
حاصل میشد پیش حاکم دست تظلم برداشته بظاهر مشرف باسلام گردیده تا حریف مقید شد و خود در
باخاطر مجموع ثمر مراد برچید این خصوصیت را در عرف هندوان برت نامند بابای تازی مکسور و رای
بی نقطه ساکن و تای قرشت در آخر بادخوان باین معنی لفظ فارسی ست لیکن هندیان او را بهوت
نامند گویند این نام در شعر ابونصر بدخشانی که گاهی بهندوستان نیامده یافته اند پس هندی چرا باشد
گو زبان اهل ایران نیست هر چند ذکر مثنوی درین کتاب که از بیان معتقدات فرق هندو است

پرست مصروف نداشت زیرا که مثنوی با وصف کفر باطن بحسب ظاهر مسلمان گفته میشود لیکن بنیان
اعتقادانش در کفر محکم است تنبیهاً للغافلین سه قلم بدر آورده شد درین زمانه هم سفهای فرقهٔ
هنود خوراک و پوشاک مسلمانان پسندیده و از جبروت تقریر و شوکت میان اهل اسلام متحیر گردیده جم
غفیری با طاعت صوفیه و جمع کثیری از جهت حکومت اثنا عشریان تن بتشیع در داده اند لیکن چه فایده
بهنود ظاهری از قسم اجتناب کلی از طعام مسلمانان و غسل هر روزه بجا آوردن رسوم کفر هنوز باقیست
روزیکه می میرند مثل آبای خود در آتش خواهند سوخت هرچه باشد بظاهر بهتر است

ذکر سکهان

بر ارباب هوش مخفی نماند که کهتریان از یک فرقه هزار فرقه شده اند و هر فرقه برای خود نامی دارند
که جماعت دیگر شریک شان نتوانند بود چون اینقدر معلوم شد بعد ازین گوییم که جمعی ست ازین فرقه
موسوم ببیدی در پنجاب از ان جماعت تلونڈی یا نانک سنگه نام کهتری بسر می بود بحلیهٔ علم و ادب آراسته
کتب فارسی بخوبی استفاده نموده بود و از عربی هم خبر نبود سوای این جناب اقدس الهی [illegible]
باو شعوری عطا کرده بود که باعث افتخار تمام کهتریان گفته میشد نانک با نون و الف و نون مفتوح
و کاف تازی ساکن علم شخص هنود و چند با جیم فارسی مفتوح و نون ساکن و دال در آخر و چنین
سنگه با سین بی نقطه و نون ساکن و کاف فارسی مشدد با های هوز در آخر جزو نام شخص مانند بیگ
و خان و دیگر الفاظ که جزو اسمای مسلمانان باشند المختصر نانک در جوانی ترک دنیا کرده سیاحت
اختیار نموده بلاد عرب و عجم را بالاقدام پیموده بی تعصب بخدمت درویشان صاحب ترک و تجرید از
هر ملت رسیده از هر کس هرچه در نظرش پسندیده آمد بحکم خذ ما صفا و دع ما کدر حوالهٔ قوت [illegible]
کرده ملت کفر و اسلام را بمیزان عقل سنجیده مذهب نوی برآورد چون خودش بعد ترک ملقب
بنانک شاه شده بود و بابا نانک با هر دو بای تازی و الف نیز میگفتند پیروانش ملقب بنانک
گردیدند و مریدانش دو قسم اند بعضی ترک دنیا بظاهر و باطن کرده داخل حلقه شدند و برخی دوست

ازحرفت با اطاعت خفیا بظاهر بر نداشته در باطن مصروف فقر بودند این هر دو گروه شهرت
گرفتند بخالصه یعنی ریشهای اینها و موی سر بلند بود و شنیدمی که بظاهر و باطن ترک دنیا کرده
بودند نه مو در سر گذاشتند نه ریش آنها موسوم شدند بخالصه چون پیشتر خود نیز هم حلوا که مخصوص
و مریدانش نیز حلوا دوست بودند و از حلوا حلواهای دیگر مثل زردک و کدو و بادام و غیر آن مقصود
نیست همین حلوای ساده که از آرد سفید و شکر در روغن ساخته میشود بعد از وفاتش نیز پیشتر
حلوای بخیتند چنانچه الی یومنا هذا همین رسم در مریدانش جاریست بالفعل فی زماننا این حلوا
کڑاه میگویند با کاف تازی و رای بی نقطه ثقیل هر دو مفتوح و الف و های هوز و در حقیقت کڑاه
در اصل بمعنی کزهان بزرگی باشد که حلوای بسیاری در ان پخته شود و پس از روی تسمیه آن ظرف
باسم المظروف مجازا بر حلوا اطلاق نمایند حالا هم سکهان با هر کس که جنگ کنند عند المصالحه از وی
تقعودی برای حلوای نذر نانک شاه طلب نمایند بالجمله نانک شاه در کلام خود فضائل اکابر اسلام
را نیز بیان کرده و مدعی آنست که از روح مطهر و ر انبیا فیضها باو رسیده و انچه بطور خود گفته
موسوم بسبد باشد باسین بی نقطه و بای تازی هر دو مفتوح و دال بی نقطه ساکن زمانه ابتدا
مشهور است زمانه ظهیر الدین محمد بابر بادشاه هندوستان بود بالجمله مریدانش که آنها را سکهه
بی نقطه مکسور و کاف تازی ساکن تند با های هوز و رجانجا و در پنجاب سنگه باسین مکسور و نون ساکن با کاف فارسی
متحد با های هوز نامند نیها سکه نانک شاه که مرشد ایشان باشد بسبب گرو باکاف فارسی و رای بی نقطه هر دو مضموم و واو
معروف گویند اجدرا که پیشوایان مذهب هنود نیستند بلکه او را خدا خوانده اند و هیچ عبادتی ورای ذکر نامش بعقیده
شان ثمر ثواب نباشد گوشت هر قدر که بدست آید بخورند الا گاو را نمی خورند و از لحم خنزیر هم
اجتناب ندارند و قلیان کشی را از لشکر خود بیرون کنند بلکه آزارش رسانند و زن هم در
فوج شان بسیار کمست بعضی گویند که اوقات شان به اختلاط مستخدمه اند و در جست باراه

گناه نشان نگردن راوی از غسل و برهنه طعام خوردن هیچ آگاهی ندارند بلکه براهمنان و کهتریان که در این
گروه اند نان پرتابه پخته شده از دست همه گر بجز زنده گوبرنده کهار یا جات باشند بلکه سوای سکهان و
پنجی که کهار بخته باشد نیز نخورند شاید که بعضی طریق احتیاط را از دست نه دهند لیکن این در شهر متواتر
شد در فوج همه جمع است و مسلمان هم اگر موی سر گذاشته داخل فوج شود مانع نیستند لیکن چیزی از او
نمیخورند بلکه اگر دستش بنان رسیده باشد از خوردن آن نیز اجتناب نمایند حال خاکروب که بول
و براز را بر میدارد نیز همین باشد عزیزی از کهتریان پنجابی که خودش مرید نانک شاه است نقل میکند
که من در فوج اینها بچشم خود دیدم که شخصی آرد خمیر میکرد من از او پرسیدم که از کدام قومی گفت افغان
بجد تصور هم از سه سال خود را بدست گرو سپردم غرضش اینکه این فرقه حالا هندو نمانده اند مسلمان
هم نیستند خداوند حکاره اند و سلام علیکشان لفظ واه گرو ست گرو خود مرشد است و واه
کلمه تحسین مانند زهی در فارسی لیکن در هند آنقدر مروج شده که گویا هندیست و دم صبح که از
خواب برخیزند همین لفظ زبان را نمایند و وقت حمله بر لشکر مخالف اکال اکال گویان اسپان بر انگیزند
سلاح ایشان تیر و کمان و شمشیر و بندوق باشد اکال با همزه مفتوح و کاف تازی و الف و لام
شاید که خدا را گویند و کیفیت اعتقاد این فرقه در زندگی نانک این بود که روزی پسر شاه نانک
که پیش از زمان ترک دنیا و در عالم تاهل بهم رسیده بود در شهری طوطی بود که بکمال فصاحت گویا
بود پسر بر طوطی عاشق شده قیمت از مالکش پرسید مالک طوطی ملتفت بجواب نشده سکهانیکه
واسطه بودند الحاح تمام پیش او کردند طرف ثانی برآشفت گفت که این طوطی جان منست قیمتش
هم جان خریدار است بمجرد شنیدن این حرف جمعی از سکهان شمشیرها کشیده بدستش دادند که سر
مارا از تن جدا بکن و این طوطی برای صاحبزاده بده صاحب طوطی این حال را معاینه نموده طوطی
را بی قیمت تفویض آنها نمود و نقل دیگر اینکه روزی اهل پسر تیغ کشیده خواست که سر آنرا

بیاز باید و اشاره بیکی از سکهان کرد که پیش آمده گردن خود را زیر شمشیرش گذارد همه سکهان
بدریافت نمودن اشاره اش باشتیاق تمام گردنها خم کردند و هر یکی قتل خود را آرزو میکرد
هر چند متفق اللفظ همین خواهش داشتند لیکن هیچ یک براد خود نرسید شاید غرض امتحان
عقیده شان بوده است و رسم این جماعت ست که هر کس در فوج شان به تیر و سنان و شمشیر و
تفنگ باین درجه مجروح شود که صحیح شدنش محال یا دشوار بود بیچاره را وقت کوچ زنده
از آتش بسپارند و اگر مسلمان بگیر شان آمده باشد و او را برای زر نقد شلاق کنند و آن بیچاره
از هستی تنگ آمده دست از جان بشوید تا هر چه در دل بگذرد بآواز بلند بگوید یعنی بزبان فحش
عرض کند باید آن فحش ها را جا بگوش داده بگویند که این کیر خورده خواهر شهادت میخواهد همین قدر
گفته دست ازو بردارند و نیز عادت شان باشد که چون از کسی زر طلب کنند نخست مقدار
مطلوب زیاده از مقدور طرف ثانی باشد چون طرف ثانی اظهار ناداری نماید بنصف عدد اول راضی شوند
همچنین ساعت بساعت عمل تنصیف بکار برند تا آنکه از لک روپیه نوبت بیک تنکه رسد المختصر چون
نانک شاه از دنیا سفر کرد مریدی قائم مقام او شد همچنین از و تا گرو گوبند سنگه که خلیفه دهم و ختم
الخلفای اوست خلیفه دیگر اند که یکی از انها موسوم بهگت بهگوان باشد بهگت بهگوان بابای
تازی متحد با های هوز و کاف فارسی هر دو مفتوح و تای قرشت ساکن و بای تازی متحد با های
هوز و کاف فارسی ساکن و واو و الف و نون تجارپیشه بود مسلمان هندوان مرید بابا نانک شاه
اورا مورد عنایت مرشد خود میدانستند گویند در ایامیکه مسند خلافت بوجود خبیث آمودش
زینت اندوز بود هندوان سودرا او را مسخر زند یعنی کهتریان و جاتان و اهیران و کهاران و بعضی
برهمنان پنجابی نیز لیکن بعد نانک شاه کسیکه صاحب نام و نشان گرو گوبند سنگه است که بر مرتبه
مثل بادشاهان حکم میراند و هوای تسخیر ممالک در سر داشت عهد او عهد دولت شاه عالم بادشاه

مشهور به بهادر شاه پسر اورنگ زیب عالمگیر خلد مکان است دران وقت مریدانش در بلاد
پنجاب منتشر گردیده از جاهای بسیار ملازمان بادشاهی را بیرون کرده بودند صوبه دار لاهور
از فتنه و شر شان تمام شب نمیخوابید آخرها بندا نامی از فرقهٔ بیراگیان از طرفی وارد پنجاب شد
و صحبت گوبند سنگه را دریافت چون بندا مدتی بلباس فقیری بسر برده بود و طریق عبادت
هم از بیراگیان کهن سال یاد داشت و گوبند سنگه ملوث بدنیا و صاحب جاه و حشم بود گفتگوهای
بندا را شنیده دلش از جا رفت و اعتقاد تمام بیدا کرد رفته رفته باهم چنین قرار پذیرفت که بندا
نعمت باطنی هر قدر که از فقرا حاصل کرده بود بگرو گوبند سنگه سپرد و گوبند سنگه مسند حکومت
باو تفویض نموده برای سیاحت بقصد زیارت معابد هندوان روان گردید جمیع سکهان
بموجب ارشاد گرو اطاعت بندا که در اصل اطاعت مرشد خود شان بود اختیار کردند تا آنکه بندا
از حالت گدائی بر آمده مالک الملک شد یعنی ملک تهته و بهکر و مولتان و اطراف لاهور بتصرف
در آورد و گوبند سنگه در اکبرآباد بدست ملازمان بادشاهی گرفتار شد و حکم والا شرف نفاذ
پذیرفت تا او را بقلعه گوالیار روانه کردند و در اثنای افغانی کار او را تمام ساخت و بندا
در وقت فرخ سیر بادشاه بنواب عبد الصمد خان دلیر جنگ تورانی احراری النسبت که پدر والده
ماجدهٔ خالصاحب والامناقب عالی دودمان منبع العنایت والاحسان خواجه بادشاه خانصاحب
بود جنگیده مقید شد نواب موصوف سر او را در تخیره آهنین بحضور پرنور بادشاه گیتی پناه
فرستاد و ستهرا باسین بی نقطه مضموم و تای قرشت ساکن و های هوز و رای بی نقطه
والف کهتری بچه بود مرید و همراز گرو گوبند جماعت ستهرا شاهیان که در شهرهای هندوستان گدائی
کنند مریدان او هستند این گروه خیلی بی عار و ننگ و دریده دهن و بیباک اند روهای
خود را سیاه کرده دو چوب در دست بگیرند و بر سر هر دوکان در بازار رفته هر دو چوب را

بروی هم زده الفاظ چند فوراً با آواز خوش بسرایند اینگونه چوب را در هند ڈنڈ و گویند
با دال ثقیل مفتوح و نون ساکن و دال ثقیل مفتوح و های هوز ساکن و تا وقتیکه از ضربات طاقت گفتار
نتوانند حرکت از جا نکنند البته عدد این گروه هم بهای الوف رسیده باشد ثبٹه یا تای قرشت ثقیل
مفتوحه با های هوز مفتوح و تای قرشت ثقیل مشدد و مفتوح با های هوز مفتوح و های هوز ساکن و سکّر با بای تازی مفتوح مشدد با های هوز و کاف
تازی مشدد مفتوح و را بی نقطه و نام شهر در هند شنیده شد که ستهر اختلاط بسیار عجیب و غریب از روز یگانه هستند و از نسل
آنجا گذرانید روز دوم صبح از او رخصت شده بخانه برگشت از اتفاقات آن هنود تمام روز با آب و طعام آشنا نگردید چون از
آن هندوی مذکور این احوال را بحضور شاهزاده محمد اعظم شاه پسر اورنگزیب عالمگیر معروض داشت
شاهزاده برای امتحان ستهرا را طلب کرد و شب در جائی که نزدیک خوابگاه خودش بود نگاه
داشت و قریب صبح حکم کرد که او را بحضور آرند ستهرا بموجب حکم حاضر شد و شاهزاده پیش از
دیگران نظر بر او انداخت از مقتضای قضا و قدر شاهزاده نیز تمام روز منغص بود شاید که از وجه
بسبب غضب آماده طعام هم نخورده بود چون شام در رسید باحضار ستهرا و تلاف او فرمان داد
منقول است که ستهرا وقت حاضر شدن خود دم صبح بحضور شاهزاده از غلبهٔ لوم چشم در راه وا نکرده
بود چون نزدیک شاهزاده آمد استفسار شد و صورت شاهزاده مشاهده نمود شاید بجای خوابگاه
ستهرا با خوابگاه شاهی اتصال کلی داشت که چشم پوشیده آنقدر راه طی نموده بود الغرض چون
شاهزاده وقت شام بجز در رسیدن ستهرا بحضور بحاضران قدغن کرد که دست و پایش بسته زیر
چوب بگیرند ستهرا متعجب شده باعث او پرسید شاهزاده فرمود که زیاده ازین گناهی نمی باشد
که از وقتی که روی نحس ترا دیده ام تا این وقت که شام است آب و نان نصیب من نیست ستهرا
عرض کرد روی من نحس تر از چهرهٔ بندگان حضور والا نیست زیرا که من هم امروز پیش از همه چیز
صورت مبارک حضور را دیده ام اثر صورت من همین قدر است که بندگان حضور این وقت طعام یافتند

می‌خورند و از صورت مبارک این ست که مرا بیگناه بسته زیر چوب می اندازند که بدتر از مرگ ست
شاهزاده بخنده درآمد و ستهزا را امور و مراحم ساخت شیوهٔ او این بود که از هر جا هر چه می‌یافت
بیجا جان می‌بخشید و نیز از بعضی راویان مسموع ست که شخصی از مشائخ صوفیه وارد شاهجهان آباد
شد و در علم و اخلاق پسندیده شهرت گرفت ستهزا برای دیدن او رفت او تا دیر بخدمتش مکث
نمود وقت رخصت شدن از نام آن درویش پرسید گفت عبد الحلیم ستهزا بعد لمحه باز سوال از
نامش کرد درویش همین جواب داد و ستهزا الحظه نگذشته بود که بعد از تقصیر و اظهار ضعف حافظه
پرداخته دیگر استفسار اسمش شد درویش کج خلق شده که تو عجب حافظه داری دو بار گفتم عبد الحلیم
عبد الحلیم هرگز در خاطرت متمکن نگشت حالا دماغ از کجا بیارم که نام خود را تعلیم تو کنم ستهزا گفت
که اگر نام آنحضرت بلاکو شاه باشد بجاست شاه عبد الحلیم را با این اخلاق نکوهیده چکار حاضران از این
حرف در خنده افتادند بیراگیان بیراگیان حادث المذهب اند و اینها ملقب به بیشنو و متفرع
بدو فرع اند فرقه رام پرست و گروهی کشنا پرست و عند الملاقات ترجیح خود با همدگر می‌نمایند
رام پرستان از کشنا پرستان گویند وای بر شما که اوقات خود را ضایع در صحبت مرد [illegible]
کرده عمر خود را در مباشرت با زن و دختر بندهای الهی صرف کردید و از کرده خود منفعل نمی‌شوید
آنها جواب دهند که خاک بر سر شما و حیف این عقل و شعور که دنبال نامردی که از عهده یک زن
درست بر نیامده راه می‌روید الحاصل حالا این فرقه جوق جوق در شهرهای هندوستان
در معابد و جاهای بزرگ بهم رسند بپرستش بتان و زمزمه کردن و رقصیدن پیش اصنام و گاه
زنان و دختران معتقدان خود و اخلاص با بچهای خوبصورت که از اینها باشد فعلها کنند
تسبیحهای چوبین بگردن و قشقه بر جبین و صندل بر سینه و بازو دارند و زن را خواه پیر باشد
خواه جوان خواه دختر مادر خوانده صدا دهند و کلاه فقر بسر گذاشته از لباس یک چادر

پشمین سیاه یا سقرلاتی لشتر با تیسر و لقمهٔ رسمی اکتفا ورزند و در خلوت هر چه بدست آید تناول
نمایند و بر پلنگ خوب که لائق امرا باشد زنهای پریچهره یا بچهای ماه پیکر را در بر کشند سیاه
فرقه سناسیان و اینها عداوت جانی ست هر جا که دو سه هزار بیراگی و همین قدر سناسی
جمع شوند ممکن نیست که کشت و خون واقع نشود در بعضی کتبها که بهردوار شهرت دارد بهای
هوز مفتوح و رای بی نقطه ساکن و دال بی نقطه مضموم و واو مبدل بهمزه مفتوح و
الف و رای بی نقطه ساکن عدد بیراگیان و سناسیان از حشرات مات الوف و همگذرد
در زمان سابق زمین آن میدان از خون هر دو رشک لاله زار می شد درین ایام از باعث
نظم و نسق صاحبان عالیشان انگریز بهادر سر بر نمیتوانند داشت هر دو فرقه همدگر را دیده
خون جگر میخورند لیکن از خوف سیاست رؤسا باهم مستعد قتال نمیتوانند شد این عجب
عجب خداوندیست و الا ترک عادت از جماعت کثیر باین زودی خیلی متعسر **سناسیان**
سناسیان جمع سناسی در فارسی باشد و سناسی بیای نسبتی منسوب بسناس ست و
سناس در هندی ترک و تجرید و خاک نشینی باشد یای نسبتی اگر چه عربیست لیکن در
هندی هم از صحبت اتحاد هندوی و مسلمان مروج شده بعضی الفاظ هندی سوای آن
نیز باین صورت شهرت دارد چون جوگی و بیراگی و روگی یعنی منسوب بجوگ و بیراگ و روگ
روگ بارای بی نقطه و واو مجهول و کاف فارسی بمعنی بیماری باشد لیکن این ترکیبها مخصوص
بزبان شاهجهان آباد و بهاکها نیز باشد در هندی قدیم که مراد از سنسکرت باشد گنجایش
یای نسبتی کجا چه زبان اردو مفرد نیست مرکب ست از السنهٔ متعدده و در بهاکها کبیسران
که مراد از شاعران آن زبان باشد بتغییر و تبدیل بعض حروف و کلمات عربی و فارسی را هندی
ساخته اند مانند جالم بجای ظالم یا جامن بجای ضامن یا کهت با کاف تازی مفتوح متصل بهای

هوز و تای قرشت ساکن بجای خط یا سیتا با هر دو سین بی نقطه بجای شیشه یا کچیا با کاف
تازی مفتوح و جیم تازی ساکن و یا و الف بجای قضیه و کسا با کاف تازی مکسور و سین بی نقطه
مشدد و الف بجای قصه لیکن قصه بی تشدید در هندی بمعنی نزاع استعمال پذیرد بالجمله سنیاسی
با سین بی نقطه مفتوح و نون ساکن و یا و الف و سین بی نقطه در آخر بتلفظ در آید و فرقه
سناسیان قدیم اند در ریاضات و عبادات بطور فقرا و اهل ترک نه بر آئین اهل شرع هنود و
بر دیگر فقرای این فرقه هیچ بیشتر در میان این جماعت اشخاص شریف النفس فارغ از دنیا
و ما فیها و بری از طمع و خاک نشین یافته میشوند اکثری عریان محض بسر می برند از کشف عورتین
هم شرم ندارند لباسیکه در بدن شان باشد خاکستر است و فرش خواب نیز همین و بعضی با خاک
هم ربطی ندارند لیکن با این همه گرد فسق نگردند این گروه را بزبان هندی ناگا گویند با نون و
الف و نون غنه و کاف فارسی و الف و جمعی از ینها سپاهی نوکر پیشه نیز هستند از نوکری مسلمان
نیز اجتناب ندارند هر که زر بدهد مطیع فرمانش میشوند در روز جنگ با مخالف رستمیها بظهور میرسانند
لیکن این ناهنجاران همه دزد و رهزن و مال مردم ربا و ربا خوار و مغلم و زانی و شارب الخمر و
بد زبان باشند خوک را بسیار برغبت میخورند هیچ که نوکر نیستند اوقات شان بدزدی
و رهزنی بگذرد و گاهی است که چند هزار ناگا جمع شده در ملک نو وارد میشوند و بهر شهر که رسند
حاکم آنجا را ضعیف یافته معافی طلب نمایند و چندی از متمول را از قسم مهاجن وغیره گرفتار کرده
تنخواه بگیرند اگر طرف ثانی در ادای این سوال خواه بقدر خواهش شان خواه کم زری با نها
داد البته دست از وی بر میدارند و به دیگری متوجه میشوند و الا دست و پایش بسته اینقدر میزنند
میزنند که مرگ بر وی بگیرد حرکات و سکنات شان همه شبیه با فعال فقرای حیدریه الا مداریها
عورتین را می پوشند و اینها نه و بعضی از سناسیان در بلاد دکن شوکت امیرانه دارند و ناگا

جمع گروه بنای اوقات گذاری بر سود و انتفاع تجارت گذاشته تا ست الوف بجای خود گذشته
سوای زر یکه در صنادیق ست پیدا کنند و اگر هزار روپیه بدست آید صد روپیه صرف کنند باقی
همه مال صندوق ست آنها نیز مثل ناگاها در باطن حرامزاده و فتنه پردازند آدم نیک در میان
این گروه نادرست لیکن بستر عورتین را پسندیده دانند بعضی سوای ردای زرد داخل بستر
که از گیرو رنگین کنند هیچ نپوشند هر چند در اصطبل هزار اسپ گران قیمت و در فیلخانه سی زنجیر فیل
برای خوردن داشتن دارند و بعضی یک دستار با این رنگ بر سر گذارند یا ردای همین رنگ بر دوش
باقی لباسهای فاخره در بر کنند و زنان پری طلعت و اطفال خوب صورت را در کنار گرفته روی
خود را در دنیا و آخرت سیاه نمایند آن بجا بنظاهر مرید اینها ملقب بچیله و بالکه باشند چیله بجیم
فارسی و یای مجهول و لام و های هوز مرید سناسی و دیگر فقرای هند و چه بالکه با بای تازی و الف
و لام ساکن و کاف تازی و الف مرید کم سن و های هوز با الف نیز در آخر کلمات هندی مبدل شود
و زن را چیری بتبدیل لام با رای بی نقطه خوانند یعنی مرید و چیری از چیله همین قدر تفاوت دارد
که دران بجای لام رای بی نقطه و بجای های هوز یای معروف بتلفظ می آید و بالکی هم گویند درینجا
فرق در زن و مرد و های هوز و یای معروف ست با آنجا فرقه سناسی پیرو مهادیو اند دیگر جوگی اند
برابر او نمیدانند بعضی که فقر را اختیار نموده اند موی سر دارند و ریش هم میگذارند و بعضی که دنیا دارند
سر و ریش را می تراشند و در مذهب اینها ریاضات شاقه بسیار ست بعضی دست را بلند نموده پایین
نیارند تا خشک شود و پایین نیاید و بعضی پای خود را طوق گردن سازند و بخشکانند بعضی یک پا را خشک
کرده کارها از پای دیگر کنند چون در معتقدات هند و تناسخ و تماسخ و تراسخ و تفاسخ هر چهار جدا جدا
داخل ست یعنی نقل روح آدمی ببدن آدمی و حیوان شدن انسان و درخت شدن آدمی و سنگ
شدن او باین دلیل که خدا عادل ست ظالم نیست و معنی عادل این ست که تقصیرواران را انتقام

عمل زشت رساند و نیکوکاران را معمور و عنایت سازد و ما می بینیم که یک طفل در حرمسرای بادشاه
از بطن ملکه بوجود آمده و طفل دیگر را زن خاکروب زائیده و نیز شخصی در دنیا از روز تولد مدت العمر
در عیش و عشرت میگذارد و شخصی دیگر در مدت حیات خود بیمار و محتاج بقوت شبینه میباشد در این
صورت اگر خدائی در میان نیست هر چه پیش می آید تعلق به بخت و اتفاق دارد و اگر آفریدگاری
و مالکی موجود است شاهزاده چرا شاهزاده شد و خاکروب بچه چرا خاکروب بچه اگر عزت شاهزاده ذاتیست
خاکروب پسر سببی ندارد پس فعل فاعل حقیقی لغو افتد نعوذ بالله من ذلک و اگر هر دو نتیجه عمل خود
یافته اند لامحاله معتقد بوجود پیران در دور زمانه باید بود تا حسن و قبح هر دو که باعث بر ولادت در خانه
بادشاه و خاکروب است به ثبوت رسد و مسخ و رسخ و فسخ نیز بهمین دلیل ثابت کنند والا گویند که در خشت
چرا خشت و سنگ چرا سنگ و حیوان چرا حیوان شد چرا همه آدمی نگردیدند و دانشمندان ملت هنود
ریشیند این ریاضات و صاحبان آن کنند که این بدطالعان که بیک پا ایستاده پای دوین را خشک
کرده اند ظاهر است که در زمانی پیش از زمان حال موجود بوده اند و بندهای الهی را در روی خود
رخصت نشستن نداده اند که حالا سزای آن می بینند همچنین در حق کسیکه دست خود را خشک کرده
عقیده شان اینکه در وقتی دست کسی شکسته باشد و همینا بعضی عقلای مذهب هنود نقل کنند
که در ایام فراق سیتا رام با برادر خود لچهمن و چند تا رفیق دیگر بصحرائی رسیدند و لچهمن را برای
آوردن رستنیها مثل بعضی گیاهای سبز که از زمین همیشه میروید فرض کرد تا قوت خود و رفقا
سازد لچهمن هر چند سعی کرد و چهار طرف دوید اثری از رستنی نیافت آخر مایوس شد حقیقت
حال را ببرادر خود نقل کرد رام سر جنبانید و گفت که تمام جنگل از سبزه پر است لیکن امروز
مقسوم ما نیست زیرا که این روز همان روزیست که در زمانه پیش از زمانه موجود برهمنان را این
روز تمام روز نان و آب نداده بودیم القصه سناسی ده گروه اند جدا جدا برای هر گروهی

اسمی ست مختص بآن گروه در سناس زنار هم معروف ندارد و شرقه برهمنان نیز که سناسی شده‌اند
زنار بگردن ندارند و کتری نیز بعد سناسی شدن همین حال دارد کبیر بهگتی کبیر نام بافنده بود مسلمان
ساکن گهر با سیم و کاف فارسی متحد با های هوز و را مفتوح و این قصبه ایست بفاصله شش یا هفت
منزل از لکهنو گویند رامانند نام فقیری که سالهای دراز در ابتدا سناسی بود و بعبادت الهی بسیاری
دران لباس کرد و آخر بایراگی شد و اینجا هم بمرتبه کمال ترقی نمود روزی از راهی میگذشت
کبیر حالات او را دیده عنان طاقت از کف داد و مشتاق صحبتش شده باسیار استفاده آمد و رفت
شروع کرد و ازین جهت که مسلمان ست خود رامی رزو بداو متوجه تربیتش نمیشد لیکن چون دید که
عاشق صادق ست و بجز خاک کوی صحبت بیراهی دیگر ندارد بحالش مهربان شد و بتعلیم ذکر و شغل
باطنش پرداخته از باعث جهل تیره بود باعتقادش روشن کرد یعنی آن متهم باسلام را رشک هندوان
ساخت بندهٔ خدا شب و روز محو یاد رام و کهنیا بود و آخر الامر خوش نشین ترقی گرائید و در گذرگاه
کبیر رامانند از ان آمد و رفت میکرد و شب و روز بر روی خاک افتاده بسر می برد کتب و دوهره در
مدح کهنیا و رام ساخته با آوازیکه داشت زمزمه میکرد و رفته رفته بزعم هندوان از مقربان درگاه الهی
شد روزی رامانند او را در کنار گرفته فشار داد و نفسی که از دینهان داشت باو بخشید پس جمیع هندوان
مایوس او را ذخیرهٔ سعادت انگاشته بهره اندوز شدند بقول همنیا کهنیا بی تکلف بخانه کبیر می آمد
و سور او را هندوان نیخوردند الا برهمنان گویند برهمنی چند برای دیدن کبیر وارد منزلش شدند
کبیر طعام برای آنها پخت چون بخوردن آن مجبور شد گفت که اگر کهنیا خود آمده اجازت دهد این طعام را
بی عذر بخورم کبیر تصور صورت او کرد و کهنیا در ان صحبت نمایان شد و بپاس خاطر کبیر برهمنان را رخصت
طعام خوردن داد آنها گفتند که غرض ما ازین سخن که بکبیر گفته بودیم مشاهدهٔ جمال جهان آرای تو بود
و الا ما برهمنان را بطعام کبیر چه سروکار و لقوله انفاذ حکم مجبوری زیرا که هر کس که خود را ... تو

باوجود محبت تو بخلوص نیت بسیار دمفتون او میشوی و در هر کار پاس خاطرش را منظور میداری
خودت در کتاب از ین طعام منع کرده و خودت حالا فرمان باکل آن میدهی پس ثابت شد که این
طعام را لائق خوردن برهمنان میدانی لیکن از بندگیهای کبیر شرمنده شده مارا بخوردن طعامش
مامور سازی کهنیا این سخن شنیده و گر سکوت کرد و برهمنان طعام ناخورده رخصت شدند و نقل است
که روزی مرد سپاهی و دیگر از طرفی آمده در گوشهٔ دکان بقالی آرمید حسب الاتفاق زن کبیر هم
بدکان بقال برای گرفتن آرد یا روغن وارد شد سپاهی مذکور زن را دیده دل و دین دربا خت
و بهزار جان خریدار وصلش گردید زن هم چون شعور درستی داشت کیفیت او را دریافته بخانهٔ
مراجعت کرد لیکن محبت سپاهی در دلش متمکن گردیده بود لهذا هر روز برای دریافت نمودن احوال آن
و تسلی کردن او بدیدار خود بحیله بر انگیخته از آن طرف آمد شدی میکرد و بعد چندی بتوسط زن دیگر ملاقی
بعهود کرده چنین باهم مقرر شد که چون کبیر عادت دارد که بعد هر ماه برای سه روز بزیارت بتخانه
میرود حالا در شروع ماه نو دو روز باقی ست یقین که هرگاه این ماه تمام خواهد شد او بعادت
خود از ینجا خواهد رفت و بعد رفتن او مالتی برای صحبت عاشق و معشوق نیست عاشق شنید از این
نوید جان نواز بروز شماری در افتاد چون ماه مذکور بتمامی پیوست و شوهر محبوبه بعادت خود
روانه بتکده شد منتظر رسیدن آدم معشوقه بطلب خود نشست و نیز بطور خود جای خلوت بدست
آورده بود باین گمان که شاید طرف ثانی طلب کردنش در خانهٔ خود مناسب ندانسته خود قصد آمدن
پیش او نماید بالجمله از قدرت الهی آن روز باران شدید باریدن گرفت و آبها طغیان کرد کبیر
گذشتن از آب زیاده از طاقت خود دیده بخانه معاودت نمود دید که زنش خود را بلباس پاکیزه
آراسته است متعجب شده باعث تزئین پرسید زن حکایت تعشق آن سپاهی و اراده خود با او
ظاهر ساخت کبیر این قصه را شنیده زن را برفتن پیش سپاهی برغبت خاطر مامور ساخت تا بوعده

اجازت شوهر پیش عاشق دلداده آمده معاودت شوهر و اجازت یافتن خود برای ملاقات او
بیان نمود سپاهی بمجرد شنیدن این حال دست و پا گم کرده لرزه بر اندامش افتاد آخر چنین
بر سر سخن آمد که تو مادر منی و کبیر شوهر تست پدر من مرا با تو حالا معامله دیگر نمانده است و تا قیامت
همین عقیده خواهم بود زن هر چند اختلاطهای معشوقانه سر کرد سپاهی هیچ نشنید و بعد طی مدارج
گفتگو او را بخدمت کبیر رسانید بید انتی جماعتی ست در هندوان که اینها را بید انتی نامند
یعنی صوفی چه بیدانت با بای تازی و یای مجهول و دال بی نقطه و الف و نون غنه و تای فوقانی نسبت
یعنی تصوف باشد از روی اصطلاح نه از روی لغت زیرا که معنی لغوی تصوف پوشیدن پشم
جماعت بودند در عرب که آنها صوف می پوشیدند و هر یک از اینها خود را با خدا برابر میگرفت و اوقات
شان همین بود که اشغال و اذکار را زیاده از عبادات شرعیه میدانستند و اصلا با نماز و روزه و فرض
ربطی نداشتند شاه ولی الله محدث پدر مولوی عبد العزیز مصنف تحفه اثنا عشریه در کتاب خود که
مسمی بقرة العینین فی تفضیل الشیخین نموده میگوید که علی مرتضی کرم الله وجهه آن جماعت را بقتل رسانید
ازین ثابت شد که پیرو باطل بودند که قتل کردن علی اینها را دلیل قوی بر بطلان عقیده اینها ست
تمام شد تحریر شاه ولی الله گو عبارت بطریق دیگر باشد لیکن لب آن سطور همین است که از قلم راقم ریخت
المختصر عقیده آنها همین بود که درین وقت ذخیره سعادت دو جهانی اتباع صوفیه صافیه است
بر آواز خوش کلاه بهوا بلند میکردند و بیتاب شده برقص می آمدند این حکایت همین جا میگذارم
و بر مطلب اصلی می آیم که بید انتیان هر چند در مذهب هندوان از جاده شریعت شان کج میرفتند
لیکن جمیع هندوان این فرقه را مرشد کامل و رهنمای خود دانستند با وجود آنکه هر فردی از اینها
خود را عین خدا میدانند آنچه شیخ محی الدین عربی در فصوص ذکر کرده و ترجمه اقوال بید انتی
هیچ جا اشتباه تازه در نسخه مذکوره نیست اعمال صوفیه هم همان اعمال بید انتی هاست از نیجه شد

که اشعار التفسیر وادند و رقص و وجد را که در چشتیه رواج بسیار دارد از بیراگیها اخذ نموده اند

چه آنها رو بروی بتان اکثر رقص کنند لطف دیگر اینکه حکایات سکهدیو پسر بیاس و نقل پدر سیتا

زن رام که او تار هفتم بود منسوب کنند بعض صوفیه تفصیلش اینکه بیاس با بای تازی مکسور

و یا و الف و سین بی نقطه در مذهب هندوان مردی بود همه دان در جمیع علوم متبحر و عبادات

و ریاضات شاقه کرده از مقربان درگاه کبریا باشند و او را حی ابدی نیز گویند و او را پسری بود

مثل پدر آشنا بمعارف عقلیه و از بدو شعور غواص دریای تحقیق نامش سکهدیو بود با سین

بی نقطه مضموم و کاف تازی ساکن متحد با هاء هوز و دال بی نقطه و یای مجهول و واو

مبدل بهمزه همیشه بخدمت پدر سوال از نسبت واقعه میانه عالم و صانع عالم میکرد و بیاس در

مقام سکوت کلی داشت و نفس نمیکشید چون ابرام پسر زیاده از حد دید نزد راجه جنک با جیم تازی

و نون هر دو مفتوح و کاف تازی ساکن که قاطع منازل فقر و توکل بود گو ظاهرا شوکت شاهانه داشت

فرستاد برای اینکه او در آشنایی تم وحدت بوده است شاید بگمان بیاس جواب دهی بدان

غیر از و کار دیگری نبود خلاصه اینکه چون سکهدیو بخانه راجه مذکور رسید و حجاب بار خبر کردند

که سکهدیو نامی بدر دولت حاضر است راجه در عمارتی که از دروازه تا نشستگاهش میانه

تعمیر پذیرفته بود زنان پری پیکر را با ثیاب فاخره و زیور گران بها آراسته نشانید و فرمان

داد که هرگاه فقیری که امروز بدر خانه آمده است داخل عمارت شود هریکی از آن حور نژادان

باستقبال او شتابد و مشتاقانه راه آمیزش باو وا نماید همچنین در جای دیگر گنجهای جواهر

گران بها و امتعه نفیسه و صنادیق دنانیر گذاشته بحافظان گفته بود که چون آن فقیر نزدیک

رسد همه پیش کشند چون ماموران بموجب حکم در هر دو عمارت رفتند راجه سکهدیو را پیش

خود طلب کرد همینکه داخل دولت سرای شاهانه شد نساء زیبا جمال از آن عمارت برآمده

اورا در میان خود گرفتند و اختلاطهای معشوقانه سر کردند سکهدیو نگاه بآنها درست نمیکرد چون
واختلاط یکطرف آشنا چون دیدند که ملتفت نمی شود بجای خود برگشته آمدند همچنین آن جواهر
آن اسباب و نقود را نیز ندانست که برای کیست و چیست راجه جنک این احوال را شنیده دریافت
که سکهدیو از کاملان ست چون چشم بر وا افتاد نیز همین گفت که ای سکهدیو تو از کاملانی هیچ رازی
از رازهای الهی بر تو پنهان نیست باطن تو آئینه ایست که صور علوم غیبیه در ان منطبع میگردد حاجت
بتعلیم مرشدی و معلمی نیست و نداری کدام عقده باقی ست که آن را بناخن تحقیق حل نکرده سکهدیو
این سخنان شنیده از راجه مرخص شد این نقل را فقیر بچشم خود در کتاب منسوبه بابرهیم
که پیشوای چشتیان ست دیدم و نیز برادری خانصاحب تلطف نشان سبحان قلیخان کنبوه که بطبع
نقاد و ذهن وقاد محسود دانشوران روزگار و مغبوط علمای عالی مقدار اند میفرمودند که وقتی
من و برادرم تاج الدین حسین خان بخانه برادرم میر غلام علیخان نشسته بودیم که خانصاحب ممدوح
در ضمن ذکر فضائل صوفیه نقل کردند که فلان بزرگ طعامی برای فلان عارف فرستاده بود
البته مقدار طعام بقدر شبع البطن ده و صد کس یا زیاده خواهد بود چون حاملان بکنار نهری که
میانه فرودگاه عارف مهمان و خانقاه صوفی میزبان حائل بود رسیدند دیدند که آب نهر چندین
سرپا و ذراع از سر آدم بلندتر میرود و کشتی آن وقت میسر نیست متردد شدند تا یکی را از میان
بخدمت آن صوفی میزبان فرستادند تا هر چه بفرماید بعمل آرند صوفی شنیده فرمود که نهر را بعفت
و عصمت من قسم بدهید یعنی بگوئید که اگر فلان صوفی در مدت عمر خود با زن سر و کار نداشته
باید که بپاس عفت او خود را بذر دهی تا اطعمه بمهمان برسانیم آن مرد این را شنیده برگشت
و حاملان بکنار نهر رسیده همین سخن بر زبان آوردند دفعتاً نهر خشک شد و طعام بآسانی نزد
عارف رسید شاید این صوفی که فرستنده طعام ست بحسب ظاهر با مردم بدگمان شده از کناره

یا زنان جمیله جوان گرم جوششها داشت بالجمله چون طعام بخدمت عارف آوردند همه را تنها
خورد و دست شسته نشست طعام آوران را حیرت زیاده از خشک شدن آب رود نمود زیرا که
با آن صوفی همگنان مباشرت با زنان داشتند چون رخصت شده بکنار رود رسیدند آب را
بصورت اول یافتند و آدم نزد عارف فرستادند مرد خداشناس گفت که از طرف من برو پیش
بگو بینا که فلانی میگوید که اگر من در عمر خود هیچ بطعامی نیالوده باشم و تو تشنه آن باشی باید که بطور
اول با این جماعت راه دهی و اسطه حقیقت حال را آشنا نقل کرد بیچاره ها متحیر شده پیام عارف
برود رسانیدند تا خشک شده آنها باطمینان خاطر از آب درگذشته بخدمت میزبان آمدند چون
میر غلام سبحان صاحب نقل را کردند من بر ضبط قادر نشده به بسر حرف آمدم که با این قصد را تا بنام
کنون هیچ جا نشنیده بودیم امروز معلوم شد که از کرامات حضرات صوفیه است تمام شد گفتگوی سبحان علیخان
معذرتی مخلص در ضمن ذکر همین بزرگان این حکایت بعینه نقل کردم غرض من مذهب صوفیه نبود
بلکه تشبیه آن دوست از احوال مردم شهری سخن ساز بود که بینید نقل کرا اگردن که بسته اند تخیل
که معذوری میر غلام سبحان صاحب بیش از انعقاد این صحبت گوش بنقل کسی نداده باشند بجهت
از صفای باطن عقیده راسخ که با صوفیه دارند کلام سخن ساز کاذب را مقرون بصدق دانسته
حد التقریر یقین دارند الا ما زنان ایشان خود از سمینی که سایه کاذب بران افتاده باشد هزار سال
راه بیگریزند بلکه همین گذر فتار ریا که یکی از ان صدق مقال باشد آبی بروی کارشان نمی آید
لیکن مسرت خاطر جناب ممدوح از ذکر خیر خود بصدق زیاده از ان است که لک روپیه سال بسال
بسال برای ایشان قرار داده آید طرفه اینکه بسبب اتفاق دران مجمع شخصی از هندوان ارادت کیش
شاه بوعلی صاحب نشسته بود نگاه بمن کرده متبسم شد من لعبه گفت من امروز بصاحب سخت بدگمان
شدم گفتم چرا گفت در میان سری کشن و آن صوفی زن و صحابه تفاوتی ثابت شده که تا فلان سال استمرار

و کاذب قرار رسید معلوم شد که شما خود را هم غیر کنهیا جی عارف میدانید و ادعای برین شاعری
و انشاپردازی و فقر و توکل و تحقیق مذهب حق این هر دو نقل از قبیل جملهٔ معترضه در کلام بود
حالا بمطلب اصلی میگشاییم این ست که هندوان فرقهٔ صوفیه را اکرم تر از جمیع فرق هندو
دانند و صوفی درین ملت همان ست که تارک لذات جسمانی باشد اینها برهما و بشن و مهادیو را
هرگز قبول ندارند این قدر میگویند که مسکن این هر سه جز نفس انسانی ست که آن را عوام بدل تعبیر
کنند چه هرگاه آدمی تصور شهری یا چیز دیگر از اشیا در دل کرد و خیال او محکم ست البته آن شهر یا چیز
غیر آن وجود میگیرد درین صورت صاحب تصور خاصیت برهما بهم رسانید اگر او را ملقب برهما
سازند می زیبد و بعد ازین از دو صورت بیرون نمی تواند بود یا آن تصور در دل تمکن نمود
یا زوال پذیرفت اگر تمکن نمود خاصیت بشن بصاحب تصور بهم رسید و اگر زائل شد خاصیت مهادیو
درو پدید آمد و روح را در اصطلاح ایشان آتما و حضرت آفریدگار را پرم آتما یعنی روح بزرگ و روح
الارواح نیز گویند اهل سنگ با کاف فارسی سنگ در هندی مراد از حکمت ست یعنی جمیع علوم حکمیه
سوای منطق که آن آله دریافت علوم ست و حکیم ارسطاطالیس که وزیر ذوالقرنین بود تدوین آن
پرداخته و در کتب هندوان مرقوم ست که در زمانهٔ سابق حکمای جمیع ایشان درین فرقه گذشته اند
یونانیان بیک واسطه شاگرد هندیان اند چه یونانیان علوم حکمیه از مصریان استفاده نموده اند و
مصریان از هندیان همچنین علمای عرب از یونانیان و اهل فرنگ از علمای عرب در وقت تسلط
بنی عباس حالا کتب حکمیه از تصانیف حکمای یونان بزبان یونانی سوای لندن در هیچ جا نیست
زیرا که کتب خانهٔ بخارا در وقت بوعلی سینا سوخت و جای دیگر سوای بخارا در آن وقت
کتابی نبود هر قدر کتابخانه که در بغداد و شیراز بود آخر باتمه بغارت رفته در اینجا جمع شده بود
و سبب گم شدن این کتابها عدم قبول آن در قلوب علمای اسلام ست و قصه هست اشخاص

اولاً از یک کتاب هزار کتاب در یک سال نقل کرده میشود و قیمت هر چیز موقوف بر خریدار است
قدر دانست امروز هم اگر نسخه تصنیف حکمای یونان پیش کسی باشد و بدلیل قطعی ثابت شود که
اصلی دارد من ضامن آن میشوم که بلندن بفرستد و از ده لک تا کرور هر چه خواهد بگیرد والقصه
حساب هندیان خود ضرب المثل ست دیگران علم ریاضی را نیز خوب میدانند و در علم الهی نیز به از
دیگران اند البته در طبعیات مشق یونانیان از اینها بیشتر بود لیکن درین وقت چنین کس دیده نمیشود
که تبحر در علوم هندی داشته باشد مگر سندر رام رازدان کشمیری در لکهنؤ بوده است هر چند او هم بمرتبه حکمای سابقین
نبود لیکن مثل خودی نداشت شنیده شد که شخصی از برهمنان دکهنی در بنارس در علوم بر و رجحان
داشت لیکن این قول بالاتفاق نیست بعضی اینهم میگویند که این زیاده از و بود العلم عند الله الحاصل
معدن علوم و مجمع حکما در هند سه شهر بود یکی کشمیر که او از همه جا اقدم و اعلی بوده دیگر بنارس دیگر
نیپال با نون مفتوح و یای ساکن و بای فارسی و الف و لام و عقیده حکمای هند از عقیده اهل شرع
هنود تفاوت کلی دارد اینها هرگز تفضیلات رام و کهنیا و دیگر پیشوایان این فرقه قائل نبوده اند
بعضی منکر وجود صانع عالم گشته اند و این جماعت بسیار کم اند بیشتری بوجود جاعل حقیقی قائل و
اعتراف بقدرت کامله او دارند و عبادات ظاهری شرعی را وقعی ننهند اعظم عبادات صفات حمیده را
دانند و بعد مردن قائل اند ببقای روح و سعادت روحانی در وقت مختاری راجه تکیت رای
بشن ناتهه نامی درین شهر بود اگرچه در تبحر لیاقت آن نه داشت که مانند رام رازدان بشمار در آید
لیکن ذهن وقادی داشته است روزی بپاس خاطر لاله تیکا مل نامی که مرد ذکی و از برهمنان کشمیر
بوده تا خانه اش حرکت بعمل آمده یکپاس کامل یکجا نشستیم از فقیر سوال کرد که حکمای اسلام سوح را
چه نوشته اند گفتم از من هرچه بپرسید از شعر بپرسید با حکمت سروکار ندارم تیکا مل گفت که شما خود فهمیده
افاده بکنید میرزا صاحب هم خواهند شنید اول عذر بسیار کردم لیکن چون پاس خاطر رفقا فی هر گونه خاطر

بود چه پسر بتقریر آمد تا وقتیکه گویا بود همه معقول حرف میزد و نیز در سفر کالپی راقم را در کمپ کانپور باری
اتفاق صحبت افتاد و بتقریبی سخن از حکمیات بر آمده در ضمن آن تمام بحث بامبوسی و صورت حوالہ
تقریر بود سوای الفاظ مخصوصه بزبان هندی تماش همان بود که در کتب عربیه سد بهنگی
فرقه ایست در دکن بکثرت و جاهای دیگر کم بلکه بندرت موسوم بسد بهنگی با سین بی نقطه و رای مفتوحه
بی نقطه ساکن و بای تازی مفتوح مشدد با های هوز و نون ساکن و کاف فارسی و یای معروف کار
شان پرستش مهادیو و پاربتی ست و عقیده آن بد نهادان شقاوت پیشه غیر از عبادت کیش
گویند و بر جمیع ملل اعظم عبادات همین ست گو بحسب ظاهر نام مبدل کرده باشند این روسیاهان بر
اهل اسلام را متهم باین رذیلت سازند که اگرچه در کیش مسلمانان پرستش این هر دو چیز حقیقی ندارد
چه امینار مسجد را بصورت عضو تناسل و محراب را شبیه بکس میسازند و در مذهب شان جماع با خواهر
اعیانی و علاتی و اخیافی و دختر عم و خاله و دختر برادر و خواهر همه روا باشد بلکه ازینها مستلذ تر از آنها
شوند که از زنان بیگانه الا با مادر سروکار ندارند لیکن شخصی که از معتقدان شان نوشته که جماع
با مادر از همه لذیذ تر باشد کسانیکه از ان اجتناب دارند براه ضلالت میروند و نیز چون مستعد مباشرت
شوند اول مرد خود را بلباس فاخره آراسته جاهای خود را معطر میسازد و حمائل گلهای الوان
بگردن میکند من بعد زن پس مرد خود را موسوم بمهادیو می سازد و زن پاربتی و هر دو در روی
خود را سیاه میکنند و در شهر بکثرت این بدبختان تا انجا رسیده است هر کس بخانه هر کس که خواسته باشد
با نعمت نیست و دختر و زن و خواهرش انیز اگر بنگاید خلاف طبع صاحبخانه نمی شود بلکه محبت میانه ایشان
ترقی میگیرد و اگرچه جمیع هندوان مشرع چه زن چه مرد کیر مهادیو را می پرستند لیکن نه باین رسوائی
همین قدر است که چیزی بصورت آلت تناسل از سنگ ساخته در جای الف کرده و روزی نه هر روز
زنان رفته آنجا بر آن ریزند چهار گروه ست در هند موسوم بچهار ... هر دو

والف و رای بی نقطه ساکن در جنس اینها در هندوستان بساحری شهرت دارند مسلمانان و
هندوان از شر ایشان می‌ترسند لیکن عوام و خواص غذای ایشان گوشت حیوان مرده است گاو
زنده را پرستش میکنند و مرده را بکمال خوشی خاطر میخورند و خوک را زنده و مرده هر گونه که بدست آید بهر
میکنند و تحصیل معاش بصناعت ساختن چیزها مثل کفش و غیره از چرم گاو و گاومیش بعمل آرند فقط
شروع اعمال سحر اینها اول شب در خانه روشن بصد آهنگ و هیچ صنفی با آن نرسد عبارتی چند مستعمل
مسح بسوانی و دیگر دیوتاها خوانده خواب بر همسایگان هم نمایند و سازی که در وقت سرود کردن نوازند
نام آن ڈورو است بخلاف دیگر سازها که روح انسان از آواز آن نشاط اندوز میشود و سعد باین
روح و آفت ساحره است بسوانی با یای تازی مشدد با های هوز و واو و سین مفتوح و الف و نون
و یای معروف مراد از چنین زن باشد که بنیابت مفسد دیوی بر احیاء و اماتت هر ذی حیات و ذی
روحی کار قادر باشد و ڈورو با دال ثقیل بی نقطه مفتوح و واو ساکن و رای بی نقطه مضموم
و واو معروف و اسمای این گروه یکسر مانند اسمای هندوان متشرع صاحب لیاقت باشد با عقیدها
از اول مرگ هر کس بدست سحر چمار است و آن را یعنی سحر اینها را اسفنا موٹهه نامند با میم مضموم و واو
معروف و تای ثقیل مشدد با های هوز در آخر و ترجمه موٹهه در فارسی مشت است لیکن
در اصطلاح این بی‌پیران بمعنی تیغ راندن کشتن آدمی بسحر **حلال خور** جماعتی است مشهور
بحلال خور هر چند این لفظ در اصل غلط است لیکن آنچه مشهور است همین است قوت شان موقوف
بر صاف کردن مزابل و اخراج از بول و براز و رفتن صحن خانها باشد نان پخته مسلمان و هندو
هر دو میخورند و از گوشت جانوران روی زمین چه وحشی و چه طیر چه زنده چه مرده لذت برند گاو
و خوک در چه شمار اند لیکن اگر کسی یکی را از اینها بگیرد و تکلیف اسلام کند هرگز قبول نکنند بلکه
مستعد گلو بریدن شوند و نامهای شان بعینه نام هندوان باشد و شده هرگز مس بدن اینها نکنند

اگر بسبب اتفاق در اثنای راه رفتن بدن هندو مس بدن یکی ازین گروه نماید تا وقتیکه غسل
نکنند هندوان دیگر از وی کناره گزین باشند اگر دران حال هندوی را در بغل بگیرد آن
هندو نیز بهمین بلا مبتلا شود و اعتقاد شان نیز باهم دگر مختلف ست بعضی مثل چمار بهوانی
رامی پرستند و در مجلس شادی ڈهور و نواخته باصوات مکروه چانگرا عرصه بر سامعان تنگ
کنند و بعضی خود را مرید لال بیگ نامی دانند قصهٔ لال بیگ بدین منوال ست که بعقیدهٔ این گروه
خسران مآل که جهلا نامی مرشد این جماعت و کامل فن نجاست برداری و واضع قانون این صنعت
و مقرب درگاه کبریا و ملقب بخواجه صفا بود گویند که چون سرور کائنات و خلاصه موجودات خیر
الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد نامه آنحضرت متضمن دعوت اسلام بخواجه صفا
از انقیاد امر لازم الاتباع آنجناب سر باززد و از مغضوبان درگاه کبریا شد بعد ازین چون
آنجناب در شب معراج بر عرش اعظم عروج فرمود صحن عرش معلی را از خس و خاشاک دیده بجناب
اقدس کبریا معروض داشت که این قدر آمدن این چیزها بر عرش الهی از چه سبب باشد ندا از حضرت
حق بگوش آمد که از چندی برادر تو خواجه صفا که غیر این مکان را جاروب میگرفت قهر کرده ام
و سبب قهر این ست که بکبر باطاعت تو نه پیوست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعرض رسانید که بپاس
خاطر من تقصیر او را معاف باید کرد بمجرد معروض داشتن رسول خدا تقصیر خواجه صفا معاف شد
و هنگام نوبت بر عرش با جناب رسالت معانقه نموده خار و خسی که بر عرش اعظم بود برچید بالجمله لال بیگ
را پسر خواجه صفا دانند لیکن نه باین صورت که از بطن زنش بیرون آمد بلکه از راه کرامت
باین صورت که یک روز خواجه صفا لنگ خود را کشاده بود از میان لنگ طفلی بر زمین افتاد
خواجه آن طفل را برداشته به پرورش او چون پدران مهربان پرداخت تا آنکه جوان شده
بجای پدر بزرگوار بخدمت عرش روبی مامور شد گر [illegible] با کاف فارسی مفتوح و رای ... بی

ساکن و جیم تازی مفتوح مشدد با های هوز و بای فارسی ساکن و رای بی نقطه و الف
نام اصلی خواجه صفا عزیزی نقل میکرد که من حویلی بکرایه گرفته بودم پشت بسر آنحویلی خانهٔ
حلالخوری بود شبی از شبها بتقریب شادی پسرش خاکروبان شهر که عبارت از همین
جماعت است در انجا جمع شده بودند در عالم اختلاط با خودها میگفتند که برای ما
خوب بعد مردن دوزخ مقررست احوال مسلمانان هیچ معلوم نیست که بعد مرگ بدوزخ
خواهند رفت یا مرتبهٔ عالی یافته داخل بهشت خواهند شد کمین سالی از اینها بعضی در آمد
که میان مسلمانان یک فرقه بهشتی است که مثل گفته میشوند یقین کلی است که لال بیگ بیاری
همقومی خود آنهارا الفردوس خواهد طلبید نخواهد گذاشت که بجهنم روند دیگر فرق مسلمانان
چهار نازی هستند ظاهر پیرا که آنرا گوگا پیر گویند و کاف فارسی بر وزن موسی پیر گویند خیلی
مکرم و معزز و عقده کشای کار عالمیان دانند هر سال پیران در شهر جمع شده بعضی
علمها در دست و بعضی مرده ار پر طاوس گرفته دور و نوازان و سرود گویان
در کوچه و بازار بگذرند و تا یک ماه این هنگامه گرم دارند بعد از ان بعضی از اینها روانه با
با بای تازی و الف و کاف فارسی مفتوح و رای بی نقطه ثقیل ساکن جایی است در ملک
راجپوتان مدفن ظاهر زائر ایشان هم کم از زیارت کنندگان شاه مدار و سالار نیستند سوای
حلال خوران مسلمانان رذیل ملک میوات و راجپوتان هم جمع شوند میوات با میم و یای
مجهول و واو و الف و تای قرشت ساکن در آخر ملکی است متصل ملک راجپوتان که میو
بر وزن دیو باشندهٔ آنجارا گویند گو سوای میو فرق دیگر نیز در انجا سکنی دارند لیکن
باعث آبادی آن قطعهٔ زمین همینها بوده اند شنیده شد که ظاهر پیر هم پسر یک میو است
شاید در عین شباب بعجده ساگی یا کمتر بیگناه کشته شده و راجپوتان رحم آورده و را مسلمان

سپردند تا دفن کردند **تماشای چهارم در ذکر اسمای متبرکهٔ هندوان**
دسهره با دال و سین هر دو مفتوح بی نقطه و هاى هوز ساکن و راى بى نقطه مفتوح
و هاى هوز ساکن مراد از روز فتح رامست که مظهر هفتم بشن بود در زمانه ترتیا پیش از کهنیا
که در عهد دواپر بوجود آمده بعضی گویند که در دواپر و ترتیا قریب زمانهٔ کلجگ با بینها وجود گرفته
و همین اقرب بصدق و صحت ست و نزد بعضی ترتیا و دواپر غیر معین و اعتقاد بعضی اینکه در
هر چوکڑی اینها و سائر اولیا بلکه انبیا و ائمه بوجود در آیند و حالا آنکه بر ایشان گذشته در بار دوم
نگذرد والمختصر راون نام دیوی بود با رای بی نقطه و الف و واو مفتوح و نون ساکن منقول ست که
عبادت بسیاری کرده خود را باین درجه رسانیده بود که راجه اندر و آفتاب و دیوتاهای دیگر
تابع فرمانش بودند از اتفاقات وصف حسن و جمال سیتا زن رام شنیده عاشق بر وی شد
و بتقیدی و حیله او را از رام جدا کرده لیکن بحکم الهی دست بر وی نیافت و رام مدتی در فراق
او بیابان گرد بود و قوت خود از گیاه و برگ درختان حاصل میکرد بعد زمان درازی
بفرمان قادر توانا میانهٔ حریف و او محاربه واقع شد و رام بر وی ظفر یافت این ست
روز مذکور حالا هندوان هر سال یک کودک را رخت خوب پوشانیده و تاج بر سر گذاشته
و یک کودک دیگر را لباس فاخره در بر کرده اول را موسوم برام و دوم را بلچهمن
ساخته بر فیل سوار کنند و دیوی از کاغذ ساخته براون موسوم سازند و جم غفیری بقدر
مات الوف در هر شهر جمع شده آن فیل را با راون در میدان بیارند و بزعم خود رام و راون
را جنگ کنانند و بهمان خیال که رام راون را زده بود اینجا هم او را بهزیمت نصیب گردانند
و بعد کشتن راون غلغل تهنیت بآسمان رسانند و سنگ و سنگریزه و کلوخ بر داشته
از چهار طرف بر آن دیو اندازند باین صورت که از آن شور و غوغا فیلان کره تمثال

از جا در روند هرچند فیلبانان با کجک نگاه دارند سعی شان بکار نیاید اینقدر ترسیده بگریزند که
اگر چاه در راه افتد چه عجب که دران افتاده هلاک شوند و گاه باشد که در باغ انبه یا درختان
دیگر مثل توت وغیره داخل شوند و سواران از بیم خود را بر زمین اندازند دران حالت بعضی
سالم الاعضا بخانه برگردند و بعضی از دست و بردار و بعضی محتاج بپای چوبین شوند [illegible]
سر فیلبان بیچاره بشاخ درخت خورد و هلاک شود الحاصل هندوان این روز را خیلی روز
میمنت دانند خصوصاً کهتریان بعلاقه همقومی رام خود را به ثیاب نفیسه بیارایند و چوب سبز
از برهمنان گرفته بجای گل بر گوشه دستار گذارند و قریب عصر برای دیدن نیل کنته همه بیرون
شهر بصحرا روند و دوچار شدن آن را باعث سرمایه دولت و اقبال شمارند و این بر هندوان
موقوف نیست مسلمانان نیز مشتاق دیدار نیل کنته شده بیرون شهر می آیند سیما امیری که مالک الملک
باشد مجبور است ازین که بروز مذکور اسپان و فیلانش بحنا و رنگهای دیگر رنگین شده با زین زر و جل
و ساز نقره و طلا و جل زرنگار و هودج طلا و سیم و عماریهای بلند آراستگی پذیرند و با فوج و حشم
و خیل و خدم و مقربان صاحب مرتبه هر یک بقدر مقدور مزین بثوب و سلاح خوب سوار شده از
بازار بگذرد و نقود گران بها بهر فرقه انعام کند و بیرون شهر رسیده الی نیل کنته را ببیند و شلک
توپ و تفنگ شروع شود و شام بخانه آمده متوجه رقص پریزادان طناز و سرود مطربان
خوش آواز شود و نیل کنته با نون و یای معروف و لام ساکن و کاف تازی مفتوح و نون
ساکن و تای قرشت ثقیل ساکن متحد با هاء هوز جانوریست پرنده سبز پرهایش مائل با[illegible]
سبز همرنگ آبی در جسامت بمقدار طوطی در رسم مسلمانان و هندو نیست که اطفال ده روز پیش از
دسهره صورتی از گل ساخته بر چوبها گذارند نام صورت مذکور ٹیسو رامی باشد با تای قرشت
ثقیل و یای مجهول و سین بی نقطه و واو معروف و رای بی نقطه و الف و یای در جشن و [illegible]

هر روز چند طفل و چند جوان با هم متفق شده بدر خانهای اعزه رفته بیتی چند بوزن خاص بزبان
هندی بآهنگ بلند و گلوی خوش بخوانند و یک پیسه یا زیاده گرفته از یک خانه بخانه دیگر هر چه
هر روز تحصیل نمایند جمع کنند تا روز مذکور حلوای آورده بیکدیگر قسمت کنند و دختران
در عوض گیسورای کوزه شکسته در دست گرفته بدر خانها روند و میان اطفال و این دختران
بهیچ وجه عداوت کلی بهم رسد هرجا که با هم دوچار شوند اطفال آن کوزه را بشکنند و اگر یک گیسورا
ازین طرف بیاید و دیگر از آن طرف میانه هر دو فوج جنگ عظیم رو دهد و غالب گیسورای مغلوب را
بشکنند و مغلوب ازین غم خواهد که خود را هلاک سازد الحاصل روز دسهره هر کس با نشان و نقاره
گیسورای مخصوص خود را بر دارد و با این تجمل که مردان سپاهی از قسم مغل بچها و زنان کسبی
و بازاری موی سر کشاده همراه باشند بدریا روند و گیسورای را بآب سپرده برگردند و روز مذکور
آخر شهریور ماه الهی ست پنج روز پیش از تمامی آن سلونو و این روز هم از روزهای سعادت
قرین ست با سین بی نقطه مفتوح و لام مجهول و نون و واو مجهول درین روز خواهران تار
ابریشم مزین بمروارید بغیر خالص که از شبه ساخته فروشند بدست برادران بندند و برهمنان هم
تار ریسمان رنگین برای عوام و تار ابریشم با مروارید مذکور برای خواص بدست هندوان
بر همین بسته در عوض آن نقد از هر کس بیابند خواهران نیز از برادران زرها بگیرند روز مذکور
هم هندوان صاحب ثروت مشغول بشنیدن سرود و تماشای رقص شوند و آخر روز بیرون
شهر رفته در میدان بگردند بعضی زیر سایه درختی و برخی بکنار آب روانی بر فرش بنشینند
و بچهای خوش صورت را برقص کردن مامور سازند مخفی نماند که در هندوستان از قوم
برهمن فرقه ایست مشهور بکتهک با کاف تازی و تای قرشت مشدد و های هوز
هر دو مفتوح و کاف تازی ساکن کار آنها تعلیم بچها خواه فرزند خودشان باشد خواه برادرزاده

و خواهرزاده و دخترزاده و پسرزاده خواه غلام خواه پسر غیر که از افلاس پدر پیش با ایشان سپرده
باشد برقص و سرود نمایند تا در مجالس اغنیا برقصانند و متمتع بافادات شوند و سوای مجالس امرا
دیگر اعزه معمول است که چند کس جمع شوند و بچه را برقص مامور کنند و چون در حالت رقصیدن باشد یکی
ازانمیان چند پیسه یا یک روپیه از کیسه برآورده بپیشش دهد دیگران این حالت را دیده هر یک
ازان مجمع بقدر مقدور چیزی بار بدهند و کسیکه دران مجمع بچه رقصان رقصان پیش او آمده بنشیند
و با ادا و ناز دامن او را در دست گرفته نشسته بقصد تحسین و یاران شور زیرا که این منصب عظیم
آن مقوا عمده ترین مراتب است و این عمل خصوصیت بشهرهای هندو دارد و مسلمانان شریف [illegible]
اگر محتاج بنان شبینه هم باشند از نشستن دران صحبت و تماشا کردن رقص بچه هزار گونه ننگ است
و الا مسلمانان رذیلت پیشه اهتمام کلی دران دارند بعضی خباریان و بازاریان و دهقانیان
که باشنده قصبه و قریه و موسوم بملکیان هستند درمیان این فرقه شیوخ و سادات و مرزا
و خان همه عاشق رقص اطفال اند اگر در خانه عزیزی صحبت رقص زنان بتقریبی بشنوند نروند
اگر رقعه دعوت هم بیاید حیله و عذری بمیان آرند و اگر از کسی بشنوند که در فلان بازار بر سر دکان
فلان هندو یا مسلمان بازاری بچه میرقصد چند کس متفق شده بکمال طیب خاطر قطع راه نمایند
گو جا بجا گل و آب و گود و گودال و باران شدید در راه و بعد مسافت هم باشد بالجمله سلونو و دون
اول مرداد ماه الهی است و دوالی این روز هم بهترین ایام است همین آن یک ماه بیشتر
باشد هندوان یک هفته پیش ازان در و دیوار خانه را بنقش و صور گوناگون از قسم
درختان میوه دار و برگ گل بیارایند و هر روز روزانه بقدر مقدور بعضی بتماشای رقص مشغول
باشند و شبانه از صبح تا نصف شب و گاهی تا آخر شب اوقات بقمار بازی بگذرانند و [illegible]
روزانه هم [illegible] قمار دارند در این ایام [illegible]

پیش روی در خانها و دکانها برقصند و بازاریان هم بآراستگی دکاکین می‌پردازند کوزه‌گران
لعبتهای گلی بصورت آدمی خواه معین خواه غیر معین خواه زن خواه مرد خوبصورت و بدصورت
و طفل و جوان و پیر و بچه و حیوان از فیل و اسپ خرد و کلان و فیل بزرگ و دیگر جانوران
چرنده و پرنده و حشرات الارض و اشجار پربرگ و بار و گل و غنچه و عمارات پست و بلند چون
برج مسجد و مینار ساخته و روغن برای ازدیاد زینت بر آن مالیده بدست خریداران فروشند
و قنادیان نیز اقسام حلویات مروج در هند ساخته برنگهای مختلف در دکاکین بچینند و شیره شکر
در قوالب چوبین ریخته صورتهای عجیب و غریب مانند سفالگران از آن برآورده در خوانها بگذارند
تا هندوان درین ایام گرفته باطفال خود بدهند اگرچه اینجا باختصار بیان کرده می‌شود لیکن
این چیزها تماشا کردنی ست المختصر در مذهب هنود باختن قمار درین شبها موجب مزید برکات
و سامان ست کسیکه گاهی طبعش میل قمار نداشته باشد او نیز باید که درین شب تیمناً احیای لیل باین
شغل نماید و اگر چنین نکند مطعونش سازند و رای او را بر غلط دانند کم کسی بوده باشد که شب مذکور یکدو
ساعت درین شغل نگذراند در یک شهر هزار خانه خراب میشود و هزار دیگر آباد بعضی که بخت شان یاری
کرده باشد الوف در قمار پیدا کنند و بعضی چون نقد و جنس باقی نماند زن و دختر را ببازند بیشتر آنهایی
از شومی طالع صبح این روز از شهر بگریزند یا خود را به هلاک نمایند یا بچبوتره کوتوالی برند عجب
نیست که چندکس بدم کار زهر سند تا زخم تیغ و تیر و کارد و خنجر بروی خاک غلطیده محتاج مرهم و تجهیز
شوند این همه بلا نصیب بیچارها از سبب قمار ست روی طمع سیاه باین خیال که بازی خواهم برد
بساطی پهن کنند چون ببازند و بر اداکردن قادر نباشند بتوقع بردن بازی از حریف باز بر
بساط نشینند اگر این بار هم باختند مضطرب‌تر شده دست از بساط بر ندارند و مصروف بازی
شوند تا این بار دفع بلا که بسر ایشان نازل شده بپردازند البته درین صورت از بلا رها شوند

یا مبتلا گردند گاهی بمراد هم رسند یعنی تمتع از حریف بردارند لیکن شق اول و ثالث نادرست
بیشتر شق ثانی مظنون بلکه متیقن ست خوشا حال کسانیکه مالک مکانند چه فائده این ست که هر کس بازی
برد ربع ما حصل بازی که بصاحب مکان بدهد بحکم آنکه از هر طرف که گشته شود سود اسلام ست وجمعی که
یک طرف گشته دعای طرفین بر زبان دارند آنها نیز بسبب حصه نقد حاصل شده از قماربازان بگیرند
اینهم فائده بی دردسر نیست و چند نفر دیگر که بخدمت قماربازان سرگرم کار باشند نیز باتفاق
نصیبی برند اگرچه برای مقامران هر روز روز دوالی و هر شب همین شب ست لیکن درین شب قمار
در شریف معروف این کار شوند و درین روزها لهو نیز در رشته کرده بگردن اطفال اندازند لیکن
برای آن ست که درین ایام ولیال بیشتر ساحران برای دشمنان عمل سحر کنند و چیزی از قسم پاره
و قماش رنگین و عدس لیمو و زیره و زرد چوب ازین قبیل چیزی چند و بعضی صورتی از آرد که
بزعم خود آن را دشمن قرار میدهند در تیرگی شب در گوشه کوچه یا سر بازار دفن نمایند تا هر که
از آنجا بگذرد گرفتار بلا شود از قبیل جنون یا مرض دیگر و چندیکه امید بهی منقطع شود اگر مسیحا نیز از
آسمان بزمین آید و بعلاجش موفق نیست خاصیت آن چیز مدفون این ست که اگر طفل نابالغ هم از آن
بگذرد و رغبت کند مجنون شود پس والدین ازین خوف لهو با بگردن اطفال بندند و سوای
این گویند که درین چند شب و روز هر بلا چه پای آدمی باشد بلا در عرف هندوان مراد از بلا
نفس جی نیست بلکه بعضی جن و پری و بعضی مردهارا که در حالت جنب مرده اند بعد مرگ بر گردن آنها
سوار شوند در هندی بهوت نامند بای تازی متصل بهای هوز و واو معروف و تای قرشت بعضی
بعضی برهمنان چون از هندوی متمول زری طلب کنند و طرف ثانی پهلو تهی کند خود را بزهر هلاک
سازند باین خیال باطل که بهوت شده او را بیازارند همچنین اگر مسلمانی قرض هندوی بذمه خود
داشته باشد و ادا کردن نتواند یا با وجود مقدور از بدی طینت او را اقرار بر گرفتن ندانسته همگی

و دست از ادا نمودن مبلغ قرض باز دارد و آن هندو از حین خود تا به سیر یا پنجه بالاک کند تا بموت شده زن
و فرزندان مسلمان و فروختن را نیز معدوم گردانند بالجمله شب مذکور را از سر شام در و دیوار و بام
خانها و دکاکین را به چراغان رشک گلزار سازند و صغیر و کبیر از عمائد شهر و شرفا و اراذل بسواری
فیل و اسپ و میانه و پیاده تماشا روند و چیزی می باشد بطور عمارت که سفالگران از گل ساخته فروشند
و هندوان خریده شب مذکور چراغان روشن کرده و آن را پیش رو گذاشته متعهد و رسمی و
اشتغال ورزند و بعد خواندن بعضی الفاظ معین مخصوص بمذهب خود پیش آن عمارت سر
بسجده گذارند بالجمله این عمارت را هتری گویند با های مفتوح و تای قرشت ثقیل ساکن و
رای بی نقطه و یای معروف و پرستش این چیز خصوصیت دارد بفرقهٔ بنین دیگران هم از نهایا
دیده همین عمل بکار برند لیکن نه جمیع هندوان بلکه غال غال جبیان مدعی آنند که این روز ها
مخصوص بماست بنوعی که دسهره اختصاص بکهتریان دارد این سخن چندان دلنشین نمی شود زیرا که
قمار را درین شب چهتریان می باختند و می بازند میان پسران راجه پاندو هنگامت که بنی اعمام
همدگر اند گشت و خونی که واقع شده بر سر همین قمار بوده و پیش از زمانهٔ آنها نیز رسم قمار بوده است
قصهٔ راجه نل با نون مفتوح و لام ساکن و معشوقه اش دمن بود با دال بی نقطه و میم هر دو مفتوح
و نون ساکن از کثرت اشتهار حاجت به بیان ندارد و باعث آوارگی راجهٔ مذکور از ملک خویش
و سالهای دراز در فراق محبوبه بسر بردنش گوش آشنای کوچک و بزرگ است و میدانند
که همین قمار خانه خراب این خرابیها بر سرش آورده بود و حرمت این روز منحصر در فرقهٔ هندوان
نیست سوای اشخاص معدوده صاحب تقوی که بتوفیق سماوی فهم درستی دارند از مسلمانان
که درین شب شریک حال هندوان است بعضی خود را شمع ایوان قمارخانه سازند و بعضی که
از قمار مجتنب اند بارد کش در و دیوار پردازند و شبی که بشب دوالی مشهور است زنان بنام

جدا جدا لعبتان گلی طلبیده در جای صاف و پاکیزه بگذارند و اقسام حلویات و صورتهای که هندیان
شیرهٔ شکر بقالبهای چوبین ریخته درست نمایند نیز اضافه بر آنها ساخته تخت خانه را چراغان
کنند پس بعد آن مکان را که حلویات وغیره در انجاست رشک وادی ایمن از روشنی ساخته
تمام آن دوالی پر کردن قرار دهند رسمیست که دوالی بنام هر پسر زنده و دختر تا دران پر کنند اگر
از اتفاقات در کدام سالی این ثواب دست ندهد تا سال آینده بغم و غصه گذرانند یعنی گمان برند
که امسال برای ما میمنت ندارد و پس ظاهرست که این عمل را برای سلامتی فرزندان نیکو دانسته اند
چون واهمه غلافیست بعضی صاحبان که زنان خود را ازین عمل بتعلیم بزرگی باز داشته اند و در ایشان بتقدیر الهی
طفلی از اطفال جان بجان آفرین سپرد و مورد طعن نسوان گردیده خود پشیمان شده اند آخر کار
اختیار کلی بدست زنان داده اند یعنی مجبوری از بیم ملامت و بیشتری معتقد عدم میمنت سال
تمام از سبب منع شدن خود زنان را از عمل پر کردن دوالی اطفال گردیده اند درین ملک هر دو
و اکثر امور مطیع زنانند و پیروی هندوان ازین جمله است چیچک را که مرضیست مشهور زن والا
جناب قادر بر احیا و اماتت آدمی دانستن و نام او را بتعظیم تمام بر زبان آوردن بلکه مادر گفتن
و کمی آن را اعتنا نگردانیدن و کثرت را اعنایت مادر انگاشتن و درباتان و باغبانان را بتوقیر
تمام پیش آمدن باین خیال که اینها تقرب درست بجناب چیچک دارند و درینها نیز تا وقتیکه چیچک
بر اطفال مهربان ست سوای عدس لبه و نان گندم چیز دیگر پخته نمی شود و چیچک را بزبان هندی
ماتا و سیتلا جی خوانند ماتا با میم و الف و تای قرشت و الف بمعنی مادر و اگر بجای تای
قرشت همزهٔ مکسور و بجای الف یای معروف باشد نیز همین معنی دارد و سیتلا با سین بی نقطه
و یای معروف و تای قرشت ساکن و لام و الف علم همین زن مفروض و موهوم و جی با جیم
تازی و یای معروف بمعنی جان و لفظ مشتمل بر تعظیم بعد هر نام و لقب در هند باشد مثل لفظ صاحب

مانند میرزا جی بجای میرزا صاحب لیکن بعد نام و لقب هندوان زیباتر از آن باشد که بعد نام
و لقب مسلمانان الوجه دوازدهم روز چهاردهم از آبان ماه الهی باشد جنم اشتمی شبی است از
شبها که بعد یک سال می آید مشهور بشب جنم اشتمی جنم با جیم تازی و نون هردو مفتوح بمعنی تولد
و اشتمی با همزه مفتوح و شین نقطه دار ساکن و تای قرشت ثقیل مفتوح و ساکن نیز و میم و یای
معروف شب هشتم گویند که درین شب کنهیا قدم بعالم وجود نهاده بود الحاصل هر سال هندوان
شب مذکور تمثال بصورت کنهیا که از قدیم از سنگ یا برنج یا طلا ساخته در خانه گذاشته اند یا میراث آبا
بایشان رسیده بیرون آرند و در جاهای پاکیزه متبرکه که آن را اغنیا بفرش زیبا آرایش داده
باشند و مفلوکان دیوار را بسرگین گاو بیارایند بالای تخت چوبین بگذارند و اقسام حلویات
مخصوص بهنود علی العموم بقدر مقدور و تخم خربوزه در شکر رشته شده علی الخصوص در ظروف
برنجی یا رویین پیش روی آن بت چیده تا صبح زن و مرد چند چیز سرودن بزعم خود مشتمل بر مدح
کنهیا بصورت خوش خوانند بعضی از فرط شوق برقصند و فردای شب مذکور جا بجا در شهر اطفال خورد
بدست آورده بعضی را که رنگ شان مایل بسبزی باشد رخت مردانه نفیس بپوشانند و بعضی را که
از انها نازکتر و صبیح اللون باشند بثیاب زنان و زیور شان آرایش داده مرد را موسوم بکنهیا و
زن را موسوم برادها سازند و یک کنهیا و یک رادها را جدا جدا بر تخت شاهانه که از چوب بدستی
درست نموده بنقاش آرایش داده نشانیده با نقاره و نشان و سازهای دیگر و جم غفیری
از سوار و پیاده در رکاب بیرون شهر بجای معینی که هر سال آنجا برند بیارند موافق دسترس بانی
این تجمل شاهانه از اقبال و احتشام و سپاه همراه هر کنهیا باشد و چون بجای معینی رسند چند کس
دیگر صورت دیوی از کاغذ ساخته بلباس ... موسوم نمایند کنس نام که کنهیا که ذکرش لختی هم پذیرفته راجه
عظیم الشان بود از یک خواهرش کنهیا و از خواهر دوم برق متولد شده چرا که از برق همین برق

درخشنده است در این چیزی دیگر نیست منقول است که چون ظلم کنس بر رعایا از حد گذشت مهابا

کهنیا را او جنگ عظیم در پیوست و خال بدست خواهرزاده کشته شد هندوان در جلدوی اینها

مساعی جمیله کهنیا را که آنها را از دست کنس رهائی داده شفقت شاهان عادل میدانند هشت سال

چنین قرار داده اند که کهنیا بلای مرگ بر سر کنس نازل کند بعضی مسلمانان نیز بروز بعضی بر او

کنس ساخته شکمش چاک سازند توسلی که در وی کنند خوش دانسته بنوشند المختصر قریب نصف مهیانه کنس

و کهنیا جنگ رب ریز نماید و بعد هزیمت یافتن کنس غلغل تماشائیان مانند رعد و شهر هر دم را

مستغرق سازد تا شام همین هنگامه است بعد از آنکه بجای خود معاودت نمایند در خانه اغنیا رز

شروع شود رسیس با رای بی نقطه و های هوز ساکن و سین بی نقطه در آخر این است که جماعتی

از برهمنان پسر زند خود را خواه تخم خود شان خواه برادرزاده و خواهرزاده یا اولاد اقربای

دیگر بصورت کهنیا و رادها و سکهی های دیگر آراسته باسید اخذ انعام رو بروی اغنیا می رقصانند

بر رقصانند لیکن حال این رقاصان نه حال رقاصان دیگر باشد زیرا که هندوان مسند نشین تعظیم

آن دو طفل موسوم بکهنیا و رادها استاده شوند تا وقتیکه آنها نشینند خود نشینند اگر یک پاس

کامل بگذرد یا صد بار از جا خیزد ولیکن تعظیم برادران اینها کسی نمیکند بجا بها بطور نوکران مودب

نشینند بعضی هندوان آن هر دو طفل مذکور را برابر خود در مسند جا دهند و بعضی برای آنها از اول

مسند خالی نمایند و خود بیکطرف نشینند و برای سکهی ها هر کسی استاده نمیشود سکهی با سین

مفتوح و کاف تازی متحد با های هوز و یای مکسور دختران جمیله هم باز رادها و مصاحب

الحاصل آن دو بچه را باین صورت بیارایند بالجمله چون برهمنان کهنیا و رادها را با سکهی ها

در مجلس بیارند جمیع حاضران و صاحبخانه استاده شوند و هر دو را باعزاز تمام بر مسند نشانند

و آن هر دو سکهی بر روی شان سرود و رقص با ساز آغاز کنند من بعد میانه عاشق و معشوق

مسندنشین شنکراب زرد به و معشوق از عاشق جدا شود پس آن سکهی ها به واسطه تصفیه شوند و باز
هر دو را یکجا ساخته برقص در آیند چون صبح شود کهنیا را داما نیز برخاسته با سکهی ها شریک
رقص شوند کهنیا چوب باریک از شاخهای نرم توت یا چیز دیگر در دست بگیرد و گو را بزور بش
بیندازد به قصد پس سکهی ها او را مشغول برقص و دیده قصد در ربودن آن گو نمایند و کهنیا
در آن حال گوی مذکور را بچوب از جا حرکت دهد تا آنها در ربودن نتوانند لیکن باید که باز چون
این حرکت اصول رقص از دست نرود همه با صدای ساز موافق افتد درین وقت همه مجلسیان
استاده میباشند اگر مسلمانی شریک جلسه است سه حال دارد اگر مفلوک است استاده می شود و
تا آخرین هنگامه نمی نشیند و اگر صاحب عزت است یا خود بخودش استاده می شود یا اگر پاس صاحب خانه
استاده شد طرفتانی او برای ایشان مخفی نماند که مسلمانان را سوای تماشای رقص و شنیدن
سرود کاری به این روز نیست بالجمله این روز روز بیست از مرداد الهی نسبت روز بستم از دیماه
الهی باشد که مشهور است از رفتن سرما و آمدن گرما خوانندگان ناچار پنج روز پیش از روز مذکور
طرفه بصورت کوزه از گل بدست گرفته و بر دهنش خوشه های سبز و گل سرشف گذاشته هر روز
بر سبیل بدلیت بر مزار بزرگی روند و ترانه ها متضمن تهنیت آمد آمد بسنت مشتمل بر الفاظ مدح صاحب مزار
بسرایند و دسته دسته مسلمانان و هندوان آنها لطیع صورت و دلکش و اینها موافق رسم
آیین خود برای تماشا نیز همراه خوانندها باشند و بهمین صورت کولیا هی پری پیکر خود را بامبا
فاخره آراسته بر سر قبور بر قصد مقصود مطربان و کولیان از سرود کردن و رقصیدن بر مزار
این بزرگان در شهر شنکر اند گذشتن سال تمام بهمنست در بر روز مذکور باید که لباس هندوان
خوانندگان و زنان رقصنده زرد باشد لیکن از چند مردم شاهجهان آباد و اطرافش از
رغبت زرد جار کنند بعضی کولیان میپوشند و بعضی خوانندگان دستار و ردا زرد نمایند

لیکن در بلاد پنجاب زن و مرد چه هندو چه مسلمان بازاری چه نوکری پیشه قاطبةً خود در انجا
زرد بسیار ایند و مات و الوف جمع شده بیرون شهر روند و هزارها کاغذ باد زرد و رنگ را بر رشته
زرد بسته بر روی هوا پرانند هیچ بلده از بلاد پنجاب خالی ازین سیر و تماشا نیست هرچند از
زمان درازی پنجاب از قبضهٔ قدرت ملازمان شاهی بدر رفته و ریاست آن ملک تمام در بلاد دیگر
قریب شاهجهان آباد در دست سکهان بدنهاد ست که احوال شان در ذکر نانک شاه گذشت
هولی بهای هوز و واو مجهول و لام و یای معروف مراد از روز آخر همین ماه
چون روز بگذرد انبارهای هیمه را جا بجا آتش دهند که تا صبح بسوزد و نام سوختن آن انبار
هولی شهرت دارد و بالجمله دو ماه پیش از هولی هندوان دف زدن و زمزمه کردن در قصیدن
کنند و چون یک ماه باقی ماند این چیزها را ترقی دهند و هرگاه پانزده روز بگذرد گلهای درخت پلاس
رتن که هر دو مخصوص هند ست آورده در خمها و دیگها در میان آب گذاشته بر سر او جاق نهند
تا آب بجوش آید و رنگ از گلها گرفته زرد شود پس آن آب از ظروف مذکوره برآورده در ظرفها
کوچک بکنند و هر کس آشنا و ناآشنا بشرطیکه هندو باشد از راه بگذرد بر سر و رخش بریزند تا لباس
او همه رنگین شود و بعد ازهمی بلند بگویند که این شخص قرمساق هولی ست او نیز بیچاره
و چیز دیگر یست که آنرا گلال نامند بعد ریختن رنگ گلال را در دست گرفته از پیش و پس بر صورت
او بمالند همچنین چیز دیگر موسوم با بیر باشد که بعد از مالیدن گلال بر صورت او بیفشانند و بعضی جا
بعضی جوانان نیز ظرفی موسوم به پچکاری که لبالب از آب رنگ گویند از برنج و چرم در دست
گرفته و در رهگذرها ایستاده بر رهگذر و که از دور نمایان شود آنکه هنوز آهنگ گفتن رخت او را از
دور رنگین کنند و بآواز بلند بگویند که قرمساق نیست و قرمساق هو واحدی ازین حرف بدنمی گرد
گو اینکس از زمرهٔ ارباب عزت باشد تا آنکه اطفال بازاریان کمقدر پوشیده نماند که آری

بیننه آمدند آمدند باشند یعنی قرمساق آمده است و پلاس با بای فارسی و لام هر دو مفتوح و الف و سین بی نقطه در آخر نام درختی ست در هند وگلش را ٹیسو نامند لغت نام ٹیسورا کسی که بازیچهٔ اطفال بروز دسهره است وتن با تای قرشت مضموم و نون ساکن نیز نام درخت هندی و گلال با کاف فارسی مضموم و لام و الف و لام در حشر آرد سنگها ره خشک رنگین کرده شده سنگهاره چیزی از رستنیها در هند است که آن را خام یا بریان کرده بخورند مقدار آن بقدر کاولہ کوچک تفنگ و گرد آن خارها باشد غیر از آب انبار و آبگیر در زمین گوی که آب باران یا آب دیگر دران جمع باشد در خشکی نمیروید و درختش مثل دیگر درختهای باغ نیست بلکه چون انگور و خیار دستک دارد تلفظ آن با سین بی نقطه مکسور و نون غنه و کاف فارسی مفتوح متحد با های هوز و الف و رای مفتوح ثقیل و های هوز ساکن باشد آمیز با همزهٔ مفتوح و بای تازی و یای معروف و رای ساکن در حشر آرد ملق سوده باشد پچکاری با بای فارسی و جیم فارسی ساکن و کاف تازی و الف و رای بی نقطه و یای معروف مراد از مرزته کلان برنجی که آب زرد رنگ دران پر کرده بتحریک آلکه دران باشد از دور بر مردم رسانند و از چرم نیز می باشند و اهل مقدور گلال در قمقمها پر کرده بطرف زنان خوش اندام نوخیز بحرکت قسری روان کنند قمقمه چیزیست مدور بمقدار انار که از کانچ باریک تر از کاغذ سازند تا بهر که برسد از رسیدن آن متاذی نشود کانچ با کاف تازی و الف و نون غنه و جیم فارسی در آخر چیزیست که سنگ را گداخته می سازند و شیشهای گلاب خرد و کلان از همین کانچ درست نمایند الملخص امیرزاده ها قمقمه را بسینه بند زنان و بچهره رسانند و نیز صاحب شوکتان حوضها و آبگیرها که عمقش از قد آدمی زیاده باشد از رنگ لبریز سازند و مردم را دران بیندازند خصوصا کولیان ماه پاره و رقاصهای شان را که پشت سر شان

سازمیزنند در وقت جواهرسنگه پسر سورج مل جات که حشمت و شوکت ظاهرش بجواب کمی
امیران مقتدر بوده در بازار متهرا پای آدم را هر روز تا بزانو در گلال غرق میشد جواهرجو
همین جواهرست یعنی لعل و زمرد و غیر آن و سنگه جزو نام هنود و کیفیتش گذشت و سورج مل
باسین بی نقطه و واو معروف و رای بی نقطه مفتوح و جیم تازی ساکن و میم مفتوح
و لام ساکن نام راجه صاحب شمشیر در هند از قوم جات که بزور شمشیر ملکی بجمع چند کرور روپیه
بتسخیر در آورده بود و قلعه‌های جنگی پخته و خام ساخته بپس ازو رفت خزائن او بر خزانه‌های
ملوک پیچیده بالجمله تا دو ماه هر روز هزار کس غول لباسته با لباس رنگین جشن و دف پر از آب زرد
بپچکاریهای برنج و چوبین در دست گرفته و گلال و ابیر در کمر و دف زنان و سرود
گویان از کوچه و بازار در هر شهر بگذرند لیکن این شیوه انداز هولی بازان برج ست که مولد
و موطن کنهیا بود و هیچ فرقه در سرود هولی و دف زدن و رقصیدن نزد هندوان به از
ساکنان برج نیست همه خود را ابیر و آنها دانند زنان نیز در برج جمع شده صد و دو صد
گروه برقصند هر گاه زن جوان لوبی در راه با این غول مقابل شود از چهار طرف در میان گرفته
و صفت سینه و ران و دیگر اعضای بدنش را بزبان هندی بر حتی با الفاظ موزون در زمزمه
ادا نموده برقصند گاه باشد که آن زن نیز با آن زمزمه برقصد و هر شبانه روز درین ایام
تقلید با لعل آرند گاه اطفال خورد و لطیف اندام را زیور و لباس زنان بپوشانند و گاه زنان
را لباس مردان خصوصا در حرم سراها زنان بصورت مغل و فرنگی خود را سازند و چند لفظ خارجی
بلهجه مغل و انگریزی مصنوع بی اصل شبیه بروزمرهٔ مغل و انگریز بزبان جاری کنند و
یکی سبزی فروش و دیگری زنش و گاهی یکی جوگی شود که فرقه ایست از مرتاضان هنود
و دیگری جوگن یعنی زنش و سوای تقلید جوگیان تقلید یوزینه و سگ و شغال و گاو و خر را

وشیر و دیگر جانوران درست کرده دنبال آدمیان گیرند اکثر چنین اتفاق افتد که اطفال
و آدم جوان نو رسته افتاده بشهر خرسان وشیران تقلیدی را اصلی پنداشته از بیم بر زمین
غلطند و داد زنند و سوای ملک افاغنه دیگر هر کس که تعصب اسلام داشته باشد مسلمانان
در هولی شریک هندوان اند افقار با افقار و اغنیا با اغنیا و اطفال با اطفال و جوانان
با جوانان متفق شده چون سه روز در سوختن هولی باقی ماند آب زرد رنگ شد یکطرف که گل سیاه
از فاره و امثال گرفته بسر و صورت هر رهگذر رسد را علی العموم هندو باشد یا مسلمان رذیل
یا شریف فقیر بلکه صاحب ثروت نباشد بپالایند زیرا که صاحب مقدور با خیل و خدم از
خانه بر می آید گو لباس بلور خود رنگین باشد لیکن اینها قدرت ندارند مگر وقتیکه نحوسے
از خروج بدر خانه او بیاید آنوقت اگر مالک الملک است هندو باشد یا مسلمان چاره جز این
ندارد که از نقد با آنها بدهد ور امنی بکنند تا رنگ بر و بریزند و در دکن جز برای سواری حکام
و رؤسای آرند اگر آن رئیس زر خاطر خواه داد بخیر گذشت و الا کشان کشان می آرند و
بر جسند سوار میکنند و فحش ایام هولی معتبر نیست هر کس بهر کس هر چه میخواهد میگوید کسانیکه
طبع شان را رغبت باین مکروهات نیست در خانه را می بندند و هرگز بیرون نمی آیند الا در عمل
انگریز قدغن است که رنگ یعنی آب زرد بر مسلمان نریزند بالجمله روزانه در خانه هر مسلمان قصر
اولیان است و شبانه تقلیدها اضافه بر آن در وقت نواب آصف الدوله مرحوم مغفور درین
شهر هم هولی بسیار بی تکلف بوده است تمام روز رنگ گلال و ابیر و اختلاط با گولیان بود
و شب هولی بکنار دریا روشنی و آتشبازی و قلب با حرکت تماشای خود مینمود او بندگان
عالی وزیر الممالک یمین الدوله ناظم الملک نواب سعادت علیخان بهادر مبارز جنگ چند
سال در اوائل جلوس بر مسند فرمان روائی هنگامه هولی گرم داشتند مات الوف الفقد

و زیور مرصع جواهر نگار و ثیاب قیمتی بزنان گولی بخشیدند در مجلس عالی هزار کس بیشتر با لباس
رنگین پر تکلف مشتمل بر سنجاقهای زر و در مثل نقش بر دیوار استاده می مانند و کسانیکه در زمان
صحبت مورد عنایت و مامور نشستن بودند نیز ملبس بالباس رنگین بحضور پر نور حق آگاه بودند
چه استادگان چه نشینندگان همه را این جامها از سرکار دولتمدار مرحمت میشد لیکن چون این
حرکات منافی شان اسلام ست از دقت طبع ملازمان والا ترک آن پرداخته اگرچه جمیع
هندوان و مسلمانان رذیل بتسلیم فوکری پیشه نه صاحب تمیزان و اهل متانت قطع نظر
از اهل تقوی در ایام هولی خود داری و آدمیت را الوداع گفته مشغول پاشیدن آب زرد
بهمدگر و قطع طرق دنبال هر تقلید و بر رهگذریان آشنا و نا آشنا فحش بیصرفه لذا اضافه نمودن
شوند و بعضی که صاحب مقدور اند این عمل در خانه کنند لیکن فرقه کاینته که پاره از کیفیت نسبتها
ایشان رقم پذیر گردیده زیاده از سائر فرق هنود اهتمام درین چیزها دارند بار لشی فرشتی
که دارند در عالم مستی شراب همراه تقلید اشعار فارسی و عبارات گلستان و در ریخته دلی و
را رسوا کنند و در مجلس یکدگر علم موسیقی سا با وجود عدم معرفت بعلم و عمل هر دو مرتکب شوند
هنایت سازند و خود در حالت بیخودی صوت خود را پسندیده برقص در آیند پس
یا فرش بغلطند و در آن حال تام با وصف لکنت زبان که بسبب آن کیف رسا باشد
آنچه از اول شروع نموده اند بعینه آن کلم کلم بتلفظ نیم بسمل ادا نمایند لیکن این حال
هر سند و واحدنیت البته بعضی متمسک بذیل شرمندی این شاذ و نادرست بالجمله تقدر زر
مبالغ بسیاری درین روزها بمصرف در آرند شاگرد پیشه و همسایگان همه بفیض میرسند
چون از ازل در طبائع اشخاص این رهط فتوت و مروت و جود و احسان مخمر ست در صرف
کردن زرها بطریق که باشد برای ترجیح خود بر دیگر همسان آدمی و همسری با اهل اسلام

و اظهار تفرقه در امثال ربط اهم مجبور اند تماشای پنجم در تقلید رسوم این
گروه پیچ بر تحقیق نماند که رسوم و قوانین از ازل به اختلاف در تاریخ فرقه موجب اعتبار
نه بوده و غیبت گفتگو از راه و رسم ارباب شرافت و متانت است لهذا بحکم این قضیه گفته
می آید که در هندوان بالفعل پنج فرقه داخل اشراف شمرده میشوند که برهمن و کهتری
و راجپوت و بیس و کایته ملقب اند چون برهمنان دیگر ورای اهل کشمیر صاحب سیاق
و سیاق و نوکری پیشه و سرسر کار امرا خواه در اهل دفتر خواه در فرقه سپاه نیستند الا قلت
و همه تحصیل معاش بدعاهای عمر و اقبال هندوان غیر برهمن و گدائی در خانهای ایشان
یا نوکری بصیغه طباخی یا صراحی برداری یا دیگر صناعت کمرتبه تا بعد بهم رسیدن مبلغ
و آئین ترقی شوده بصناعت داد و ستد بسر کار امرا کنند جلالت و شرافت برهمنان کشمیر
که همه قابل و رشید و صاحب تقریر و تحریر و مالک فطنت و ذکا هستند زیاده از دیگر برهمنان
است زیرا که در میان اینها دکاندار و گدا کم یافته میشوند همچنین صاحب صناعات حسنه سوای
این سه بین در برهمنان کشمیریان به از دیگر اند و در کهتریان باشندگان پورب همه اهل حرفه
و بازارنشین و بعضی از جهت تمول داد و ستد بسر کار امرا نیز کنند نوکری پیشه درین
فرقه بسیار کم است و آن هم از اهل دفتر نه سپاهی و اگر باشد نادر است و نادر حکم
معدوم است و کهتریان پنجاب همه اهل دفتر و سپاهی و عامل پرگنه باشند صاحب
صناعت رذیله و بازارنشین در اینها و در جنب پوربیان کم از کم اند گویا که نیستند در
صورت پنجابیان شریف تر از پوربیان باشند و در آن پوربیان صاحب سوا از عار
هم خیلی کمتر بهم رسند و راجپوتان یا مالک الملک اند یا زمیندار و اهل زراعت و همه
شجاع و آهن جگر و درین فرقه بازاری و اهل حرفه و نامرد و بی سبیل نادر و فقد اند و دیگر

یعنی اگروال و سراوگی و ڈھوسر باوال بے نقطه ثقیل و دال معروف و سین بے نقطه و رای
بے نقطه ساکن بیشتر اهل بازار اند یا در خانه نشسته معامله با امرای عالیقدر کنند درین گروه سپاهی
و نوکری پیشه و سیاق دان بسیار کم است بخلاف راجپوت و کایته همه اهل دفتر و بعضی سپاهی
هم هستند و اهل حرفه درینها کمتر الا در گروهی که از دوازده فرقه بیرون اند بازاری و اهل
صناعات خسیسه پیدا شوند و در کالپی دو سه نفر از جمعی که بامید لقمه بیقدری بالیچرک گوش
مردم برمی آرند در فرقه کایته دیده شد اینجا از آنکه شرافت بر دو گونه است نسبی و حسبی هندوان
شرافت نسبی را زیاده از حسبی دانند اگر چنین نباشد باید که صاحب فیل و پالکی دختر بازاری
نه دهد و در هندوان داماد و لالی میکنند و پدر زن سواری فیل راه میرود یا برادر زن امیر
والاقدر نیست و پدر زن بر دکان بزازی نشسته است یا افتاده است یا کوچه بکوچه خوانچه حلوا بر دوش
گرفته میگردد و در مسلمانان شرافت بحسب معتبر باشد زیرا که سید امیر ممکن نیست که دختر به پسر سیدی
که دکان عطاری داشته باشد بدهد دیگر صناعات خسیسه را چه شمار باید کرد رسم هندوستان
همین ست از طریق و عادت مسلمانان در ولایت اطلاع کلی ندارم که آنجا نیز همین شیوه دارند
یا غیر این چون هندوان جوق جوق در هند بهم میرسند و از جهت غلبه اهل اسلام همه مطیع
و پیرو مسلمانان پس هرکه از هندوان در غذا و تحصیل معاش و حسن بیان نزدیکتر به مسلمانان
باشد شریف تر باشد موافق شرافتی که مسلمانان هند مقید بآن هستند درین صورت شرافت
کهتری و کایته سوای آنانیا و برهمنان کشمیری بر شرافت جتین و راجپوت بیچربد زیرا که راجپوتان
سواد فارسی ندارند و زبان و لباس شان مخالف زبان و لباس ساکنان پایه تخت اند
یعنی شاهجهان آباد یا هرچه مانند آن و جتین از سبب دکانداری در داد و ستد با امرا از اینها کمتر
پس شرافت نسبی در جتین و راجپوت و کهتری و برهمن و کایته صاحب صناعات خسیسه اهل حرفه

و در پوره گر برابر کهتری و برهمن و کایته نوکری پیشه باشد حسبی کمتر باین صورت که هرگاه کهتری
فیل نشین صاحب عزت از اهل دربار دختر بکهتری بازاری داده هر آئینه او را بر برادران
هم پیشه تفوقی پیدا شد و شرافت بهر سید آلفرض بالذات چه شرافت ذاتی برای پدر نسل
حاصل است و از سبب قرابت او بانکس بالعرض دلیلش ظاهر است که هیچ مسلمانی از حامیان اسلام
تعظیم بازاری بلکه نشستن در مجلس خود بطوع و رغبت خاطر نمی‌پسندد و وقتیکه بازاری
داماد هندوی جلیل القدر و واجب التکریم بیش اغنیای آل اسلام شد از عقل چه مستبعد که
امیران جهتیهم پدر زنش باعزاز تمام پیش آیند بالجمله اشراف و غیر اشراف این فرقه بشرافت
اصطلاحی که ذکر کرده اند در رسوم قدیم متحد اند و در رسوم حادثه خلاف هم گرچون رسوم
جدیده مفرق شریف و غیر شریف آید لهذا تقدیم بذکر آن بر رسوم قدیمه بعمل آید اینست که
قاعده هندوان غیر جماعتی که صحبت مسلمانان مهذب دیده باشند نیست که پسر هم صبح از
خواب بیدار شده سلام بپدر کند هرچند در یک مکان خوابیده باشند لیکن فرقه که تربیت پذیر
پدر را آپ که با همزه ما قبل الف و بای فارسی ساکن در آخر کلمه تعظیم باشد گویند و الا دیگران
تو گویند خصوصا دلالان و بزازان هرچند ارازل اسلام نیز همین حال دارند لیکن آنها را کسی از
شرفا نمی‌شمارد و این فرقه در شرافت نسبی با هندوان مهذب دم تساوی زنند و بیشتری
ازین جماعت طوق شیخ عبد القادر جیلانی در گردن اطفال بندند و طعام نذر بشتی پزند
و اکثری اظهار تشیع نموده بنام شهزادگان خود تعزیه در خانه مسلمانان گیرند و برخی دنبال
تحقیق مسائل صوفیه رفته هر سال پنهان از برادران زر بمسلمانی داده رنگ عرس بزرگی
از بزرگان چشتیه یا قادریه یا سهروردیه بریزند و بعضی زنان خود را در پرده نشانند و بسوی
چو بپاد تقلید اهل اسلام در شهر بالغ سنند و شهر و مه موی نذر شاه مدار در سر اطفال گذارند

هرگاه طفل بآن حد رسد که از ابتدای موی گذاشتن در سرش نیت کرده باشند بر مزار شاه
مذکور که در مکن پور نام جایی واقع ست رفته موها را حوالهٔ تیغ کنند و دیگهای طعام نذر بخشند
بمساکین خورانند بعد ازین از مرگ آن طفل ایمن شوند احوال شاه مدار باختلاف روایات شنیده
می شوند بعضی مریدان او را سید قرار دهند و این غلط محض ست و کذب صریح و پارهٔ از منکران
بر آن رفته اند که مردی بوده است از یهودان حلب بعد مدتی مشرف به اسلام دریافت و بحلقهٔ درویشان
در آمد چون سودای فنافی اللهی در سرش جا گرفته بود در باب اهل دنیا و اتباع شرع سروکار
نداشت اکتساب باطنیه از جوگیان و دیگر فقرای هند اخذ کرده بود بیشتر فرش خوابش خاکستر
بود و جمعی بطور دیگر نیز روایت کنند لیکن نزد بعضی کسان از همه اقوی و اصح همین ست که یهودی بود
در سفری که سید اشرف جهانگیر که مزارش در کچهوچهه مابین فیض آباد و بنارس ست و خواجه شمس الدین
محمد حافظ شیرازی و شاه مدار رفیق هم بودند زمانهٔ شان عهد دولت امیر تیمور صاحب قران بود
کچهوچهه با کاف تازی و جیم فارسی متحد با های هوز هر دو مفتوح و واو ساکن و جیم فارسی
متحد با های هوز مفتوح و های هوز ساکن نام مکانی بالجمله از جهت خاک نشینی و تجردی که شاه مدار
داشت جم غفیری از شرفای بی علم نا مقید بشرع و اراذل اسلام از مستضعفین است چون بافنده
و سبزی فروش و نداف و طباخ و نجار و رنگرز و هر که ازین قبیل معتقدش بودند بعد فوتش
او را در مکن پور مدفون کردند و نزد بعضی قبرش در حلب ست و در مکن پور حجرهٔ عبادت لیکن
این روایت ثبوت ندارد و از بسکه خودش در زندگی از قید شرع و متانت بیرون بود و بخلاف
دیگر فقرای صوفیه تعلق بنماز و روزه نیز نداشت گرچه اهل شریعت آنرا نیز حق ندانند سلسله از وی
جاری نشد لیکن سوای اصحاب عزت و تمکین جوق جوق مسلمانان کم قدر با جهنداها بر سر مشعلها
مرقد او برخاستند و از زیارت و میلهٔ او را در مرتبه زیاده از رسول و ائمه علیهم السلام مساوی

با خدا در استند چنانچه الی یومنا هذا هر سال از مسافات بعیده و قریبه قطع منازل نموده
با نشانهای سیاه رقصان و سرود گویان زن و مرد و پیر و جوان از شهر خود جمع شده
مکن پور بیایند درینجا تا انگاه کار کنند چار طرف این زائران و از قسم اجلاف و لقدریات
و الوف فقرای سلسلهاش دیده می شوند یا مسلمانان رذیلت پیشه بازاری هندوان نیز
درین جمع قدم از سر ساخته می آیند عادة مرید ایشان اگر علاوه نکنم زیاده از معتقدان نانک شاه
سنهای سکهان است بنوعیکه در هر شهر از اهل در خانه امرا و بازارنشینان مرید نانکشاه بهم میرسند
مداریه نیز جا بجا در چار طرف شیوع بلکه تضمینه مصدره اینکه هر جا در اثنای راه تکیه فقیری یا بدروازه کسی
و قصبه اینگونه آدمی خواهد بود بدلیل عقلی ثابت است که آن تکیه تکیه مداری و آن بنده خدا از فرقه
مدار خواهد بود و لیسوای مسلمانی چند که در ان شهری و قصبه ها از اهل علم و تمکین بهم خواهند رسید
خواه بازارنشین خواه غیر بازاری همه مرید و غلام شاه مدار اسمش بدیع الدین بود و مدار در
عربی قرارگاه و مرکز کوکب در اصطلاح نحویان در صدد فیه مرتبه باشد از مراتب قطب
مجاوران قبرش هر روز وقت صبح کمر بسته چار طرف بر سر راه قافله نشینند چون قافله
را از دور بینند و دیده خود را از دست هر کس رسانند اگر طرف ثانی مسلمان است باین صورت
محرکش بزیارت شاه مدار شوند که مرتضی علی علیه السلام و حسن و حسین و محمد رسول الله صلی الله
علیهم همه القاب مدار صاحب است و اگر هندو باشد چنین بگویند که رام اوتار و کهنیا جی و
بهوانی نامهای شاه مدار است بیایند زیارت بکنید و هر گونه مراد و مقصدی که در دل دارید
طلب کنید تا حصول آن زودتر جلوه ظهور دهد مکن پور با میم و کاف تازی هر دو مفتوح
و نون ساکن و بای فارسی و واو معروف و رای ساکن در اکبر نام قصبه که در ان مقبره
مدار است لیکن این قدر باید دانست که مدار پیشی با عتقاد راسخ خصوصیت هندوان

وارد علی الفقیر می با فرقهٔ کاینه چند و ان پنجاب عقیدهٔ عظیمی بخدمت سرور سلطان دارند
که مزارش نزدیک ملتان در ملک است موسوم بنگاهه که در آخر یک ماهی روز زیاده از لکها
زوار در آن شاه مدار حاجت رو و نیز ارازل اسلام و شرفای هندوست بعضی مقتدا او را نیز
از سادات شمارند لیکن اصلی ندارد و جمعی از شرفا که ربطی بکتابت دارند متفق برآنند که خواجه
مودود چشتی که یکی از مرشدان خانوادهٔ چشتیه بود و بچند واسطه سلسلهٔ خواجه معین الدین چشتی
باو منتهی میشود پایهٔ قطب الاقطابی داشت یعنی هرجا که قطبی میمرد قطبی دیگر بجایش بحکم خواجه
مذکور منصوب میشد و سلطان سرور در ایام زندگی او شریک دزدان بود گویند که شبی از
سرشام آمده پس دیوار خانقاه را که خواجه دران می بود شروع بکندن کرد هرچند سعی کرد تا صبح
ره بجایی نبرد و کلیدش شکسته شد دریں اثنا یکی از مریدان خواجه مراقب شده گفت که قطب
ملتان این وقت روانه دار البقا شد قطب دیگر بجای وی فرستادن ضرورست خواجه
از محنت دزد و از وقتیکه آمده بود کما ینبغی آگاهی داشت بآن صوفی مراقب گفت که این دزد
تمام شب سر خود را بسنگ زده است مسکین بتوقع نفعی اینجا آمده بود حالا نظر بمحنت و ناکام
بودن او دل نمی خواهد که ازین در محروم برگردد پس بمقتضای رحم دل همین میگوید که او را
قطب ملتان بکنم مرید گفت هرچه رضای خواجه آموخته او را قطب ملتان ساختند بعضی
شرفای ملتان خصوصا مجاوران روضهٔ بهاء الدین زکریا ملتانی مرید شیخ شهاب الدین
سهروردی میگویند که در نگاهه هرگز قطبی مدفون نیست اهل این دهه سر چاری در نیجا مدفون
کرده اند العلم عند الله نمیدانم که کدام یک ازین دو روایت مقرون بصحت است البته
روایت ثانی احتمال کذب از راه عداوت نیز گنجایش دارد زیرا که یکی از معتقدان نصیب
قبر سلطان را بمن جست مجاوران بهاء الدین زکریا در خواب ندیده اند هرگاه بر تماشا ... اعجز

نیست از کلیسیای قدیم از کجا که تساکنان مقبرهٔ صوفی مقدم الذکر که زیب و تفاخر می نمایند للمحرر
حل این عقده بمعتقد ایشان ارزانی باد با تحقیق این مقامات سروکار نداریم آنچه بحسب شهرت
و معاینه است این است که مسلمانان بتعلیم و رفتار و شرفای هند و در پنجاب تمام جهت ارادت و
اخلاص بر آستانش میسایند یکی از بادشاهان هند پیش از تسلط سلاطین تیموریه دو تا لعل
بدخشانی هم بطریق نذر بر قبرش آورده بود و از آن روز ملقب شده به پیر صاحب لعل چنانچه
تا امروز فرقه از مسلمانان رذیلت پیشه موسوم به پیراهی با بای فارسی و رای بی نقطه هر دو مفتوح
و الف و های هوز و یای معروف باعتقاد تمام دهلهای بزرگ نواخته و اسم متبرک او را به
لقب در زمزمه ادا نموده برقص آیند و سامعان را نیز برقصانند و نام آن رقص در پنجاب
لڈی باشد بالام مضموم و دال بی نقطه ثقیل مشدد و یای معروف و این سرود را تاثیریست
اکثری از اراذل صاحب درد و شرفای حالت شعار را بگریه در اندازد و منقول است که هرگاه
در پنجاب هندو پسری کتخدا می شود دو پیراهی در صحن خانه اش آمده مقابل داماد و عروس
استاده میشوند و شروع میکنند بزمزمه کردن و دهل زدن هرجا که نام پسر و دختر
بزبان میگذرد و پا بر میدارند و می رقصند همینکه هنگامه رقص گرم شد آن هندو پسر و زنش
هردو در آن لڈی بر صدای پیراهی می رقصند باعتقاد شان این رقص میمنت دارد و زمزمه
پیراهیان منحصر در سه چیز است یا سرود را اینکه پیر صاحب لعل بوده است مدح کنند یا قصه
پیرو نام برهمنی که در ابتدا ایشان شبیه محتاج بود و آخر باعتقادت راسخ پسر و در بمرتبه سلطنت
ترقی کرد یا عدل نواب زکریا خان مشهور بخان بهادر ناظم لاهور و ملتان خلف نواب
عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ پیرو بابای فارسی مکسور مشدد با های هوز و یای مجهول
و رای بی نقطه و واو معروف نام هندو و از صادقان بگوشش رسیده که معزالدین جهاندار شاه

چون بعد ستنقار شدن پدر بزرگوارش شاه عالم بهادر شاه پسر اورنگ زیب عالمگیر خلد مکان بر تخت نشست نقارهای نقره بنوبتخانهٔ سرور فرستاد و این معنی هم موجب مزید اعتقاد عوام شد القصه هندوان مرید سرور پیشوایان مذهب خود را نیز به بزرگی یاد کنند لیکن مراد خود بوسیلهٔ سرور از درگاه الهی جویند و هرگونه ترقی که در دنیا رو نماید از عنایت او دانند هر پنجشنبه حلوای نیاز او بر مردم قسمت کنند و در هر خانه چراغی در حجره بر بوزند کور روشن کنند تا شاه جهان آباد هم در خانهٔ بعض هندوان این حجره و چراغ یافته میشود و باعتقاد مریدانش هر هندو که اعتقاد باو دارد اگر عمداً گوشت غیر مذبوح بخورد و بلای مبتلا شود و اگر خوک بخورد مجذوم گردد یا دانهٔ بزرگی در بدنش بهم رسد که از تعفن آن کرمان پیدا شوند و زود تر بمیرد و بنوعیکه از اراذل اهل اسلام از قریب و بعید نشانها گرفته بمزار شاه مدار جمع میشوند هر سال بیرون هر شهر نشانهای سرور نیز استاده کنند و سپاهیان زیر هر نشان استاده دهل نوازند و الفاظ مدح پیر خود سروده برقصند و دیگران را برقصانند و آدمیان چه هندو چه مسلمان فوج فوج برای تماشا روند و اهل حرفه نیز بامید بهم رسید منافع دکانهای بزرگ و کوچک و کهنه و نو از کرباس سفید و رنگین درست شده را باقسام حلویات و دیگر خورد و نیهاد بعضی چیزها و برای این نیز بیارایند خلاصه اینکه تمام شب بهمین های و هو بگذرد و چون صبح شود روانه نگاه شوند لیکن نه جمیع اهل مجمع زیرا که تماشائیان معتقد و غیر معتقد همه بشهر بر گردند و پارهٔ اهل دکاکین نیز اجناس خود را فروخته رفاقت شان نمایند مگر سپاهیان و بعض مراد طلبان قدم براه گذارند و برخی بازار نشینان نیز بخیال حصول منفعتی رفیق شان شوند کثرت زائران در نگاه بر همین یک شهر قیاس باید کرد یعنی عدد کثرت یک شهر را

طرح کدخدائی انداخته بودند و تار ابریشم موافق زعم هندوستان که بدست داماد و یک هفته پیش از
شب عقد بندند در دستش بسته بودند بحسب اتفاق در همان ایام که روز عقد بستن بود یا دو سه روز
پیشتر خامه اهل کفر شنیده از قصبهٔ مذکور برآمد و در همین جنگ کشته شد ازینجهت هر سال شب مذکور
پلنگ و فرش خوابش درین قصبه از حجرهٔ مقفل بیرون آرند و مردم بسیاری بزیارتش روند
لیکن مجمعی که در بهرایچ دیده شد عشر عشیرش بلکه ازین هم کمتر در ردولی نیست تربت سلطان محمود
یعنی ساهو سالار پدر سالار مسعود در ستر که نام موضعی که از لکهنو ده کروه فاصله دارد مدفون است
اینجا هم در ایام روانگی زائران سالار مسعود جم غفیری جمع شوند و تا سه روز داد عبادت بر آستانش زنند
دهند امیران این ملک نزدیک حصول مقصود قبرش را بالغلاف نو بپوشانند و درست افتادن این
نقش را سرمایهٔ سعادت در عقبی و نتیج ترقیات نمایان در دنیا پندارند المختصر مسلمانان گدا [illegible]
او را شهید و دیگران را ولی خوانند هندوان نیز بقصد زیارتش مانند اجلاف اسلام [illegible]
اطفال گذاشته بعد تمام شدن مدت موعود به بهرایچ رفته تبرک ستغند و سلسلهٔ بعضی شرفای پورب
منتهی برفیقان سالار مسعود یعنی اجداد سادات و شیوخ اینجا همراهش بهند آمده بودند خدا کند که این احوال
مقترن بصدق و صحت باشد والا در صورت ثبوت کذب این مقدمات خرابیها باهل عزت رو خواهد نمود
ردولی با رای بی نقطه و دال مهمله هر دو مفتوح و واو ساکن و لام و یای معروف و ساهو با سین
بی نقطه و الف و واو مبدل بهمزهٔ مضموم متصف بصفتی که در تلفظ واو معروف بعد همزهٔ مضموم
پیدا شود چون واو در طاوس و ستر با سین بی نقطه مفتوح و تای قرشت ساکن و رای بی نقطه
مفتوح و کاف تازی ساکن و بعضی هندوان چون بعضی مسلمانان کم تشیع سدّو را [illegible]
پرستند شیخ سدّو با سین بی نقطه مفتوح و دال بی نقطه مشدد و واو مجهول نزد فرقهٔ امامیه
مرد مجهول النسب بود تر از سالار [illegible]

ولکن باده و این طعام هر کس نخورانند از این سبب که کسیکه یکبار طعام نذرش میخورد هر سال شیخ نذر او
بر گردنش سوار شده نذر از و میگیرد یعنی باید که بزی بنامش ذبح نموده معتقدان فضیلت شیخ
بخورانند مراد از سوار شدن شیخ بگردن آدمی این است که چون ایام نذرش در رسد شخصی که طعام
نذرش خورده و فکر نذر در دل ندارد سرش خود بخود چرخ میخورد و هر دو چشمش سرخ میشود و درد
معده کم کم و پیچ بهم رسد اگر طرفة العین اقدام بنذر نمود چاق شد و الا این علتها ترقی میکند چون واهمه
خلاق است سفها را پیش آمدن این بلا جای استعجاب نیست و غریب تر اینکه زنان رذیلت سرشت
بعد غسل خود را بلباس رنگین آراسته و عطر در ثیاب مالیده سر را جنبش دهند و زنان دیگر گرد هر یکی
با دهلک و ساز دیگر نشسته اشعار هندی مشتمل بر مدایح شیخ صاحب گفته کدام موزونی عمداً بزمزمه ادا نمایند
پس زنان مذکوره ورای زنان ساز نواز سر را چنانکه باید بجنبانند این سرجنبانی علامت حلول شیخ
در ان زنان و مخبر شدن آنها از نیک و بد خود در ان حالت است و چون سر جنبانیده بهوش آیند
و اندکی نفس راست کنند زنان ساز نواز و دیگر زنان فراهم شده و بعضی مردان زن صفت و کم عقل
نیز شیدا می باشند یا مسلمان مقصود خود از آنها که هر یکی هیولای صورت شیخ شده و میشود جویند و احوال
زمان مستقبل که اثری از ان پیدا نیست مثل بر تخت نشستن پادشاه عادلی یا مسافر شدن شخصی
بلکه و مرگ عزیزی که بسفر رفته باشد استفسار کنند و گفته آنها را الهام غیبی و وحی آسمانی
تصور نمایند بعضی صاحبان چنین زنان گمان تحجگی برند و این هیچ نوعی قضیه کلیه نمی تواند شد مگر
چه همه زنان این حال ندارند در خانه شرفای مسلمان هم شیخ مذکور حلول در زنان می نماید پس
فاحشه است اگر از این چیزها مجتنب نیز باشد احتمال این خرابیها دارد و اگر عفیفه است هرگز این گمان
باو نبرد و گو از راه حماقت و سفاهت ادای خود را شیخ سدو ساخته حرف میزند الحق شیخ موصی الیه
بقول معتقدانش مردی بود از عاملان در علم تکسیر دستگاه کلی داشت و خیلی مرتاض و ولی حذاقت

و قول منکران فضیلتش این ست که او فاسق بود و دختر بادشاه روم را با تخت و توشک نهاده پیش
بدون موکلان می طلبید و تمام شب آن پری چهره صنوبر قامت نسرین بدن را در آغوش کشیده
لذت اندوز وصالش میشد و تا سحر او همی رتبه زیر و زبر ازین غم و غصه نحیف و زار میگردید بعد چندے
این ماجرا با در خود نقل کرد و او به بادشاه رسانید بادشاه محافظان را بجو انگاه ملکه فرستاد تا شبها
بیدار بوده حاملان تختش را بگیرند مامورانِ هر شب نوم و راحت را الفراق گفته تا صبح در بیداری
میگذرانیدند لیکن صورتی از موکلان دوچار نشد و غیر ازینکه تخت شاهزادی بدوشش با در روان
شد هیچ ندیدند چون سعی ها درین کار کرده بیچاره رسیدند حقیقت حال بملازمان بادشاهی رسانیدند
بادشاه عقلا را طلب داشته درین معنی استصواب کرد آنها معروض داشتند که حالا صلاح ما درین نیست
که ملکه آفاق خفی در عالم اختلاط و گرم جوشی از نام شهری که مسکن اوست بپرسد و انچه دریافت نماید
بحضرت شاهی معروض دارد بعد ازین چند کس با امید انعام لا کله از حضرت والا رخصت شده در ان
شهر بروند و بظاهر بحلقه شاگردان یا مریدانش در آمده سکونت در ان بقعه که مقام اوست اختیار
نمایند و پیوسته در صدد آن باشند که هرگاه آن شقی در حالت جنب باشد یا بمستراح رود او را گرفته
بدم کار سپارند بادشاه را رای عقلا پسند آمد و همین بعمل آورد تا روزی شیخ در جنب بود و در مستراح
بدست آن ماموران بجهنم شتافت و ملکه از ان بلیه نجات یافت تا قلان این حکایت هم با وجود
انکار از فضیلتش هزار فرسخ راه دور از عقل و دانش اند عجب نیست که زنان آنها نیز قائل شیر
کمال شیخ مذکور باشند بالجمله مزارش در امروهه نام بلده ایست از بلاد هند بهمزه مفتوح و میم
ساکن و رای مهمله و واو مجهول و های هوز مفتوح و های هوز ساکن تمام شد احوال شیخ سدو
حالا التماس میکنم که هندوان روزه را برت با بای تازی و رای بی نقطه اول مفتوح و ثانی ساکن
و تای فوقانی گویند و در آخر نام مقدس برت دو گونه است یا از حلیا بانون و دیگر را بی نقطه ساکن

و جیم تازی مفتوح و لام ساکن باین معنی که صاحب این روزه تا صبح دیگر هیچ نخورد و آب
هم ننوشد یا چنین نباشد بلکه از صبح روزه گیرند و یا وقت نصف النهار یا قریب ظهر افطار کنند بعد
افطار غذای صائم حلوای از سنگهاره که ذکر آن گذشت یا زرد آلو شکر که بهندی بیره نامند با
بای فارسی و یای مجهول و رای مهمله ثقیل مفتوح و های هوز ساکن و هرگاه کسی میرد پسر یا پسرش
واجب است که همان وقت موی سر و ریش و سبیل تراشیده بحدی که اثری از مو باقی نماند جنازه
پدر بدوش گرفته بکنار دریا همراه جمعی از اقربا و همسایگان برای سوختن ببرد و اگر مادر بمیرد
نیز پسرش همین واجب میگردد و جنازه را در عرف این ربط ارتهی با همزه مفتوح و رای بی نقطه
ساکن و تای قرشت متحد با های هوز و یای معروف نامند و این موی سر و ریش و سبیل تراشیدن
را بهدره گویند با بای تازی مفتوح متحد با های هوز و دال بی نقطه مشدد مفتوح و رای بی نقطه
ساکن غیر مشدد و رای بی نقطه و الف و این پدر مرده را باید که تا چند روز معین اگر چه کلیم باشد تا روز
چهارم بر داشته شود و بخلاف مسلمانان که بروز سوم این عمل اتفاق افتد اگر مانعی نباشد و دستار
و کلاه بر سر نگذارد و دستمالی بر سر پیچد و رخت نیز در بر نکند برهنه نشسته باشد و بجای
زیر جامه دهوتی که بجای لنگ هر دو سرین را تا زانو پوشد برای ستر عورتین کافی و وافی
شمارد و کفش هم در پا نکند نعلین چوبین که آن را در هندی کهرانو گویند برای صیانت پا از
خار و سنگریزه در راه رفتن بکار برد دهوتی با دال بی نقطه متحد با های هوز و واو مجهول
و تای قرشت و یای معروف و کهرانو با کاف تازی متحد با های هوز و رای بی نقطه ثقیل
والف و نون غنه و واو مبدل بهمزه مضموم باشد هرگاه پدر پیر متجاوز از شصت قریب بهفتاد
بمیرد و صاحب نوه یا پسرش صاحب نوه شده باشد گریه بر او کردن از لوازم رشادت فرزند
نیست بلکه پیش پیش جنازه اش اقربا و اولادشان و دیگر همسایگان و اطفال شور و شر اثر

فرزندان و اولاد فرزندان و نتایج و نبائر ساز نوازان و سرود خوانان و با هم لطیفه گویان و ظرافت کنان تا بکنار دریا روند و بر جنازه اش گلهای نقره و طلا نیز بیفشانند تا بدست محتاجان افتد و بکار شان بیاید و جنازهٔ اینها سقف ندارد و مرده در کفن پیچیده را همه کس از ره گذر بیند اگر کسی اینقدر زندگی بکند که نوه او صاحب نوه شود او را بر پلکان طلا استاده کنند و بعضی او را چون کوچکی از طلا ساخته زیر بالیش گذارند المختصر بعد مرگ آدم جوان زدن ولاک در تجهیز وارث آن جوان میر یعنی مادر و خواهر و عمه و جده و خاله اش در آمده همه زاری گلیم ماتم استاده بکنند و عبارتی مشتمل بر الفاظ گریه آور بآواز حزین بر زبان رانند تا آن زنان ماتم زده لفظ آن عبارت را بعد تمام شدن کلامش بزبان آورده سر و سینه بزنند این ماتم ماتمی است که در و دیوار را بگریه می آرد و مخصوص است بفرقه کهتریان پنجاب پوربیان نیز درین فرقه تقلید پنجابیان کنند لیکن باین شدت کجا و اگر پوربیه و زنان نیز ماتم بدل نکنند گو لفظا هر سر و سینه زنند تفصیل حال زدن لاک که مذکور شد این است که در کهتریان برهمن بسیار است زرا که پیرا غیاست پروهت نامند بابای فارسی مفتوح و رای بی نقطه و واو مجهول و های هوز مفتوح و تای قرشت ساکن و این نیست که هر گروه کهتری بیک پروهت اکتفا ورزند بلکه هر صنفی پروهت خود جدا جدا دارند یعنی گروهی از برهمنان مخصوص بفرقه کهتری خصوصیت دارند بزمرهٔ از ینها و گروهی اختصاص دارند بزمرهٔ دیگر و نهرولا گفته کهتری از ان گزیر ندارند که بعد پروهت تیسر نیز داشته باشند و او مفتوح و تای قرشت و یای معروف و سین بی نقطه ساکن و تیسر آن را لطفی زبان پنجابیان تیسر نیز خوانند یا در دن بای تازی بجای واو و در لغت پنجابی مرد دعاگو ترقی خواه را گویند و منحصر است در سه نفر که یکی از ان باد فروش باشد و تو هم و لاک که همیشه سر کهتریانی که امیدگاه او از قدیم اند بهر اشند و در پنجابی بجای امیدگاه لفظ مجهان مستعمل شود با جیم تازی مکسور و تای

ساکن و میم و الف و نون سوم ڈوم با دال ثقیل بے نقطه و واو مجهول و میم ساکن در آخر
و ڈوم را امیراتی و زنش را امیرائن به تبدیل یای معروف نسبتی که در امیراتی ست با نون
ساکن ماقبل مفتوح گویند ڈوم در هندی ترجمهٔ مطرب ست ولاکن همیشه هندو باشد و در میان بافروش
بعضی هندو و بعضی مسلمان نیز شده اند و ڈوم از قدیم مسلمان ست این فرقها نوکری نمی کنند
همیشه از دولت مهمانان اوقات گذاری نمایند زنان اینها در ایام شادی کهتریان در حرم سرا
هستیم مختار باشند و بر کهتری موقوف نیست جمیع فرق هندو سوای بعض هندوان که شاذ و نادر اند
علاقهٔ خاص به سبیل بدلیت با این فرق اربعه دارند و در ڈوم و دختران بعضی که حسین و شوخ و چالاک
اند در خانه امرا نیز بتقریب خواندن روند و در عالم تنهائی بصاحب خانه یا فرزندش پنجابه نیز شوند خواه
بامید زر نقد خواه بحسن و جوانی او از جا رفته کام دل حاصل نمایند و ازین هم چون در گذرند مثل
لولیان از حجاب برآمده در کنار هر کس که زر بدهد هندو باشد یا مسلمان یهودی یا نصرانی بخوابند لیکن
بعد ازین بخانه مهمانان راه نیابند الملخص ولاکی را بهندی نائی با نون و الف و همزه و یای معروف
گویند و زنش را نائن با یای مفتوح ماقبل نون باقی لفظ اول از لفظ نائی و نائی را اگر میراگی
و زنش را امیرائن خوانند نیز صحت دارد و غلط نیست بالجمله در هندوان بعد مردن پدر پسر را از فقرا
گیا موجب حصول درجات ثواب برای خود و سبب ارتقای روح پدر میگردد و در نذر اینها
گیا رفتن کم از حج اکبر نیست بلا تشبیه لیکن برای اهل دول این دولت بکسی میسر نمی شود و گیا
با کاف فارسی و یای مفتوح و الف مکانی ست از معابد هندوان قریب عظیم آباد و
هر سال هندو طعامی نذر پدر خویش پخته بروز معین به برهمنان میخورانند و نقدی هم برای آنها
نذر میکنند این عمل را سرادھ و کناگت نیز گویند سرادھ با سین و رای بی نقطه مفتوح و
الف و دال و کناگت با کاف تازی و نون مفتوح و الف و کاف فارسی مفتوح و تا

گوشت ساکن هردو ولایت یعنی لیکن همه هنود آن ولایت روز این عمل نکنند ازین ایام هفته هر کس
بروزی که پدرش از دنیا رفته هر سال همان روز را در ماه معین که این هفته با آن خصوصیت دارد
طعامی به برهمنان و همراه از طعام چنین روز نان و پلاو و گوشت مقصود نیست بلکه بروز مذکور دست
بگوشت آلوده نکنند پس هرچه هست همین خوردنیهاست که در روغن برشته می سازند یا دیگر لوازم
مثل بقول بریان شده در روغن و ماست شکر آمیز و بعضی خانها بندرت ماش سیاه هندی مسلم
و نان هم پخته شود و کثرت برهمنان و تعداد اطعمه موقوف بر مقدور هر کس جدا جدا است بعضی
ناداران ولایت به برهمن اکتفا ورزند و در کتاب گفته شده است که اگر مقدور یک برهمن باشد و پسرکی
پسر خود برهمن دیگر را طلب نکند و اگر دو سه باشند هر برهمن که آنجا بدست آید غنیمت ست و در تیار
فرزندان رسمی ست که اول زن پروهت از طرف داماد بخانهٔ عروس سلسله جنبان شود و اگر طرف ثانی
را راضی یافت و حقیقت حال بمادر داماد رسانید باید که بعد ازین دیگر زنان بزرگان داماد مثل
مادر و جده و عمه و خاله و خواهر کلان بشرط حیات مستعار زنان پروهت و دلاک و باده فروش
و مطرب را که بهندی ڈومنی گویند بزیارت زن و پای عروس و حرف بر لفظ ڈوم همراه گرفته بخانهٔ
عروس روند و حسن و قبح صورت و سیرت عروس و اوضاع و اطوار زنان آنخانه کماینبغی دریافته
نبات ریزه در دهن عروس بگذارند بیشتر در صغر سن دختر را بشوهر دهند از هفت سال تا یازده سالگی
توقف درین امر مناسب است بخلاف مسلمانان و سوای این هرچه بظهور آید از سبب افلاس
و خلاکت است و پسر بطور جوانی کتخدایی توان کرد لیکن اگر دختر از ده سال بگذرد آب و طعام بر
والدین حرام است تا وقتیکه بشوهرش ندهند القصه بعد نبات خورانیدن انگشتری هم به پیش
دستش نمایند بعد زنان از خانهٔ عروس بخانهٔ داماد با زن پروهت و دلاک و باده فروش
و ڈوم می آیند بلکه شوهران شان نیز آمده بدر خانهٔ داماد نشینند و داماد را نیز نبات خورانیده انگشتری

باید در هنود دیگر کنند اگر درین عرصهٔ مدت یعنی تا وقتیکه شب عقد در رسد داماد بمیرد دختر را با دیگر
دهند لیکن بعد بسته شدن عقد اگر این حادثه رو دهد دختر بیوه بجای مادر و اما دمی نشیند که تا او شوهر
او می باشد یا مجبوریست اگر کسی از طرفداران شوهر باقی نمانده باشد یا از فلاکت بنان دهی قادر
نباشند باید که بخانه پدر و مادر خود بیاید و این ممکن نیست که بشوهر دیگر تفویض کرده شود و آنحضرت آن بیوه
دختر چاره جز این ندارد که ابتداء العمر در تعب بگذراند یا ستی شود با سین بی نقطه مفتوح و تای قرشت
و یای معروف ستی عبارت از زنی است که زنده خود را همراه شوهر طعمه آتش سازد چه بمعنی ست و رست
هندی می کارند آشتن زنان با مرو سوای شوهر باشد و در اصطلاح این ست که ذکر کرده شد و ستی نیز بر
دو گونه است یا زن خود را بر وفات شوهر حال آتش سوزان نماید یا بعد وفاتش ترک جمیع لذات از
ماکولات و مشروبات و ملبوسات کند زنده است اول مشکل تر است دوم سهل است و بعقیده بر همنی دوم
مشکل تر از اول گویند که ستلوک با سین بی نقطه مفتوح و تای قرشت ساکن و لام و واو مجهول و
کاف تازی ساکن در آخر نام مقامیست بالای آسمان که زنهای ستی در آنجا اقامت دارند چون با عقائد
این شعر قدر پست ستلوک از بهشتی که ستی خواسته باشد تغییر آن صورت بند و الا باست لهذا وقت سوا
شدن ستی قدریست [illegible] بخود راه دهند و قاعده است که چون کسی بعزم خودش اصرار ستی شدن نماید
اول پدر و مادر و شوهر و الدین خویشش از این کار منع کنند و بوعدهای خوراندن و پوشانیدن
بجا آوردن ملحوظ نمایند اگر حرفشان اصلا جا نگاه دارش یافت فهو المراد و الا بعد گریه و زاری او را بحال
خود گذارند تا حنا مشکل لوحش و سایر در دست و پا مالد و حلقه بعینی که بیوگان با آن کار ندارند
زینت پیچی ساخته و رخت سرخ در بر کرده و دیگر با تحیه عروسان لباس را بند خود را [illegible] شوهر را
[illegible] باشند و شکل [illegible] و نقاره [illegible] و دیگر ساز که در هند مروج است
[illegible] پدر خانه اش بیارند و آن بیوه را

که موسوم به ستی گردید بالای اسپ مزین بزین پر زر جا دهند پس نارجیل مسلّی بدست ستی سپارند تا
در اثنای راه آن نارجیل را گردش داده از دست راست بر دست چپ بگذارد و از دست چپ
بدست راست بگیرد لیکن عنانش را چند کس محکم بگیرند تا از اسپ جدا نشود و هر چند اسپ سوار
ستی خیلی محکوم سوار باشد و تجمل سواری ستی از خانهٔ حاکم وقت می آید بلکه گاهی حاکم نیز همراه او
میرود داخل آئین حکام ستی هنود باشند یا مسلمان که ستی پیش از سوختن وعدهٔ ایصال
نقود بقدر خواهش او نمایند اگر ببینند که راضی نمی شود مجبور تجمل بدر خانه اش بفرستند و همراه او
ستی حکم پادشاهان و امیران بنواختن نوبت شرف صدور می پذیرد و هرگاه ستی در انبار
هیمه نشسته سر شوهر را بزانوی خود میگیرد آن وقت نیز از طرف حاکم یا پادشاه شخصی رفته احوال زن
آینده می پرسد تا دعای خیر در حق پادشاه و وزرائش از زبانش بر آید که موجب دوام دولت و مزید
عمر او گردد و سوای او دیگران نیز از ستی بعض خبرها استفسار نمایند پس بعد آن انبار را از چهار
طرف آتش بدهند تا بیک لمحه هر دو سوخته خاکستر شوند افزونی تجمل سواری ستی و هجوم آدمیان
باندازهٔ شوکت حاکم و آبادی شهر است در هندوان عزت ستی زیاده از انست که حوالهٔ قلم
کرده آید نزد بعضی مسلمانان ستی شدن و در زندگی همیشه جهنم شدنست اینگونه مسلمانان بسیار کم اند
چه جوق جوق مسلمانان شریعت بند رذیل او را از کاملان عشق پندارند و شریف ترین زنان
دانند و بر حال او که در جوانی سر شوهر بزانو نهاده با لب تبسم آشنا و جبین گشاده هیمه زده
زار زار بگریند و از اعمال مختارهٔ هندوان است که اگر ستی وقت آتش در گرفتن بانبار هیمه
شوهر را گذاشته بگریزد وارثانش او را انجا نه راه ندهند بلکه بطعامی که دستش بآن رسیده
باشد دست خود نرسانند و این از آن جهت است که تا وقتیکه ستی در خانه است اگر راستی
او برگردد دستها گفته ندارد هرگاه که زن و شوهر یکجا شدند حکم مرده بر هر دو جاری شده

طعام وست رسیده زن ستی که از بیم آتش شوهر را گذاشته بگریزد و بآن می ماند که کسی از دست
مرده طعام بخورد لیکن گریختن ستی از آتش حکم النادر کالمعدوم است تمام شد قصه ستی
از اینجا چنین بعرض تیدیان می آرم که در خانه کهتری که مهم شادی عنقریب پیش می آید چند روز
پیش از شب عروسی آن طفل را جامه زعفرانی بعد غسل می پوشانند و شرط است که در غسل دادن
و بدن مالیدن او دیگری شریک آن و لاکان که میراثی گفته میشوند نشوند و رخت بدن او که
پیش از غسل در بر داشته همین ها بگیرند و بهمین صورت بهمین روز پدر و مادر عروس او را نیز
بیارایند و باغبانان رشتهای گلهای سبز در رشته کشیده بدر خانه داماد و عروس برای تهنیت
بیاویزند و این را بندهی بند هوار نامند با بای تازی مفتوح و نون ساکن و دال مهمله متحد
با های هوز مفتوح و نون ساکن و واو و الف و رای بی نقطه ساکن در آخر و این غسل دادن
و رخت رنگین پوشانیدن عروس و داماد را ماینی بهانا سند بهانا با بای تازی مکسور و تای
قرشت ثقیل متحد با های هوز و الف و نون و الف بمعنی نشانیدن و ماینی با میم و الف و نون
غنه و همزه مفتوح و همزه ثانی مکسور و یای مجهول بمعنی تعطل داماد و عروس از همه کار مثل بازیچه
وغیره که زن هم دران شریک باشد و منع داماد از رفتن بخانه کسی و بیرون آمدن
تنها از خانه بی سلاح که خصوصیت بمرد دارد و نیز انگشتری در تار ابریشم کرده بدست پسر
و دختر هر دو می بندند و این را کنگنا گویند با کاف تازی مفتوح با نون غنه و کاف فارسی
ساکن و نون و الف و از همین روز ڈومنی ها در هر دو خانه آمده سرود تهنیت آغاز کنند
در شادی آدمی کم لغل قلیل البضاعت همین ڈومنی های میراثی جمع شوند و در خانه اغنیا
ڈومنی های دیگر نیز بلکه لولیان هم آمده برقصند و بیرون و اندرون زن و مرد از اقربا
و احبا و همسایگان و دوستان همه را هم آمده طعامها و حلویات بخورند و شب و روز خاطر

بشنیدن سرود و دیدن رقص مشغول بدارند لیکن باین رقص و سرود اکتفا نورزیده
زنان برادری یا خواهران داماد یا دیگر علاقه دارانش یا زنان دیگر نشسته دهلکها بنوازند
و بصدای خویش ستهنی ها بسرایند ستهنی با سین بی نقطه مکسور و تای قرشت ساکن
متحد با های هوز و نون و یای معروف لفظی چندست بزبان هندی که مجموع آن وزن [illegible]
مشتمل بر قافیه دارد و همه اش پر از فحش عرضه برای مردم پاشاند تا هر کس که زنها در وقت
سرود کردن خواسته اند داخل کرده اند بعضی گویند که ایجاد امیر خسرو دهلوی است العلم عند الله لیکن
بعد از امیر خسرو دیگران ستهنی ها ساخته اند و حالا هم درست میکنند و بر مردان چه موقوف است
که زنان نیز الفاظ فحش آمیز جمع کرده ستهنی ها موزون ساخته نمایند و تمام وضیع و شریف از همه جا
و زنان برادری و همسایه و کنیز و غلام و نوکر در ان داخل میکنند و بیباکانه با آواز بلند سرودن آغاز
شروع میکنند بلکه چون بضرورت در ان روزها بخانه عروس یا جاهای دیگر میروند یا بالعکس هم
پیاده و بی پرده روند در کوچه و بازار یک ستهنی مشتمل بر فحش بلند ده قدم [illegible] بسرایند
پیشتر روانه شوند و بعد ده قدم بازگشت نموده ثانی ستهنی بر پا کنند همین قسم تا بجایی رسند که از
اول اراده آن کرده اند در عرض راه بهمین صورت سرود گویان گام سنج طریق نشاط باشند و
اگر خانه عروس بفاصله چند منزل باشد و علاقه داران داماد برای سواری قطع راه ممکن نباشد
زنان بسواری بهل و رتهه هرگاه داخل بلده شوند بآواز بلند تا رسیدن [illegible] ستهنی ها
سرودن شروع کنند چون صبح طلوع نماید که بعد غروب آفتاب همان روز داماد برای
عقد بخانه عروس سوار خواهد شد پیش از طلوع نیر اعظم او را بر پا دیالی که شب هم برای سواری
قرار پذیرفته سوار کرده بخانه عروس برند لیکن بهمان لباس رنگین که چندی پیش از ین [illegible] شده
و ضرورست که آن وقت داماد شمشیر بر دوش خود گرفته سوار شود و تمام همراهان بهمین صورت

بعد پس بخانه زن رفته بالای مسند چوبین نشینند و برهمنی از ان طرف آمده چیزی تمنا
پیش او بخوانده مرخص کنند چون داماد بخانه برگردد وقت چاشت پدر و مادرش چند خوانچه
پر از نبات و شیرینی و میوه و ناگوس و گورکه و دیگر ساز بخانه عروس روانه کنند طفل دیگر که هم
سن کمتر از داماد باشد ردیف او سازند این طفل را بهر سکه ساقدوش دهند می شود بالاخر آنکه
و همین که روز بگذرد و کواکب انجم و حجره شب جلوه گری نمایند اسباب تجمل سواری داماد
بقدر مقدور والدین پدر در خانه اش جمع شود و پس برهمنان بیایند و شگونها بطور مناسب شروع
نمایند هرگاه از جمیع ضروریات فارغ شوند داماد را غسل داده زنار در داخل حلقه خود سازند که
پیش از زنار اطلاق کهتری بر و صحیح نباشد مخفی نماند که بعضی کهتریان اطفال را پیش از کدخدا شدن
زنار بگردن اندازند و بعضی در شب عروسی رسم اول موافق رسم جمیع هندوان زنار بدست و در
آخر مخصوص بچند کس المختصر بعد غسل جامه زرباف که در شادیها بکار می آید زیب بر دوش داماد
کنند من بعد تاج نقره که آن را مکٹ نامند با میم مضموم و کاف تازی مفتوح و تای قرشت ثقیل
بر سرش گذاشته بر مادیان سوار نمایند و چتر گرد سر بگردانند در کهتریان برای سواری داماد
اسپ و فیل و پالکی هیچ چیز میمنت ندارد و همین مادیان موضوع است و سوار شدن مادیان را مفقود
شاهانه نامند بلکه بزبان هندی زنان در حق اطفال دعا کنند که خدا ترا بر مادیان سوار کند
یعنی کدخدا شوی و این سواری خصوصیت بکهتریان دارد و دیگر هندوان را با آن کار نیست
رسم دیگر که زنان در دم دروازه داماد وقت نشستن او بر مادیان به آواز خوش آغاز
نمایند آن سرود را نیز مادیان گویند لیکن نه باین لفظ بلکه بلفظ هندی که ترجمه این لفظ است
یعنی گهوڑی با کاف فارسی متحد با های هوز و واو مجهول و رای بی نقطه ثقیل و یای معروف با کلمه
و داماد را از خانه خود سوار کرده با تجمل تمام نقاره زنان و جا بجا آتشبازی و شوکت خود را نمایان

کنان بدر خانهٔ عروس رسانند و از مادیان سندور و آورده همراه کسانیکه همعنانش بوده اند بهبنایه
براتی نامیده شوند در مکانی قریب بخانهٔ عروس برند که آن را طرف ثانی از همسایه بعاریت یا بکرایه
گرفته یا ملک خودش بوده بفرش نیکو بیاراید چنین مکان را بزبان هندی جنواسه با جیم تازی
مفتوح و نون ساکن و واو و الف و سین بی نقطه مفتوح و های هوز ساکن و برات در زنند
با بای تازی و رای بی نقطه هر دو مفتوح و الف و تای قرشت یعنی تجمل شب عروسی داماد است
الحاصل چون پاسی از شب یا زیاده بیاید داماد را با پدر و برادر و اقربایش و هر که از اقربا باشد بخانهٔ عروس
بیارند من بعد برهمنان بزبان سنسکرت خواندن ادعیهٔ عقد شروع نمایند و در کوچهٔ همه روشن
کرده طرف معجر عروس را با طرف جیب داماد محکم بسته هر دو را چند بار گرد آن آتش که در گوشه است بگردانند
چون ازین عمل فراغت رسته رشتهٔ میان زن و مرد علاقهٔ شوهری و زنی پدید آید یعنی تا وقتیکه
هر دو را گرد آتش نگردانند این علاقه بهم نرسد اگر پیش از عمل مذکور آفتی بشوهر رسد نمایند پدر و مادر
عروس مختار دختر خود اند بهر کس که خواهند بدهند لیکن بعد ازین عمل اگر شوهر همان شب بمیرد و زن
صد سال زندگی بکند با مرد دیگر سر و کار ندارد این عمل را بهندی بهیره نامند با بای فارسی متحد
با های هوز و یای مجهول و رای بی نقطه مفتوح و های هوز ساکن و طرف معجر عروس با گوشهٔ خرقه
داماد بستن را گتهه جوره گویند با کاف فارسی و تای قرشت ثقیل ساکن متحد با های هوز و جیم تازی
و واو مجهول و رای بی نقطه ثقیل مفتوح و های هوز و این لفظ مرکب از دو لفظ است معنی آن
بزبان فارسی بستن گره باشد القصه یعنی داماد را با تجمل برات صبح آن شب مرخص نمایند یعنی ایشان
را وداع کنند و داماد را بعد دو سه روز لیکن بروز رخصت داماد نیز براتیان آمده حاضر شوند و
رسم است که چون داماد عروس را گرفته بخانهٔ والدین بیاید مادرش در زدهم دروازه آمده
ظرف پر آبی گرد سر عروس گردانیده اراده کند که بنوشد و پسر بتعجیل تمام آن ظرف را از دست مادر

میگیرد و نمیگذارد که آن آب را بنوشد این هم ذهن نشین سامعان باد که طرفداران عروس وقت
غسل داماد نیز در شب عروسی چرک بدنش را بگیرند و برای آن آرد با آن چرک خمیر کرده نان کوچکی پزند
و داماد را بخورانند لیکن کسیکه پدر و مادرش اول تعلیم نموده اند نمیخورد و الا بیتربیتها میخورند و
دشنام جمیع علاقه داران عروس و کسانیکه هم محله می باشند و سوای این نوکران پدر و مادر
عروس از زن و مرد و دیگر زنان و مردان که برای بیع و شری بخانهٔ داماد آمد و شد دارند
نصیب داماد و جمیع وارثانش بیشتر از اول بشنوند تا آنکه هر کس از آن طرف بهر کس هر چه بخواهد میگوید و اینها
طرفینها هم نیز شوند حضورها برادران زن و خواهرانش چه خرابی که بر سر داماد نمی آرند و خوشند از آن
نیز درین سرقه از داماد و رد نمیگیرد و دیگر التماس اینست که اگر زن و شوهر هر دو بمراد رسیده اند
یعنی لیاقت خانه داری دارند فهو المراد و الا در حال صغر سن طرفین عروس باز بخانه پدر و
مادر میرود و تا وقت جوان شدن خود و شوهر همان جا می ماند هرگاه شوهر قدم بوادی شباب
گذاشت زن خود را آمده می برد این عمل را بزبان هندی گونه با کاف فارسی مفتوح و واو
ساکن و نون مفتوح و های هوز ساکن و پنجابیان مکلاوه با میم مضموم و کاف تازی ساکن و لام
و الف و واو مفتوح و های هوز ساکن گویند این بار هم روزی که مرد زن خود را از خانه
پدر و مادرش می آرد مادرش لورده در دروازه بهمان صورت که در شب عروسی بعمل آورده بود
ظرف آب در دست میگیرد و پسر بنوعیکه گذشت از دستش میگیرد و من بعد بطریقی که در شب عروسی
ذکر کرده شد طرف رخت زن و مرد را باهم بپیوندند پس مرد را شمشیر بدوش گذاشته بپایش میکنند
و زن را پس و زنان استر با همسایگان نغمه سرا دنبال شان بر سر چاه بخته روند درین حالت
اگر هزار بازاری و هزار کس دیگر از اشراف و ارازل دو چار شوند پروا نکنند چون بر سر چاه رسیدند
مرد را می باید که ریسمانی بگلوی دلو کوچکی کرده بیک دست بآب رساند هرگاه آب غوطه خورد بهمان

بیرون آرد پس بخانه برگردند لیکن مباشرت موقوف برین چیزها نیست بروزیکه زن و شوهر قابل
این کار شوند هر جا و هر وقت که بخواهند مانعی نیست و رسم دهنگانا که با دال بی نقطه مکسور مخلوط
با های هوز و نون غنه و کاف فارسی و الف و نون و الف عبارت از بستن طرفداران عروس است
در برابری جانب داران داماد در شب عروسی بامید انعام از پدر داماد باشد رسم راجپوتانست
لیکن اگر در کهتریان هم کسی اتباع راجپوتان نماید مضائقه نیست منقولست که دختر کهتری هرگاه بخانه شوهر
می آید تا وقتیکه نمی زاید او را از گوشت خوردن باز میدارند و همین که حمل پیدا کرد ازین نعمت
ممنوع نمیگردد و در بعضی بعد تولد فرزند منع میکنند اکثری از اهل عزت در شهریکه دختری از شهر
اینها کدخدا شده خواه دختر هنود و خواه مسلمان اگر وارد شوند آب از خانه باشندگان آنشهر نخورند
لیکن نه در شهرهای کلان بلکه در قصبه‌ها زیرا که در شهرهای وسیع معمور این قیدها پیش نمیرود تا اینجا
ذکر کهتریان بود اگرچه اکثر رسوم مذکوره تعلق بدیگران نیز دارد حالا بیان کنیم پارهٔ احوال کهتریان
کشمیر اینست که بعضی اینها از قدیم الایام متوطن همین خطهٔ بهشت نشان اند و برخی از دکن بکشمیر رسیده
و جماعتی از قنوج آمده اند میانه شان برای صاحب هر خانه لقبی است که او را بهمان علامت
می‌شناسند و برین هم موقوف است که مسلمانان هم در آنجا بلقب نشستند الحاصل کهتریان از
که در میان اینها اختیار می کند بهمان صناعت او را یاد میکنند طعام نیز از همین جماعت اند بسیار
شهرت دارند کسیکه از اینها ربطی بکتاب پیدا کنند و از افلاس تنگ آمده ملازمت یکی از امرا
خود بتقریب تدریس اطفال قبول نماید مدة العمر باخوند و معلم نامزد گردد و زنان شان هرگز از
مردان برادری رو نگیرند بالفرض اگر یکی از اینها بمرتبه هفت هزاری رسد و شخصی دیگر
مشاهره بصیغه طباخی ملازم دیگری از اینها باشد قاعده نیست که زن آن امیر و ازین قبیل
نگیرد بلا تامل هر وقت که رتش میخواهد در مجلس ایشان میرود و احدی تعرض نمی تواند نمود لیکن زنان

با رجوع و پیاده رفتن بکوچه و بازار و این همه بی پردگی در برادری خیلی عفیف باشند درین
جماعت بیشتر دیده شد که زن بعد مردن شوهر ستی میشود اگرچه در دیگر فرق هنود نیز زنان
متصف باین صفت اند لیکن جای دیگر بندرت باتفاق و اینجا بکثرت اکثر هیچ شادی درینها
فرقه زیاده از زنار بستن طفل نباشد هزار ها روپیه بلکه زیاده بقدر فراخ دستی درین کار
صرف نمایند و اقسام حلویات پخته بخانه برادران موافق بخش معین فرستاده مجلس رقص
و سرود برازنیت دهند و شخصی لاولد در میان اینها مجبور است ازینکه طفلی را از برادری خود متبنی
سازد تا بعد وفاتش مالک نقد و جنس او گردد و اعمالی که در هنود ان برای نجات پدر و
مادر فرزند واجب ست بجا آرد و گویند که اعمال متبنی در حضرت پدر و مادر اصلی او هیچگونه
مفید نیفتد و هر چه برای پدر خوانده کند همه نافعست بلکه طفل مذکور یقینی که برای اوست بعد از زن
ملقب شود و بهمین لقب مخصوص پدر خوانده شهرت یابد و اگر بعد متبنی گرفتن زن پدر خوانده
بزاید اگر پسرست برادر کوچک گفته شود و اگر دخترست خواهر کوچک متبنی و بعد فوت پدر اصلی
وارث میراث همین پسر خوانده است نه آن طفل که از نطفه اوست گاهی آن برادر کوچک را با وجود
دریافت احوال حقیقت در دل نمیگذرد که این دولت دولت پدر من ست تا وقتی که صغیر است
به اطلاق طفل پرورش میتوان کرد متحمل شلاق برادر کلان ست و هرگاه جوان میشود مثل برادران
کوچک سر رشته ادب را نگاه میدارد و اگر کجروی و بدشعاری پیشه خود سازد برادر بزرگ
قادر به اخراج او از خانه خواه زری داده مرخص کند خواه تهدید حاکم را مجال سخن نیست
هیچکس نمی تواند گفت که چرا مال پدرش را گرفته الحاصل متبنی بالاصالت پسر پدر خوانده است بیشتر
دیده شد که شخصی ازینها پسر دخترش را به پسر خواندگی برداشته و آن طفل پدر خود را اینزنه و مادر
خود را خواهر و برادر بزرگ و کوچک را خواهر زاده میداند و اینها نیز همین قسم ابات را معتبر دانند

یعنی پدرش او را اگر پسر خود نمیداند و مادر نیز و برادرانش هم همین حال دارند چه پدر ناگزیر او را
برادر زن و مادر برادر و برادران خالو سے شمارند اگر پسر از بطن جاریه یا زن دیگر سوای
قوم برهمن کشمیری باشد آن طفل را میراث پدر نرسد مالک میراث متبنی شود گو در سن کمتر از پسر جاریه
و طفل دیگر که وصفش مذکور شد باشد و این برای آنست که شرافت اولاد در هنود از علاقه مادر
وارثه پدران برای همین برهمنان و کهتریان زنار بکر نبندند و بعضی که بتکلف از راه فخر و دولت
باین قیدها متوجه گشته زرها صرف کرده زنار باطفال کذائی بربندند معتبر نباشد و میراث با وجود پسر
غیر شریف بدختر زاده ستد یعنی هم رسد لیکن میراث اغنیا از قسم راجهای عالیشان مشهور است که
اگر دختر زاده بی لیاقت و شریر النفس رذیل الطبیعت باشد برای ابقای دولت و جاه متوقف
به پسر غیر شریف نیز رسد و کدخدا کردن طفل و دختر در میان اینها موافق رسم رهط خود و سوای
جراسے هر دو زر و جهیز یعنی چیز دیگر باشد نه مادیان خواه اسپ خواه فیل و نیز میانه اینها دختر برای پسر
از شخصی گرفتن و بعد از آن دختر خود به پسرش دادن مضایقه ندارد بخلاف کهتریان که بعضی
که دختر کدخدا کنند پسر کدخدا نکنند بالعکس و حال کاینه درین مقام مشتبه هنود ان کشمیر یعنی
برهمنان آنجا باشد و پیره در جمیع مشرق هندوان مروج و معتبر است یعنی داماد و عروس را اگر
آتش بگردانند در شادی کایتان شبی در دعوت عام جمیع اصناف کاینه جمع شوند و شراب
طعام نصیب شان گردد حتی اتانیان که او را از اصناف خود نشمارند و شبی در دعوت خاص
سوای برادران دیگری را آنجا نه راه ندهند و سواری طفل کدخدا در هر قسم از اینها جداگانه است
بعضی او را بر اسپ و بعضی بر پالکی که آن را در هندی میانه نامند با ساقدوش کمتر از دو در سن
بر مسند نشانیده چهار طفل را پیش و پس استاده کنند که بدست هر یکی چوبی باشد که با دم گاو دیگر
یا گوسپند پیوند پذیرفته پس کهاران این شش طفل را به پالکی که با پوشش سراپا زیب بیارایند

برداشته همراه برات روان شوند و بخانهٔ عروس رسانند و در بعض هم سواری فیل برای طفلان
که خدا البشر است تیسیر جای تامل نیست القصه در شادی همه هندوان در بعض رسوم مانند بهیره
و سهره که با سین بی نقطه مکسور و های هوز ساکن و رای بی نقطه مفتوح و های هوز مختفی باشد
از گلهای زرد و زر برشته کشیده که شب عروسی بسر داماد بندند که روی او را بپوشد و در بعض
رسوم دیگر هم متفق اند و در بعضی قوانین باهم اختلاف واقع شده بیشتر یکماه و دو ماه پیش از
شادی سوای حلویات مخصوص هندوستان گندوره با کاف فارسی مکسور متحد با نون غنه و دال
مهمله مفتوح و واو ساکن و رای بی نقطه ثقیل مفتوح و های هوز ساکن در برادری خانه بخانه بحساب
یک گندوره بهر نفر علی العموم باقی باشیاء لطیفه کسان بهر کس دو و سه و چهار چهار هم میدهند
و گندوره شیر و شکر منجمد شده بشکل نان مدور لوک شده خمیری باشد و وزن آن از نیم آثار
تا دو آثار بهر قدر که صاحب شادی خواسته باشد و بعد تقسیم در برادری بخانه دوست آشنا نیز رسانند
هنود باشد یا مسلمان و آتش دادن بمرده در آیین هنود که تابع شریعت خود اند مروج باشد
و الا دیگران دفن کنند و بدریا نیز سپارند و در فرقه سناسیان شخص سیاحت کش خود را زنده بزمین
سپارد یعنی بمریدان خود رخصت دهد تا گوی کنده او را در آن بخوابانند و سر آن گور را بپوشانند
این عمل را سماده نامند با سین بی نقطه مفتوح و میم و الف و دال بی نقطه ساکن متحد با های هوز
و جمیع شرفا یعنی کهتری و برهمن و کایته و راجپوت دختر بیوه را هرگز بشوهر ثانی ندهند و رسم جاریه که دختر
دختر پادشاهان تیموریه است داخل رسوم هم نمی توانند شد زیرا که طبع شان ازین عمل با آنکه مجبور است
از بیم سلاطین زبردست که مبادا در صورت انکار با نزاع ملک و تاراج اموال شان آماده شوند
فرمان پادشاهی برند کاره باشند پس هر چند که صورت نبندد داخل رسوم نیست بلکه رسم قسمت که
مجبور است بجا نیارند و اقدام بر آن لازم بر عدم اقدام داشته باشند هر گاه که تعجیل آید باشد

مزید سرور خاطر این کس شود در راجهای منیع الشان قوم راجپوت با وزرا و کسانیکه همسر وزرا
باشند تساوی در ملاقات جویند بهر که در مرتبه از ینها کمتر است او را برابر خود جا نهند بلکه اولاد
وزرا و همسران آنها را نیز بنوعی بر مسند خود جا دهند که تکیه کلان که بهندی گاو تکیه مشهور است پشت
سر شان نباشد مگر یکی از دو تکیه که یمین و یسار صاحب مسند است رو بروی آنها باشد خواه زیر زانو
بگیرند خواه جدا بگذارند و مربع نشستن شان نیز خلاف آدمیت است باید که زانو بکرده نشینند و
نشستن زن در راجپوتان هم مثل دیگر هندوان اتفاق است بخلاف برهمنان کشمیر و نیز در
راجها قاعده نیست که شخص کمقدر همراه عالی جنابی که در مرتبه با صاحب خانه برابر باشد بخانه راجه
از راجهای والامرتبت بیاید چه مهمان را باید که نشست با همسران خود یا تنها داخل مجلس میزبان
شود و در آنجا نشستن بعد هر کس را که خواهد طلب نماید این قدر اهتمام از آن جهت است که بعضی
راجها از بعضی در نجابت و شرافت و مرتبه دنیا و عزت در خانه بادشاه برابر اند و در جاه و حشمت
بدرجها کمتر پس از سبب قلت مال و دولت و تجمل ظاهری با بعض هندوان یا مسلمانان که بشوکت
ظاهری تساوی با آنها دارند بتوقیر و تبجیل پیش آیند و بر یک مسند نشسته حرف زنند و همین اشخاص که
با اینها دم تساوی زنند راجهای عالی شان را مرجع و مآب و ولی نعمت خود دانند و اگر چنین نه کنند
باز هم همسری نتوانند شد زیرا که سوای فقیر تارک الدنیا احدی را تا مثل نوکران تسلیم نکنند راه بمجلس
شان نه دهند هرگاه تساوی راجهای کم ثروت با راجهای عالی شان و تساوی اشخاص کم مرتبه با راجهای
کم حشمت بثبوت رسید احتمال آن گنجایش دارد که روزی شخصی همراه راجه از راجهای
متوسط بخانه راجه والاشانی وارد شود و تعظیم که در حقیقت برای راجه است بظاهر برای این هم
باشد خواه از تعظیم خویش خواه بگمان دیگران و علامت زنده بودن شوهر زن در هندوان حلقه
بینی و آرایش هر دو ساعد یا بند دست بچوڑی باشد چوڑی با جیم فارسی و دال هندی و واو معروف و رای ...

تفصیل مهای معروف چند تا دست برنجن باریک ست از کانچ برنگهای مختلف کانچ همان ست که
شیشه ها ازو سازند و قومی ست در راجپوتان غیر این راجها در دکن که دختر بخواهر زاده میدهند
لیکن این رسم در راجپوتان بر سبیل تعمیم نیست و در برهمنان دکن نیز زنان بشتیها ستی شوند چون
اصل کشمیریان هم از دکن ست رسم ستی شدن زن در میان اینها بمراعات اصل رواج دارد
و در میان سائر هندوان شریف زن از پدر شوهر و برادر کلان او و اعمام و بنی اعمام او که ازو
بزرگتر اند روی پوشد و روبرو نمی آید و از زن و زنان دیگر سوای کنیزان و خدمتگذاران از
شوهر خود و در رسم زنان در کشمیر رسم زنان اهل اسلام ست که بعد ازین مذکور شود این فرقها از
شرفای هندوست آمدم بر احوال ارازل که آنها را بشودر موسوم و موصوف کنند و آن گروه
چند باشند مانند بنیاها و اهیر و کهار و باغبان و کوره و کنبی و گازر و کلال و غیر آن و کلال بفتح
کاف تازی که آنها با وصف محسوب بودن در شودر تتبع شرفا نموده خود را بیش میدانند اگرچه ایشان هم
اصلی ندارند و باقی اقوام غیر شریف از جمیع قیود رایج در اشراف فارغ اند هر زنی چهار چار شوهر کند
و سوای این نیز داد عیش با مرد دیگر دهد و تقلید اشرافا نیز در پرده بکنند شراب خوردن و دور دلوا
رقصیدن مرد و زن از عادت و رسوم کهاران باشد رقص کهرواکه با کاف تازی و ها
هوز زده و مفتوح و رای بی نقطه ساکن و واو و الف در لولیان هند رواج پذیرفته مخصوص
بکهاران و زنان شان باشد طریقش این ست که زن نوخیز با حسن و جمال دستار رنگین از سر مردی
برداشته بر سر خود بگذارد و چند عبارتی در زمزمه و اصول مختص بجماعت مذکوره ادا نموده
همان حرکات و سکنات که کهاران و زنان شان در عالم شراب برقصند میرقصند جوانان نوخیز
آب پیوسته اند اخته در چنین مجالس دار و میشوند ازین رقص چه لذتها که نمی اندوزند حال اقوام
دیگر هم بر کهاران قیاس باید کرد همه از عیبی که اشراف از ان کناره گیرند برایند و متصف بان

تماشای ششم در گذارش شیوه و آئین مختار مسلمانان هند

در هندوستان چهار فرقه داخل اشراف اهل اسلام است مغل و سید و شیخ و افغان مغل عبارت از مغل
اصلی است که چند خانه در ولایت بوده اند بلکه اولاد مردم ولایت ایران و توران را از هر بلده
که باشند در هند مغل و مغل بچه خوانند اگر شریف النفس و حلیم است مغل نامیده شود و اگر هنگامه پرداز و
پال لسته راه رو و اوزار باشد مغل بچه تعبیر کنند بالجمله کسیکه از ایران بهند وارد می شود بیشتر آقا گفته میشود
خواه شریف و از اهل در خانه پادشاه شود و از فرقه سپاهیان و خواه رذیل بازارنشین و بعضی سادات
و اولاد علما و میرزایان دفتر میرزا نیز گفته شوند شاید اصل این لفظ امیرزاده بود همزه ما قبل میم که لفظا
الف باشد محذوف شده یا اینکه میر هم مشهور و را گویند اصل آن میرزا باشد که بحذف یا نیز شهرت کرده
و میرزا لفظ جداگانه است مخصوص لقب سید یا از امیر بعد حذف الف حاصل گشته چون بیشتر در سادات
علما و شرفا و دیگر ارباب کمال گذشته اند بهمین چند لفظ که پیش از نام ایشان مذکور شود شهرت پذیرفته یعنی
بعضی بلفظ میر و بعضی بمیرزا نامی برآورده اند و بندی از جهت ترکیب با ورکه و خترق لباشی باشد آغا
هم گفته شوند لیکن مردم هندوستان از صفاهای باطن همه را مغل و در مقام شرافت همقدر و
هم پایه دانند و سوای سادات دیگران هم که بجوهر قابلیت و رشادت آراسته بخدمت پادشاهان
رسیده اند و در ایران بمیرزا مشهور اند گو در اصل شیخ اند پس در هندوستان بطریق اولی آنها و
اولادشان میرزا باشند و از توران یا خواجه زاده می آید و آن منحصر است در شیخ و سید اگر از
اولاد خواجه عبیدالله احرار است یا جوئی بارست یا از نسل خواجه محمد پارسا هر آئینه شیخ است سید نیست و اگر
مخدوم اعظمی یا نقشبندی است سید است چه سلسله نسب مخدوم اعظم منتهی میشود بامام رضا علیه السلام
پس در سیادت او چه شک است گو بعض ایرانیان از راه تعصب مذهب او را سید ندانند اگر شخص در
اصل سید باشد و حکم غیر صحیح بطلان سیادت او پیدا شود نه سید است و سید اگر سید جعلی است هرگز سید نیست

اگرچه هزارات الوف از آدمیان اقرار بسیادتش کنند و خواجه بهاء الدین نقشبند پیر تورانیها که خواجه
احرار مرید مریدش بود سوای دو دختر که هر دو زاهد و سیدزاده بود یادگاری نداشت چون
براو وصی کرده سجاده خود را بدو سپرده بود و بعد رحلت خواجه لوده دختری بفرزندی او شهرت کرد
و اولادش نیز نقشبندی شدند اگرچه خواجه نقشبند موافق اخبار و روایات تصادق شیخ صدیقی از
فرزندان محمد ابن ابی بکر بود و هرگز سید نبوده است گو باعتقاد بعضی تورانیان یا سنیان هند
که تعصب مذهب بسیار دارند سید باشد لیکن خواجه‌زادگان نقشبندی همه سید باشند زیرا که اولاد
داماد خواجه هستند که سید بود و پس بنوعی که خواجه‌زادها در توران بعضی میر و بعضی خواجه و خوجه
خوجه جی و خوجه‌سم گفته میشوند در هند نیز بهمین لقب معروف اند سوای این اوزبک در آنجا
بیک گفته شود و در پنجاب مرزا درین صورت سادات و مثل چند قسم در هندوستان
یکی سادات اصلی که بزرگان شان از بلاد عرب یا از بلاد ایران یا از شهرهای توران ببلاد
آمده اول گزیده اند دوم دنبالهٔ سادات که موافق آئین توران سید اند تفصیلش اینکه در توران
همین قاعده است که شرافت از طرف مادر معتبر شمارند اگر شخصی پسر اوزبک و مادرش دختر
او را میر صاحب و سید صاحب گویند هرگاه اوزبک‌زاده باین مقدار است سید شود و سید بودن خواجه
احراری چه استبعاد دارد لیکن در عرب و ایران این سیادت از پایهٔ اعتبار ساقط است پس سادات
اهل سنت و جماعت ازین جهت که سیادت اولاد تورانیان باشند نزد اثنا عشریان غیر معتبر
سوم سادات لقبی مانند میر جعفر و میر کاظم تونی تحریرش آنکه تون قبله البیت ملقب بمیر که آنها هرگز
مدعی سیادت نباشند لیکن اولادشان که بهندوستان هم رسیدند و بالقاب آبائی شهرت کرده
هرگاه از باعث شرافت حسبی که در اسلام اعتبار کلی دارد یکی ازینها دختری سیدی بحباله نکاح در آورده
اولادش از راه بیخبری سید شدند بعضی عمداً برای تحصیل عزت در اخفا لقب مرزا برای دخول

مولانا نے وو شخص بو مسلم کرده زمانه حال این سعادت را حاصل نماید اما حال افغان اینست که ملک طالوت را دو پسر بودند یکی برخیا دوم ارمیا پسر برخیا آصف نام داشت که وزیر حضرت سلیمان بود و پسر ارمیا موسوم بافغان بود از اولادش قیس بن عبد الرشید نامی با دراک صحبت سراپا برکت سید الانبیا صلی الله علیه و آله وسلم تسلیماً کثیراً سعادت اندوز گردیده چون نسبش بافغان بن ارمیا منتهی میشد اولادش نیز در مسلمانان بافغان شهرت کردند پس اصل افغان از عرب است در وقت خلافت خلیفه ثانی شاید پسر قیس برای انتظام ملک مابین پیشاور و هرات خلیفه آمده بود تا رایت دولت اسلام دران نواح بلند سازد و چون آن ملک بقوت بازوی خود مفتوح نمود سند حکومت آن ملک از خلیفه بدست آورده سکونت در بلاد جبلی اختیار نمود و اولادش بکثرت دران ملک بهم رسیدند چنانچه الی یومنا هذا در انجا هستند و جای دیگر که در بلاد هندیا در شهر دیگر از ولایت دیگر یافته میشوند از همانجا رفته اند چون ملک مابین کابل و پیشاور را که در پای کوه واقع ست روه میگفتند افاغنه آنجا را روهیله گفته شوند بالجمله فرقه شراین با سین بی نقطه و رای بی نقطه ثقیل هر دو مفتوح و الف و بای تازی مفتوح و نون ساکن اشرف از کلانی ست کلانی بکسر کاف تازی و لام مشدد و الف و نون غنه و رای ثقیل بی نقطه ساکن در آخر چنین نوشته شود کلانڑی باشد اینها لفظ لقب زبان افغانی ست بمعنی کرغان آنگویند که زنی طفلی را در کرغان انداخته بود بحسب اتفاق افغانی از فرقه شراین بر سر آن کرغان گذر کرد و رحم بران طفل آورده او را الفرزندی پرورش کرد و باین سبب که از کلانڑ بدست آورده بود کلانڑی میگفت بعضی از راه قابلیت و تاثیر صحبت سیادت کلانی هم گویند لیکن صحیح همان غنه نون و رای بی نقطه ثقیل باشد بالجمله اولاد آن طفل شهرت بکلانڑی کردند و کلانڑی را اقسام بود چون بنگش و آفریدی و دلازاک و خٹک و ورک زئی و غیر آن بنگش بنون بابای تازی و نون ساکن و قسم بیت شبیه بغین غنه و کاف فارسی مفتوح و شین نقطه دار ساکن و آفریدی

با همزه ما قبل الف و فای ساکن و رای بی نقطه و یای معروف و دال بی نقطه و یای معروف و دلازاک
با دال بی نقطه مکسور و لام و الف و رای نقطه دار و الف و کاف تازی ساکن در آخر و خٹک با خای
نقطه دار و تای قرشت ثقیل هر دو مفتوح و کاف تازی ساکن و ترک زئی با واو و رای بی نقطه هر دو مفتوح
و کاف تازی ساکن و رای نقطه دار مفتوح و همزه مکسور و یای معروف باشد و شرابن را اجداد
اصناف بسیاری باشد تعدید آن فائده ندارد و سوای شرابن و کلانڑی غورغشت و بیٹن دو فرقه
دیگر اند با غین نقطه دار مضموم و رای بی نقطه ساکن و غین نقطه دار مضموم و شین نقطه دار ساکن و تای
قرشت ساکن و بای تازی و یای مجهول و تای قرشت ثقیل مفتوح و نون ساکن الحاصل افاغنه در
هندوستان دو قسم اند یکی اصلی شرابن باشد یا کلانڑی یا غورغشت یا بیٹن دوم غلامان افاغنه
که هر گه تربیت خاطر در دار الحکومت شان مسلمان شده باشند این چهار فرقه که بشمار در آمدند اشراف
هندوستان اند لیکن بشرطی که نسب خود را نگاه دارند یعنی اگر مغل سقائی پیشهٔ خود برای تحصیل نان
خواهد کرد و گو بمجبوری اتفاق افتد داخل اشراف نخواهد ماند برادری او با مغل قطع خواهد شد بعد ازین
دختر از سقا برای پسر خود خواهد گرفت و دختر هم بسقا بچه خواهد داد و اگر احدی از اشراف با دختر بعض
کار ندارد و سیدان با پیشه نیز همین حال دارد و گو سید دختر پسندی باشد قرابت او درین حالت
با هم پیشگان خود دستش بهم خواهد بود و سید دیگر نیز از کار رفته و نامقبول ست و غلامان شیر
خود را سید و افغان وا نمایند و کمتر مغل و شیخ لیکن قرابت شان با امثال خود اتفاق افتد
با اشراف و سیادت هم نزد شرفا مقام تامل و افغان نیز اگر شیر فروشی یا قلیان در بازار دادن
اختیار کند از شرافت بیرون شود و همچنین شیخ هر پیشه که اختیار کند بهمان پیشه نامش گیرند داخل اشراف
در وقت اختیار نمودن صناعت رذیله نشمارند گو از نسل خلفای ثلثه باشد چنانچه جلاهها که با خای
نقطه دار و واو مجهول و جیم تازی مفتوح و های هوز ساکن باشند قوم هستند از نو مسلمان هندوستان

که بزازی و پنبه فروشی و عطاری اوقات بسری نمایند و اینها نیز ذلیل اند نه شریف بدرجه وسطی
افتاده اند قرابت با امثال خود بهم رسانند و پراچه با بای فارسی و رای بی نقطه هر دو مفتوح و الف
و جیم فارسی مفتوح و های هوز ساکن و بعضی همزه مکسور هم ماقبل جیم فارسی بیفزایند این جماعت هم
پنبه و حبوب و ریسمان و رشته و نخ و امثال آن بکرایه بر مهند و خلعت کرایه که داماد را در شب عروسی بپوشانند از
همینها بگیرند حال قرابت و نجابت اینها نیز مثل خرچها باشد و بعضی هم نو مسلم است کار او غله و روغن چراغ
و روغن طعام و دیگر چیزها ازین قبیل فروختن در بازار و بار کردن گاو و گاومیش از جای دیگر
و آوردن بجای دیگر باشد تا منتفع شده از قوت مطمئن گردد و بوهره با بای مفتوح تازی و های هوز
ساکن و واو خفی غیر مکتوب و رای بی نقطه مفتوح و های هوز ساکن و نزد بعضی بوهره با بای تازی
مفتوح متحد با واو مکتوب و های هوز ساکن در اطراف ملتان و ٹھٹھہ و سورت تجارت اوقات گذار
نمایند و اینها در شرافت رجحان بر فرق ثلثه مذکوره دارند لیکن قرابت با غیر نکنند هرچه اتفاق
افتد میانه خودها باشد و اینها دو جماعت اند جماعت صغری که بچهورے گویند جماعت با جیم فارسی متحد با ها
هوز و واو مجهول و تای قرشت ثقیل و یای معروف مشهور اند و همه اثنا عشری اند و جماعت
کبری که برے جماعت گفته شوند با بای تازی مفتوح و رای بی نقطه ثقیل و یای معروف اینها
تا طبقه سنی مذهب اند و صدیقیان ملتانی بیشتر اثنا عشری و تجارت پیشه و حاجی و زوار عتبات
ائمه اطهار اند قرابت اینها نیز با ایشان خود است و احوال کنبو پیشتر مذکور شد اینها از همه شریف تر اند
لیکن چون از راه غرور و شرافت و پاس حفظ نسب قرابت با غیر خود نکنند ازین جهت در میان شیخ
و سید و مغل مشهور شده نشوند الا در عزت با همه برابر اند بخلاف فرق مذکوره بالجمله در شاهجهان آباد
که پای تخت هندوستانست و در هر شهری که مجمع شاهجهان آباد و دیار ما قرابت میانه سادات و
مرزایان واقع شود خواه سید باشد از سادات و مرزای مرزایان سندی باشد خواه غیر سندی

لیکن باید که در خانه پادشاهی یا امرا راه داشته باشند و نوکری در سپاهیان و مصاحبان امرا کم
یا زیاده بهم رسانند و بر سر دکان گاهی نه نشسته باشند و بزرگان شان و یکی از هر دو باید که کشمیری
الاصل هم نباشند و اگر طرف شان خبر ندارد و مضائقه هم ندارد و از قبیل پسر دایه و آتون و برادر
پسر یا برادر زاده زنی نیز باشد که نوکران امیری باشد برخی درین قیدها گرفتار اند و بعضی دولت تمام زاده
مد نظر داشته این قیدها را بر دار نکرده تمام قرابت اتفاق افتد بنوعی که در عالم سفلی دختر غلام
امیری به همسر دادن از سبب مقید بودن شرافت در اسلام عجب باشد چه اینها هر کسی را که ملقب با
مرزا و پر خمار و گفتار آراسته بظاهر صاحب مقدور بینند قرابت با و اختیار نمایند و این همه فرع
تحقیق بر زنند و اگر کسی بر سر انصاف بیاید رذیلت غلام مثل بازاری و شاگرد پیشه اصلی نیست این
اشراف زاده ها را از هندو و مسلمان بعضی حرامزادگان شرارت پیشه بازی داده می آرند یا در
قحط سالی پدر و مادر شان میفروشند پس کسانیکه اندکی ترس خدا هم دارند اینها را بقیمتی
که در خور غلام ست میفروشند و برخی بیرحمان خدا ناترس آن بیچاره ها را محبوب ساخته زر بسیاری
از قیمت شان حاصل نمایند درین صورت اجلاف بودن این فرقه بالاصالت ثابت نیست مگر
بعد فروخته شدن و بهم رسیدن صحبت لئیمان و دویدن بخدمت آقای مفلوک و کارهای رذیله
کردن مثل تیمار اسپ و طعام پختن و قلیان درست کردن رذیلتی در اینها پدید آید و کسیکه مورد
عنایات آقای متمول و امیر ست البته تشخصی بهم میرساند و اصلا اثر خساست در وی باقی نمی ماند لیکن
اهل حزم و احتیاط تعظیم چنین کسان البته بپردازند از قرابت کناره گزین باشند پس قرابت شهرتیان
مقید به همین ست که سید دختر مغل را امید هد که اطلاق مرزا بر و توان کرد و به خواجه زاده هم و شیخان
را با سادات و مرزا و خواجه قرابت دست ندهد گو اصل خواجه زاده هم شیخ باشد لیکن کسیکه او را
شیخ صاحب گفته صدا دهند پسرش داماد مرزا و سید و خواجه در شهر نمی تواند شد و اگر دختر از شیخ

بگیرند آن دختر مغل دیگران که از فرق ثلثه مذکوره باشد عزت بهم نرسانند و افغان نیز همین حالت
دارند هرگز حسین خان ورک زئی را با میرزا حیدر بیگ و خواجه نصر الله و میر لطف الله نسبت ندارد اگر دختر
باشد در عالم ناداری و ضرورت تحصیل نان اعتبار ندارد این هم بجان می ماند که مسلمانان
بفرنگی می دهند و مراد از غلام غلام امیر مغل باشند یا خواجه هست نه غلام شیخ صاحب خلاصه
اینکه بعضی شرافت طرفین را در وقت قرابت میجویند و بعضی شرافت ابوی را با مادر کار ندارند زن
کنیز باشد یا لولی یا قسم دیگر و بعضی از راه حماقت و غرور شجاعت فضلا و اطبا را از صنف خود بیرون
دانند لیکن این گروه معری از عقل خدا داد بسیار کم اند گو بنیاد که این جماعت یعنی اطبا و فضلا [illegible]
با مردم شجاع عبارت پیشه نیز نسبت دو در تحت دم داشتن دختران از شوهر دوم هر چند دختر شانزده
سالگی یا کمتر از آن بیوه شده باشد حال این صاحبان و شرفای قصبات هم بعینه حال هنود و اینها
باشد از فرط جهل اقدام بر احکام شرعی نمایند بلکه فاعل این فعل را خیلی ذلیل و سفیه و کم رتبه پندارند
اگر دختر هزار مرد را بطور خود ببیند باک نیست لیکن بطوع و رغبت خاطر با کسی عقد او نه بندند شنیده
شد که شخصی از سکنه هند بزیارت حج رفته بود و در بلده از بلاد عرب بسبب ضرورتی شش ماه توقف
کرده در آنجا با عربی از ساکنان آن بلده خیلی دوست شد او هم این را نظر برین که غریب الوطن
و نو وارد است عزیزتر از دیگران میگرفت هر روز از صبح تا نصف شب یکجا می نشستند و آب و آتش هم
باتفاق هم بود از اتفاقات اینکه آنجوان عرب چند روزی بخانه هندوستانی نیامد این مرد
برای او قلق بسیاری داشت بعد هفته یا کم و زیاده که پیدا شد صاحب خانه گله با او سر کرد گفت
برادر چکنم که نکاح والده من با فلان عرب بود و سوای من در آنجا کسی نبود که اهتمام مجلس
بدست او باشد از غیبت شب عقد و شربت خورانیدن اهل مجلس مصروف بودم و سه چهار
روز دیگر در جمع نمودن مواد ضروریه گذشت مرد هندوستانی این را شنیده لاحول بزبان آورد

طرفة السنة ترا آمده نقد و دستیابش را به نشیان سپرد و پیش قاضی آمده حقیقت حال را بعرض تبیان
درآورد قاضی چند کس را همراه او کرد تا هندی را دست بسته پیش او بردند قاضی گفت که ای
بنده خدا تو دانی و خدا این رسمست که بعد شنیدن ماجرای عقد والده این مرد با شوهر تو لاحول
بزبان راندهٔ هندی گفت البته لاحول را بزبان جا داده ام و درین معامله حق بدست من بود
زیرا که چهل و پنج سال از عمر من گذشته که درین مدت گاهی در هندوستان چنین قصه بگوش من
نرسیده بود پس بیقین ثابت شده که باشندگان آنجا همه بدین و کافر اند گو بنام مسلمان اند
و هرگز پیرو شرع شریعت نیستند و نبوده اند رسوم اسلام همین است که درین بلاد رواج دارد
چون دفعةً ازین برادر دینی این حرف بگوشم جا گرفت بی اختیار لاحول گفتم بدین سبب استعجاب
باین معنی که سبحان الله ما تا چهل و پنج سال تضییع عمر شریف در کفار نمودیم الحمد لله که حالا سعادت
با مسلمانان نصیب شد قاضی گفت اگر باین نیت گفته رحمت خدا بر تو باد گناهی نیست پس سپاهی بان
شربه استاره کرد تا بان هندی معانقه کرده بعذر تمام پیش آمد و هر دو با هم شیر و شکر شده
ازان جا مرخص شدند بالجمله مسلمانان هند در کتخدائی پسر و دختر سوای گردانیدن داماد
و عروس گرد آتش در شب عروسی و چند رسم دیگر که مخصوص بهندوان است جمیع رسوم هندوان
بعمل آرند مانند رخت زرد پوشانیدن دختر و پسر و بستن تار ابریشم بدست و آهن در دست گرفتن
داماد تا وقت فارغ شدن از عقد و مشتی سرودن زنان در عوض دراسو یعنی ساچق
بخانه عروس بردن داماد و تجمل و آرایش تمام که مخصوص باهل هندست لیکن در نکاح اختلاف
در وقع باشد و بعضی پیش از شب عروسی خوانند و بعضی همان شب و در بعضی خانه انتظار وقت هم میان
پدر داماد و عروس و دیگر اقربای طرفین رواج دارد و ساقدوش و ستقبع در شهر بسیار کم است
الطوفه که چند ار اروز ساچق بر سند جا و هندو بزرگ و کوچک همه چنین و بسیار ستم نشینند بدین رسم

و خال و مهر ادر کلان نیز بآن مسند کار بنا شد صورت ساچق این ست که سبوها را سفید کرده
منقش سازند و دران نقل که از شکر و نخود ساخته میشود و پسته و بادام و نبات پر کنند و چهار
سبو را بر یک تخت جا دهند و هر تخت را یک مرد بر میدارد و کمی و افزونی این تختها تعلق به تنگی
و فراخی دست صاحب فرزندست و همچنین تختهای آرایش که گلهای کاغذی و طبقی تراشیده
از تنش را با برگهای سبز دران تختها مرکوز کنند و درختان باردار پر از میوه چون درختان سیب
انجیر و انگور و انار و دیگر نوا که هندی از قبیل نارنگی و شریفه و غیر آن و زنان پری طلعت و مردان
ماه تمثال یعنی مثل و فرنگی و دکهنی نیز از کاغذ تراشیده همه را جدا جدا بر تختی متمکن سازند اینجا قلت
کثرت موقوف بر مقدور است و در چند خوان دیگر قند و میوه نیز گذارند و حمائلهای گل و دیگر زیور
نیز از قسم بازوبند و دست بند گلی برای عروس همراه دوست و آشنا و برادران را از قبیل [illegible]
و همیانه و زنان را در میانه و چوپاله و ڈولی بقدر لیاقت سوار کرده و کدخدا را بر فیل و بعضی موافق
رسم خاندان خود بر اسب جا داده با این تجمل نقاره زنان و نوبت نوازان داخل خانه عروس شوند
از همه لطیف تر اینکه شیخ فرید مشهور بگنج شکر که شخصی بود در هندوستان از نسل خلیفه ثانی و قبرش در
پتن نام مکانی نزدیک بملتان زیارتگاه خلق خداست و او مرید خواجه قطب الدین خلیفه و جانشین
خواجه معین الدین چشتی بود و پیر شیخ نظام الدین بداؤنی مشهور بنظام الدین اولیا سلطان
المشایخ مدفون بشاهجهان آباد و مرشد خسرو دهلوی بوده با وصف سنی که داشت چنانچه الی یومنا
هذا اولادش در پتن چهارم محرم که روز عرس اوست تماشای رقص لولیان احیای لیل نمایند
و دخل کلی در شادی مسلمانان دارد و اثنا عشریان نیز از طلبیدن شکر و پیچیدنش در کاغذ و آنرا
لوڑه بابا فرید موسوم کردن در روز ساچق همراه دیگر چیزها بخانه عروس بردن گزیر ندارند چنانکه
حال اینها چنین باشد سنیان که بدل و جان عقیده راسخ بجدش دارند در چه حساب اند اگر کسی

بخواهد کرلوره بابای فرید در شادی نباشد ممکن نیست که تشفّی بهم رسد و سببش اینکه شادی هنود و مسلمان
باختیار زنان باشد و زنان اگرچه آنچه از لوازم شادیست در شادی نمی یابند ملول برانند و بگمین
می شوند و آن شادی را مبارک نمی پندارند چون در خانهٔ سنیان از امیر تا فقیر همین رسم جاری
بود و زنان اثناعشری مذهبان نیز همین رسم را اختیار کردند حالا که در هر خانه رائج شد اگر کسی آنرا بهم
زند زنان را از بیم عدم تعیین آن تمام شب خواب نبرد و این گونه شادی را خیلی بد و نامبارک شمارند
و بعد شادی هرچه از قبیل درد سر و درد شکم و تپ و بخار و فساد در قوت باه داماد و طرفین از اولاد
یا مرگ عروس و داماد پیش آید باعث آن برهم زدن این رسم دانند نزدیک زنان هرچند باشند و
از ترک رسمیات صورت می بندد و در بعضی خانها چاه در خانه میمنت ندارد همچنین مربای و غیره
واچار نیز مدت العمر از خانه درست یا از بازار خورند در خانه درست نکنند الغرض چون بخانهٔ عروس
در آیند داماد را بر مسندی که جانب داران عروس برای او گسترده اند بنشانند و خلعت داماد که
از طرف والدین عروس برای او بیاید و این خلعت سوای آن باشد که بروز خانه نشین شدن
رخت زرد پوشیده نزدش می آید و جوره یا طعامی که از خانهٔ عروس برای داماد و زر نقد بقیمتش می آید
و شادی با آن مشروط است داخل خلعت نمایند زر مذکور از خانهٔ مفلوک هم صد روپیه می آید و الا
کار بالوف میکشد چون قاعده است که لولیان نیز همراه سواری داماد بخانهٔ عروس میروند بعد
نشستن داماد رقص شروع می شود و چون دو ساعت نجومی بران بگذرد شربت نبات
معطر بگلاب بیارند لیکن این شربت خصوصیت دارد بشیشهٔ حلبی که آن را شوب النفیس
باشند لب تقریبا اینکه این شربت را طرفداران عروس از قبیل ارباب عزت و متشخص باین جلوس
در مجلس بیارند که شیشه بدست یکی باشد و پیالهٔ کوچک چینی یا شیشه بدست دیگری بر تهالی نقره
یا از چیز دیگر و اول شربت به داماد خورانند من بعد بدیگران داماد را لازم است که بعد

شربت شکر روپیه یا کم یا یک دو اشرفی در تهالی که زیر پیاله است از دست خود بگذارد و بعضی

و یک دو روپیه یا زیاده در لگن نیز بیندازند و دیگران نیز وقت چشیدن شربت زر نقد در تهالی

بگذارند و در لگن مختار اند اگر مقدور باشد مضائقه ندارد و الا واجب نیست و اگر در تهالی بگذارند

در مجلسیان ذلیل شوند و این شربت چشیدنی نیست نه برای خوردن لکن بعضی لب به پیاله گذاشته

بردارند لیکن زر معین در تهالی بگذارند و آن نیز در این جلسه متعارف است صاحب مجلس

و شربت موافق قاعده یا از شکر می پیش آنها برند بیچاره ها ناچشیده بقدر مقدور زر نقد در تهالی

نهایند من بعد داماد بهمان شکوه و شانی که آمده بود مراجعت بخانه کند و فردای روز ساچق

یا دو سه روز بعد از آن از باعث بعض موانع شب حنابندی هست اما باید دانست این است که از

خانه عروس طرفداران نقش حنا برای داماد بیارند با این صورت که تختهای آرایش که بروز ساچق

از خانه داماد آمده همین جا می ماند چه قاعده این است که آرایش وقت مراجعت همراه داماد

بلکه شب حنابندی از خانه عروس آنجا می مانند تا شب عروسی با تجمل دیگر همراه داماد بخانه طرفین

بیارند و تا دیگر سامان از نقاره و سازهای ضروری و آتشبازی همراه برادر دیگر اقربای عروس

زن و مرد و زنان رقصنده پیش پیش میباشند لیکن پدر و مادر و برادر کلان عروس که

بمنزله پدر در سن باشد همراه حنا نمیروند بلکه بروز ساچق و شب عروسی هم در مجلس نمی نشینند

برادر کلان اگر بضرورت بنشیند چندان قباحت ندارد و پدر بهیچ صورت نمی نشیند و کسانیکه

میشنیدند از صنف هندوستان نژاد و هندوستانی پیروند لیک کلام اینکه آمدن ساچق

بخانه عروس آخر روز مقرر است و حنا را الشب می آرند و وقتش مقید باول و آخر شب نیست

بعضی ربعی از شب نمیگذرد که حنا رسانیده و شربت خورده بر میگردند و بعضی تو نیمه و در

اللیل رسانند هرگاه سه ربعی از شب باقی مانده رخصت می باشند بالجمله بعد رسیدن حنا داماد را

حرم سرا بطلبند تا خواهر زنان دست و بالیش زرین حنا سازند چون زنان دست از حنا
بستن دست باز دارند داماد را می باید که موافق دستگاه خویش زری بآنها بدهد که بهندی
نیگ خوانند از اینها هر کدام که کلان تر از عروس باشد سلامانه بشوهر خواهر میدهد و این بسیار
سهل است زیرا که همان زر که داماد بطریق نیگ باو میدهد با چند روپیه دیگر باز باو میرسد بالجمله در
حالت حنابندی بیرون در مجلس مردانه روبروی طرفداران عروس لولیان هر دو طرف صحبت
بنوبت خود می رقصند و در مجلس زنانه ڈومنی ها سرود تهنیت و سیٹھنی ها شروع میکنند و نیز شب مذکور
دران مجمع هر زنی که خواسته باشد بخشش عوضی بداماد بدهد احدی مزاحمت مجال او ندارد و مسکین
برنمیدارد و هر چه میگویند میشنود و گوا از زنان کم قدری باشد که پی رتبه تری ازو در زنان نباشد
و این زنها از قبیل کنیزان مادر عروس یا دایه زاده او و زن سبزی فروش و خاکروب که در نجابت کم
برابر میدارد و باشند چه اینها همه او را داماد خود دانسته مصدر این حرکات شوند و فرصت شان
از نشاط مادر و پدر و خواهران عروس کمی باشد چه خوبیکه بزعم خود در خانه و از زنان شب و بر کنند کنیزان یا زر خرید خود
علاقه خاص با داماد دارند زنان کرده هم در خانه [illegible] که صبح و شام سر راه داشته باشند زیرا که شوهر [illegible] جز از نجا تنها
بیرون نمیگیرد و در حرم سرای خود با رباب میشود و باغبان زن بند که بدر خانه عروس
و داماد می آورند با دیگر که سبزی ببرد [illegible] آرد ولیکن هر یک از اینها مخصوص بخانه ایست
زنهای مذکوره بخانه داماد و برای زنان متصف باین صفت بخانه عروس اند و حال دیگر زنان
مثل سقازن و غیره نیز چنین باشد هر گاه این همه قدران در بخشش آب کشیده بداماد گفتن صرفه
ندارند قیاس باید کرد که زنان بلند مرتبه بالیاقت چه بلاها که بر سر داماد نازل نمیکنند خواهر زنان
گوششش را باتیر تیز میکشند بالجمله بعد تادیه مراسم ضروری شربت بهمان وضع که جانب داران
داماد بخانه عروس خورند طرفداران داماد برای اقربای والدین عروس که همراه شان مع زنان مجلس

وارد شده باشد بیارند و زر در تهالی حاصل نموده نزد مادر داماد فرستند لیکن زن و مرد مفصل شده
مراجعت بخانه نمایند صباح آن شب عروسی بستر اندبرد مخفی نماند که واقع شدن در فصل سابق
و حنابندی رسم قدیم و هیچ گونه قباحت ندارد لیکن در شب حنا و شب عروسی شب دیگر را واسطه
نمیتوانند شد سخن کوتاه چون شب عروسی در رسد وضیع و شریف از برادران و دوستداران
از سر شام بخانه داماد و عروس جمع شوند و داماد از همان وقت بر مسند بهمان رخت زرین متشکل
شده مصروف تماشای رقص زنان شود و مقلدان نیز در حضور مجلسیان تقلید ها کنند چون یک زن
از آن رقاصان رقصنده کلالی بهم رساند متکفل این مهم که ملقب به قرساق ست با ایمای شخص سر آمد
در مجلس او را به نشستن و زن دیگر را برقص مامور نماید در این حال باید که داماد عطر و پان و شیرینی
وغیره که در ظروف نقره پیش و پس گذاشته اند بزن فارغ از رقص شده بدهد و دیگران همان رخت
آن ظروف را باز باین چیزها پر کنند تا بار دیگر بکار آید و این هنگامه تا وقتیکه داماد سوار شود بهمین
صورت باشد و در بعضی خانها رسمی ست که داماد را آخر شب سوار کنند تفصیلش اینکه اول او را
غسل داده رخت طلا دوزی که از خانه پراچه با سهره بکرایه می آید بپوشانند من بعد سهره بسر او بسته
بیاویزند پس بجا بلهای گلی بر دو دوش او زیب و زینت دهند چون ازین کار فارغ شوند موافق
رسم و آئین خاندانش بر فیل یا بر اسپ جا داده بتجمل تمام یعنی آرایش و روشنی و آتشبازی
و دیگر چیزها از قسم ساز و نوبتخانه راه خانه عروس بگیرند لیکن شرط است که فیل نشان از همه پیشتر
باشد من بعد آرایش و پشت سر آرایش تخت روان یعنی چند تخت زنان رقاص را که مالک
تختها آن را بتوسط زربفت مزین ساخته زنان را بر هر تخت می نشانند و بهیات اجتماعی که مذکور
شد بکرایه می فرستند زنان مذکوره در جلو داماد و بالای تخت استاده ترانه مبارکباد میخوانند
و اندکی درست را موافق اصول بر میدارند لیکن این زنان کولیان صاحب عزت نمی باشند

همکم قدر و الا اگر ده هزار روپیه کسی بدهد هیچ کولی بر تخت نخواهد نشست اگر از راه تفریح طبع و
خوشی اختلاطی خود بر آنچه نقض نشیند نه نشینند بپاس خاطر کسی نخواهد نشست زیرا که بر تخت نشستن زن بشیر لکه
بر خر سوار شدن مرد است و آنچه گفته شود که اگر برای تفریح طبع نشینند نه نشینند ازین سبب است که آدم بیاد آید
عمل قبیحی که از وی سر میزند در امثال و اقران ذلیل میشود و الا از مقدرات احدی گریز ندارد
ظاهر است اگر کسی بدزدی گرفتار شود و دستش بفرمان حاکم عادل ببرند در خلق خدا مانند بینی بریده
ذلت نصیب است و اگر در جنگ دست کسی بریده شود عزتش ترقی میکند همچنین بجاهای بازی کوتش
و بعضی جوانان مسخرگی پیشه که بطور خود بر خر سوار شده این طرف و آنطرف بگردانند هرگز از چشم
بینندگان نیفتند غیر از ینکه بزرگان نفرین شان کنند بالجمله سوای نوبت سازهای دیگر نیز همراه
آرایش باشد و روشن چوکی پیش اسپ داماد یا فیلش نوازند روشن چوکی عبارت از دو نقاره
کوچک گلی باشد که آن را بدست نوازند نه بچوب و آواز آن با صداهای مزمار رنگین تر سازند تا صدا
که ساز نوازان مذکور پیش پیش پدر و دیگر بزرگان داماد بشرطی که بازاری باشند پیاده پیش پیش
اسپ داماد راه روند و این جماعت از قبیل هندوان نزار و هراف کم مایه و مسلمانان علاقه بند
و غیر آن باشند تا روشن چوکی نوازان مزمار نواخته روی خود را بطرف اینها بگردانند و
کرده اهتمام در نواختن ساز بکار برند و تا وقتیکه پدر داماد یا دیگر رفقای او چیزی ندهند قدم
از انجا بر ندارند بعضی بازاریان چهار پنج پیسه باید نسبت توقع بهای این مقدار نقره که بصورت روپیه تحفه
میشود و انعام کنند و اگر زیاده ازین بدهند نقصان کلی بحال شان راه یابد چه آن مرد کها تحفه طعام
سی باشند و ده قدم راه نرفته تا بخانه عروس همین معامله در پیش میکنند پس اگر یک روپیه داده شود
تا بخانه رسیدن را از رها می باید این رسم مسلمانان رذیل و هندوان شریف باشد
لیکن نه هندوان ملازم امرا و وزرا و سلاطین بلکه بعضی صاحبان مقتدر نیز ازین بلیه معصوم

این عبارت از جمله مشترفه بود آمده همچنان احوال نخستین انیست دیگر اختصاص سواری اسپ و
فیل همه دنبال داماد باشند وسوای مهمانان برادران یکی از براتیان در رفتن مستعد بر داماد [illegible]
چون بدر عروس رسند در بعضی خانها در روی داماد ببندند تا وقتیکه دهکانا که رسم راجپوتان مذکور
شده نگیرند نکشایند بالجمله پس از دادن این زر یا وعده عطا داماد را بر مسند نشانند و رقص شروع
شود و بعد ازین اگر پیش از شب عروسی صیغه نکاح بعمل آمده باشد داماد را در حرم سرا طلب کنند و ا
نکاح و همین شربت که در ساچق مذکور شد یکبار دیگر در شب عروسی بعد نکاح هم برسم خورانند و اگر
تقدیم صیغه بعمل آمده دوبار دیگر اتفاق یعنی یک روز در ساچق و یکبار در شب عروسی حاصل
اینکه اگر صیغه پیش از شب عروسی صورت بندد سه بار شربت خورانیده شود والا دو بار در این
یا دو بار بحجت تعالی بیدار گردد تعجب تقریر چون داماد در مجلس زنان رود در رسومی چند بکار برند که اظهار آن
در مردان باعث خجالت داماد شود با داماد چهارده ساله مضائقه ندارد و زیاده ازین رسوائی است اگر
مرد صاحب ریش و سبل را جامه زربافت بروز عروسی و حمائل گلها پوشیدن و سهره آویختن هم زیبنده
شدن است این هم همچنان داماد صغیر السن امر و منزیید لیکن رسوائی در زنان ازین چیز بیست حلا
اینکه شادی باین طریق مناسب حال امر دست و صاحب ریش و سبل را به از نکاح چیز دیگر نیست یکی از
رسمها این است که در بعضی خانها لجام در دهن داماد کرده عنان بدست عروس دهند و اکثر مثل
اسپ ایستاده شود و زین بر پشتش نهند و عروس را بر آن سوار کنند تا بطرفی که عنان بگرداند
داماد نیز بگردد و علت غائی این حرکت اتحاد داماد با عروس است یعنی مدة العمر مانند اسپ که راکب سوار
همیشه باشد داماد مطیع فرمان عروس باشد و این رسوم گاهی تا صبح تمام شود و گاهی یکپاس روز
بکشند پس طشتی ماهی مشتمل بر نخش عرضی بداماد و دو دست بدر و مادر پیش شروع بکنند داماد بیرون آید و عروس
را بر پالکی با خلاف غذر لفت یا ساده نشانیده مراجعت بجهان تجمل شبینه سوای آتشبازی که تجمل [illegible]

بلکه جهیز اعضاء بران نمایند جهیز موقوف بر دستگاه پدر عروس است بعضی یک فیل یا دو فیل با هودج
نقره و از یک اسپ تا چهار و پنج اسپ با ساز و زین نقره و طلا و چند شتر پر از اقمشه نفیسه و ظروف
سیمین و آفتابه و لگن و سینی‌های نقره بر سر مزدوران و تعداد لگن پر از اطعمه نادره و جهیز که از نقره
یا طلا می‌باشد تا بیشتر پیش سپاهیان و پالکی عروس که پشت سر آن اسپ است روان کنند و جهیز از زن با هم
می‌باشد لیکن با دست رسم کشاده ولی پدر زن تعلق دارد و این رسم در جمیع ساکنان [illegible]
چه هندو چه مسلمان هر کس بقدر مقدور جهیز پیدا و میدهد الا فرقه [illegible] و مسلمانان [illegible] جهیز را باید
[illegible] هندو و ساحق بخانه عروس نمی آرند در نکاح و شب عروسی و ختنه بندی لیکن [illegible]
خورانیدن زر هم از مجلسیان نمی‌گیرند چه اینها از فرط غیرت این کارها را مکروه دانند [illegible]
شادی لک و دو لک هر چه میسر شود نقد و جنس پیدا و رسانند لیکن جهیز همراه داماد کردن تا بکار
در نگذران چه بکار تماشائیان از بالای بام ما نگاه روان کنند خلاف غیرت تصور کنند و زر گرفتن
در شربت خورانیدن نظر باینکه بعضی مجلسیان نادار خجل خواهند شد یا مفلس با آنها [illegible]
که بقرض گرفته اند خواهد رسید از افعال قبیحه پندارند گو در اصل مذموم نباشد و با اینهمه خود و [illegible]
دیگران زرها بمصرف رسانند و نیز در زمانه پیش از این رسم اهل فرقه در مسلمانان بود که اگر داماد
یکی از اینها چندی پیش از صیغه نکاح تا یکسال یا زیاده شب عروسی تا رسیده کشته شدند یا [illegible]
یا بمرض گرفتار شده می‌مرد دختر لباس بیوگان پوشیده بسر می‌برد لیکن حالا این قیدها [illegible]
نکاح البته مثل دیگر مسلمانان در اینها یافته میشود و پیش از نکاح عقد دختر بستن باشد [illegible]
نیز روا باشد بعضی مسلمانان خود بسر خود رای الی یومنا هذا این را محمود شمارند گویند
نام و ما و بر کسی گذاشتن و باز دختر را بدست دیگری سپردن از غیرت بعید است اینها
غیرت هم از قبیل ریش تراشیدن است زیرا که اگر مرید دو دست از ریش تراشیدن بر [illegible]

وهمین عمل را موجب مزید آبرو در چشمان دانند آلی صل چون عروس و داماد بر یک فرش
بخوابند و چیزی بعمل آید زنان ترانهٔ تهنیت با ساز سرودن آغاز کنند و چادر خون آلوده
که زن و شوهر بران بخوابند بخانهٔ عروس برود تا زنان برادری و همسایه تماشا کنند
و شبی که داماد و عروس را بکنار گرفته بگشتی اولین پرداز و نیز زنان عقب پرده استاده شوند
و چادر پرده را انگاشته حال هر دو را الغور ببینند از همین سبب است که بعضی شرمگین طبعان که روز
مذکور کاری نکنند و مورد طعن زن و مرد شوند الملخص بعد رفتن چادر خون آلود بخانهٔ مادر
عروس پنجیری درست کرده جای تقسیم نمایند پنجیری با بای فارسی مفتوح و نون مخفی
و جیم تازی و یای معروف و رای بی نقطه و یای معروف تخم خربوزه با شکر و روغن بریان
شده یا از سپید و شکر سازند این شادی نزد پدر و مادر داماد و عروس زیاده از شادی او
و حق بجانب آنهاست زیرا که اگر درین مقام طالع داماد بخوابد و کاری نکند تمام شادی
مبدل بانده گردد و اگر از اول دران چیزها قصور و فتور راه یابد و این شادی لظهور آید
همه غم و غصه که از توقع قصور دران بخاطر راه یافته از دل بدر رود و چون چهار روز
عروسی بگذرد عروس با شوهر بخانهٔ پدر و مادر خود رود و پس زنان هر دو قبیله در آنجا
فراهم آیند و از فور نشاط آبهای زرد بر همدگر پاشیده رخسارها رنگین کنند من بعد آن
زیور سگلی که با چند سبد پر از البقول مثل بادنجان و شلغم و چیزهای دیگر از قبیل و انار
قصیلی چون خربوزه و هندوانه و هرچه غیر ازینها متعلق بآن ایام باشد از خانهٔ داماد در
عروس و داماد پوشانند دو طرف تا اینها زن و مرد متفق شده همین اشعار لقول را ابدا او
زنان قبیله آتش زنند و از ان طرف هم بر اینها اندازند داماد نیز بقوت تمام همه را اسیر زند
این مجلس چون در حرم سرا میانه زنهاست سوای بچها که برادران کوچک عروس باشند

یا قدری کلان دیگری درانجا از قسم مرد بازی یا بدو سوای ابقول و اثمار یا چوب گل چوبها
باریک منقش زرد و زرد و سیاه و سرخ و کوهای قماشی پر از زینت بجنگند لیکن وای بر زنان که
کار ضروری ناکرده این روز نصیبش شود زیرا که بیچاره را از زنان بضربت تیغ لیام میکشند
و درین بازیچه حیثی مضرتی چند از قبیل افتادن زنان و اطفال و ورم کردن رو باتفاق
افتد و در اواخر غیه چشمها نیز کور شود و زنان اثنا عشری مذهب اهم در هند از صحبت زنان سنی
مذهب و مباحث نافهمی و بیخبری طعام نذر بعض اکابر صوفیه می پزند و آنها را از جمله اولیا
و مشکلکشایان دانند مثل سید جلال بخاری که مردی بود از نسل جعفر کذاب پسر امام زمان
علی نقی علیه السلام نام پدرش سید ابو المؤید بود در خانواده سهروردی بیعت از شیخ بهاء الدین
زکریای ملتانی مرید شیخ شهاب الدین سهروردی داشت و مخدوم جهانیان جهانگرد نوه
پسری او بود و زنان برای سلامت اطفال برنج پخته در ظرفهای گلی پر کنند و ماست و شکر
بران ریخته بمسلمانان شریف و غیر شریف خورانند و گاو نذر سید احمد کبیر که مرقدش در ملک
راجپوتان بالای کوه واقع شده ذبح کرده کباب گوشت او را خود خورند و بدیگران نیز بخورانند
و بقیه گوشت را باز بفقرا ابدالان که مرید او گفته شوند ببرند و ابدالان وقت ذبح شدن
گاو مذکور زغال سیاه روشن کنند چون خوب سرخ شوند برهنه شده بالای آن انبار
زغال بالغلطند تا آتش خاموش شود و آسیبی ببدن شان نرسد از ین جهت مردان
اثنا عشری بمعرفت محروم از علم دین بی بهره از عقل دور اندیش اعتراف بکمال اولیا نمایند
درین صورت زنان بیچاره هر قدر که عقیده داشته باشند معذور اند بعضی بزرگان این عمل را
شعبده یا سحر ابدالان دانند و بعضی از کرامتهای صاحب نذر و نهایتی از اثبات ای علم مشق
ابدال بچگان بغلطیدن بر سر آتش و خاموش نمودن آن تا بدن نچسپیده و بعضی گمان برند

گروهی برای بریدن بالیده آماده این کار شوند و برخی درین خیال که چشمان بینندگان را
بپوشانند این همه ظنون عقیده هیچ ست اصل چابکی و چالاکی ست من بچشم خود شخصی را
دیدم که زغال سرخ را از آتش جدا کرده در موسم تابستان گاهی ازین دست بآن دست
و گاهی از آن دست باین دست نقل داده راه طی کرد تا زغال سرد شد و آفتی بدستش
نرسید و این ابدالان ملقب باین لقب بطور خود شده اند این نیست که اکابر فرقه صوفیه بآن
آشنا و در تمام خانواده یک کس بهم رسد و اینها از طفل شیرخواره تا پیر نود ساله بهمین لقب مشهور اند
پس آنجا ابدال نام مرتبه باشد و اینجا نام گروهی باعتقاد این سفیهان منصب غوث نام
نامی سرور انبیا صلعم تجویز چهل ابدال که یکی از انها سید احمد کبیر باشد قرار یافته مجملا این مجلس
درین مقام بس ست و تفصیلش طول دارد و تعزیه را سوای موالیان اهل بیت علیهم السلام
که بعضی از سنیان مشهور اند کسی نمیکرد و سنیان نیز در مجالس رفته روضه و خطبه و مرثیه بزبان
فارسی و مرثیه هندی بشنوند و گریه کنند لیکن خود تعزیه دار نیستند اینجا ذکر اشراف سنیان
و الا اراذل ایشان همه تعزیه دار اند بسر هر دکان در محرم تعزیه یافته میشود و تعزیه دار
این هر دو هم چنین شکل تعزیه داری شده اند و آن ستم که برای غرور در امثال تابوتی در دست نهاده
بجنگ جبال از اهل سنت هم که او دلاور اشراف اند از راه تمرد و غرور جدا فی برای جنگ کردن
سر روز عشره یا دیگر تعزیه داران در راه رفتن و تاثیر صحبت اراذل در قمار خانه یا در نیکر
ازین قبیل و از سبب فرمان برداری پدر بنای تعزیه در خانه خود گذارند و هر کس که برای
زیارت میرود انرا زیارتش ملحوظ هم برای ما باید بگمان این هر دو هم شخص زائر را افغی نیست
چون در اثنا عشری پیراهن رخت سیاه و سبز در محرم و طفلی اهل احتیاط لباس کبود
هم میپوشند سنیان با اطفال رخت سبز و ریسمانهای سبز و سرخ بر میپوشانند و اطفال را نیز

می پوشند و برای اظهار غلبهٔ فرقهٔ امامیه در محبت ائمه علیهم السلام تا ده روز ترک لحم نیز نمایند
و بیشتری بر روغن شور رند و شب عاشورا از زیارت چهل منبر روند و بعضی بر یک رشته به نیت حصول
مطلب بربندند چراکه این مذهبها نیز از اعتقاد رواج یافتن این رسم در هند بزیارت چهل منبر
روند و دستار خوان نذر امیرالمومنین علیه السلام گستردن و چیدن اطعمه بر آن در مکانی
و بقصد تشریف آوردن آنجناب و چشیدن بعضی طعامها از آن او وقت معین که با
شان مقرر است بودن و بعد از آن بر طعامها نشان دست مبارک جستن و فاتحه بر اطعمه نذر
تور اینها و اولاد شان بود حالا در موالیان ائمه علیهم السلام که اولاد ایرانیان هستند
نیز رواج دارد و تعزیه مصطلح اینها که عبارت از ضریح و صندوق و دیگر چیزها ازین قبیل است
رنگ برنگ میباشد در لکهنو از فضل الهی هندوان تعزیه دار و مرثیه گو و مرثیه خوان اند سنیان
خود مسلمان اند از نیجه میشود که در بعضی چیزها خلاف با اثنا عشریان دارند بالجمله نزد شیعه
جهال مذهب مخالف به از علمای مذهب خود اند و علمای مذهب اثنا عشری بدرجها بهتر از جهال
این مذهب تمام شد رسم شهریان چه شیعه و چه سنی حالا شروع کنم بذکر باشندگان قصبات
و قری لیکن پیش از بیان مطلب صورت چند لفظ هندی که پیشتر مذکور شده بر صفحهٔ اعلان
مے نگارم توڑه با بای فارسی مضموم و واو خفیف بتلفظ در نیامده و رای بی نقطهٔ ثقیل مفتوح
و های هوز ساکن کاغذی را گویند که دوائی یا حلوائی خشکی یا چیز دیگر در ان پیچیده چنانچه در توڑه
فرید گنج شکر پیچیده میشود و جوڑه با جیم تازی و واو مجهول و رای ثقیل مفتوح بی نقطه
و های هوز ساکن دو چیز یک جا شده بالضرورت و نر و ماده جانوران هم در ان داخل
است و سوای این بر رخت پوشیدنی هم اطلاق یابد و در مقام شادی مراد قائل این
و تمالی با تای قرشت متحد با های هوز و الف و لام و یای معروف ظرفی باشد از نقره یا

وغیر آن بصورت خوانچه کوچک لیکن کنارهایش اندکی بلند باشد و تهینگ با نون و یای
مجهول و کاف فارسی ساکن بر وزن بهیک ازدا زن و داماد بروز حنابندی خود بخوانند
زن و تر و شن چوکی لفظی ست مرکب از دو چیز تر و شن یعنی صاحب لوز و چوکی با جیم
فارسی مفتوح و واو و کاف تازی و یای معروف و سهره با سین بی نقطه مکسور و یای
هوز ساکن و رای بی نقطه مفتوح و یای هوز ساکن انچه در شب عروسی بسر داماد آویزند
دیگر مخفی نماند که بعضی افاغنه را نیز قرابت با مرزا و خواجه و سید بتسلسل شده و از اتفاق
افتند و از صحبت اهل گرا از نقصی که دارند بیرون آیند و الا زبان و وضع افغان و نشست
و برخاست او درست شدن خیلی مشکل ست در هر شهر که باشند شناخته شوند نفاست طبع
در اینها جبلی نیست کسبی ست الا تهور و جلادت در اصل خلقت دارند تا مردو زین فرقه بسیار
کم ست باندکه چیزی شنیده شده بکشتن و خون برخیزند برای همین در اینها آدم مصاحبت
پیشه قابل مجالس کمتر بهم رسد بخلاف فرق دیگر و میان شیخ و افغان هم در شهر قرابت واقع نمیشود
و بهر حیله فرق ثالثه شهری از جهت مغلوب الغضبی زن و مرد افغان را شریک حال خود نشمارند
شیخان را نیز بعلت خساست نفس و بخل در مصارف و خوردن طعامهای شکم پر کن امثال
خود تصور نکنند و نزد شیخان قرابت بیا بزاریان هم مثل عطار و علاقه بند و حکاک مضایقه
ندارد بالجمله در مسلمانان بازاری عطار از همه شریف تر ست با شرفا هم برابری نتواند نشست
و بمقدور رای خود دولتمندان تعظیم او نیز بعمل آرند من بعد جوهری و علاقه بند و صحاف و بزاز
مسلمان در هند وجود ندارد و بعد از اینها حلوائی و صباغ لیکن اینها لیاقت نشستن در
مجالس شرفا ندارند باقی قصاب و غیره شهری خردست و صد اوزده دگر حرفه اهل همه مساوی المرتبه اند
آمدم بر ذکر نوکری پیشگان پیادگان که کار شان محافظت خانه امرا و رفتن در رکاب آقا

وقت سوار شدنش و نگهبانی بعض اشیا نیز بعهدهٔ شان مفوض باشد از شاگرد پیشه بیشتر
اند گو آنها در رخت پوشیدن و طعام خوردن متفوق بر اینها باشند و در شاگرد پیشه
خدمتگاران نیز بر دیگران در عزت بیجر بند و چوبداران با اینها تفاوت نوزده و بیست
دارند و فراشان از هر دو کمتر این معامله در حیثیت است شاید که در نسب خدمتگاران و
فراشان نیز بر چوبداران مرجح باشند زیرا که چوبداران بیشتر خواه هندو و خواه مسلمان
از فرقهٔ خاص موسوم بکلال اند که نزد هندوان و مسلمانان کم شخصیت اند و خدمتگار
و فراش بودن از نجیب زاده متصور است بسا باشد که شرفازاده ها در عالم ناکامی بودن و
پیش آمدن افلاس خدمتگاری و فراشی قبول کنند پس درین گروه جا بجا یکه ده رذیل
اند و شریف هم از روی نسب بهم سند گو حسباً هم مساوی اند زیرا که خدمتگار را کسی همراه
خود در یک ظرف طعام نمی خورد اند فرض کردم که بعضی خدمتگاران اشخاص عمده با شرفا
همراه نشینند و چیز هم بخورند لیکن حال شان همه جا چنین نباشد ظاهرست که هرگاه خدمتگار
پیش همسر آقای خود خواهد رفت حکم نشستن نخواهد یافت پس چیز خوردن بر مائده کجا و شخص
شریف با لباس کهنه سوای بادشاه و بادشاه زادها و وزرا و امرای جلیل الشان مساوی
القدر با وزرا هر جا که خواهد رفت خواهد نشست و طعام نیز بر نطع خواهد خورد و دلاک از روی
حسب و نسب هر دو ذلیل است حسابش خود همین قدر است که اگر در صناعت خود کامل بود
در مرتبه برابر خدمتگاران پیش آقا خواهد بود چه نشستن در مجلس و طعام بر نطع آقا خوردن
نمی تواند این حال حال دلاک نوکری پیشه ملازم امراست زیاده ازین حسب برای او
نمی تواند بود و حال نسب ظاهرست زیرا که اصل این فرقه حجامین است که کوچه بکوچه میگردند و سر
سر می تراشند و نانی میخورند و بعضی ازین فرقه که دکاندار و حجام شده اند آنها داخل

بازار باشند بعضی هندوان و مسلمانان اینها را حکیم صاحب گویند و بعضی جا بر قطع امیری
باشند طعام هم تجویز نمایند لیکن باز هم در صف اشراف نمی توان شمرد ازین جهت که قرابت‌شان
با امثال خود منقطع نمی تواند شد و رفتن بخانه امرا بسبب الطلب بطور ورقی اتفاق افتد برای
علاج زخمی یا دانه اگرشان خوردن در مجمع اشراف نشستن هم در مجلس عمائد حاصل شد
مفید شرافت غیر ازین نیست که از بعضی برادران کوچه گرد نوکری پیشه خود با عزت تر اند
اگر اینقدر صبر جز بشتر فارو زمی شود که بی الطلب بخانه اغنیا روند طرز ملاقات اغنیا با اینها مطبوع
دیگرست و باورچیان هم بر تبه خدمتگاران شمرده شوند گو درین فرقه هم احتمال شرافت نسب
گنجایش دارد زیرا که اکثر امیرزاده ها و شریف زاده ها در صحبت طباخان طریق طبخ بعض اطعمه
یاد گیرند و از سبب انقلاب دوره فلکی در حالت افلاس نوکری باین صناعت اختیار نمایند
و در قصه رفته چون در رشته‌ها عزت نباشد با هم پیشگان خود معاشرت و قرابت پیش گیرند ابتدا ایشان
انیست که یک باورچی مالدار که از دولت امیر الامرای مذکور پولی جمع کرده اراده تزویج دختر
یکدام شریف زاده می نماید چون شریف رذیل الطبع که دخترش از حد هجده در گذشته دیگر پیدا نشود
مجبور این باورچی که میر مظفر علی یا میر شرف الدین حسین نوعا نام دارد و پسرش میر حیدر علی
طبع چیزی دو مثقال برای واسطه نموده آن دختر را بحبالهٔ نکاح نجیب زاده بی پدری در می آرد
بعد ازین دختر دیگر را همین طباخ متمول به پسر باورچی دیگر سید بچه که از چهار ده پشت
خدمت اوجاق و دیگ میکند چون پس از انصرام پذیرفتن این مهم تا آنکه ازین نشستن از دواج آنها
و آمد و رفت از هر دو طرف در مجلس تهنیت و تعزیت ضروری درین صورت بعد چندی از زنان
مستند دختر این خواهر پسر آن خواهر و دختر آن خواهر پسر این خواهر از جدا شدن ممکن نیست
اگر چه ملازمت باین صناعت قاطع قرابت با شرفا ست لیکن باین قرابت نسبت هم بجا

که زبانش زبان شهریان و رفتارش رفتار شهریان و لباسش لباس شهریان و غذایش
غذای شهریان باشد والا هیچ عیبی در آدمی بدتر ازین نیست که او را دهقان گویند و دهقان
همان است که در ده و قصبه سکونت دارد پس کسیکه در میان اینها فصیح الکلام و خوش وضع است
و خوش اختلاط است تتبع اهل شهر است او نیز در دل برگفتار و رفتار و دستار برادران
خود میخندد لیکن نظاهر در شهریان زبان بحر آن جماعت وا نکند و هیچ نمیگوید مثل بعضی
سنیان که با وجود اعتراف بخطاهای حضرت معاویه در دل بظاهر او را حضرت معاویه گویند
تا در رفض و در عالم اختلاط قدم از حد خود بیرون نگذارند الملخص در قصبات قرابت شیخ
و سید با اتباع عرب و تقلید اصحاب رسول صلی الله علیه و آله وسلم اتفاق افتد گو در ایران هم
کسانیکه با مردم هندی آشنا را از باعث آقا و میرزا گفته شدن و ولایت زا بودن شان مغل
گوئیم در اصل شیخ بوده اند لیکن در هندوستان میانه شرفای قصبات شیخی مقید بلفظ
شیخ و سیادت مقید بلفظ میر است سید را درینجا میرزا نگویند و شیخ را نیز میرزا کسی نمیگوید و میرزا
و افغان اگر سر از فلک هفتم بگذرانند قرابت با شیخ و سید امکان ندارد هر چند در شهر باهم
قرابت مغل با شیخ و مغل اتفاقی است لیکن در قصبات اتفاقی هم نیست و مزارعان بتحقیق
از صنف اشراف بیرون اند اینها را شرفای قصبات هم بمنزلهٔ خدمتگار یتیم میدانند و انچه
از نقصان عفت در زنان شهر نقل کنند ازین جهت است که در شهر مجمع هزار گونه آدمیان باشد
و کسی بحال کسی مزاحمت ندارد بخلاف قصبات که در هر قصبه میر ذات مفتری و اصیل است
و زن بحاله فاحشه اگر از جای دیگر وارد شود در تمام قصبه مرد و زن وضیع و شریف گردد و همه
بر اخراج او از قصبهٔ خود قادر باشند و هرگز بدر خانهٔ شریفان راه نیابد و در شهر کسی بر اخراج
چنین مرد و زن قدرت دارد نه اینکه بخانه ها راه نیابد اگر زید بخانهٔ خود راه نشنید عمر بخانهٔ

رسید راه میدهد در قصبات چون بیشتر شرفا باهم صله رحم واقع شده اند یکی بر زن دیگری اختیار
نمی تواند کرد زیرا که آن اثر العبد بهتان افترا است که کسی بر خاله و عمه و خواهر خود بکند و نیز
لباس و طعام و اختلاط زنان که باهدگر در شهر هست در قصبات کجاست و بیشتر در شهر زنان
از سبب متمول پدر و مادر ایشان و شوکت و شور و جلادت برادران محکوم شوهران نباشند
و هم بعضی زنان از فیض صحبت زنان کشاهره که نوکری در خانه امرا دارند امیدوار فوائد بوده
بخانه همسایه کم رآسی و اکنند و در بعضی خانها لولیان نیز رابطه بهم رسانند و بعضی امیرزاده ها و شرفا
شراب هم با زنان خورند و بیشتر در خانه اغنیا اولاد جاریه باشند این همه هیات مجموعی باعث
فساد چند در چند شود و در بعضی جا زنان صاحب عفت اند و مفتریان به بدعصمتی شهرت میدهند
و در بعض جا واقع میشود پیرزنی وارد شده صاحب خانه را که در حسن و جمال عدیم المثال است در ابتدا اظهار
ضعف و بیچارگی نموده برخود مهربان سازد و آخرها بذکر وجاهت جوانی از امیرزاده ها موجب اظهار
عشق او برین بیچاره فریبی در کارش کند درین صورت اگر آن زن از خاندان عفت نژاد
خود هم عفیفه است و از حرف عجوزه برآشفت بیش ازین نیست که او را از خانه بیرون کرده و دو بار
راه بمجلس خود ندهد و بخلاف قصبات که اگر چنین زن در خانه کدام شریفی وارد میشود صاحبخانه
بر حالش وقوفی یافته هما نوقت خونش طعمه تیغ میسازد و جمیع برادران بر و آفرین میکنند بلکه
آمدن چنین زن در خانه شرفا بر همین امتناع است و در شهر اگر کسی از غیرت خون کسی بریزد دیگران
خانه اش با آدم کوتوال از دور نشان دهند و افترای بزرگش اضافه نمایند و خوردن اغذیه
لذیذه و پوشیدن رختهای رنگ برنگ و شب و روز مصروف آرایش بودن باعث شور
بر مساحقت و از مساحقت بهم صحبتی مردان رسد و محکوم نبودن زن شوهر را نیز هیچ این فساد
چه هرگاه انسان تابع فرمان کسی نیست مرد باشد یا زن هرچه خواهد کرد و با قتضای طبیعت

خواهد کرد و صحبت هم تاثیر کلی دارد و آمدن لولیان در خانهٔ شرفا البته انجام بدی دارد چه عجب
که آن سبب بسیار زنان عفیفه را نیز بدروغ نزد مردان بدنام کنند یا خوش بیانی و نفاست طبع
را اندازد و ادا و سراپای او پیش کس و ناکس بر زبان آرند این رسوائی زیاده ازان رسوائیست
و نیز بعضی خالها دختر خواهرزاد و بعضی عمها دختر برادرزاد را بدست طالبان رسانیده پولی در عوض
برای خود تحصیل کنند و در بعضی مقامات مادران دختران خود را بامید زر نقد در دل شبها نزد یاران
تیز رسگے یا حیلهٔ دیگر در کنار عشاق بخواباند لیکن اینگونه زنها در ان بیشتر لولی و کنیز باشند و
گاه باشد که مشایخ شهر و جلائل شان دست طالب مطلوب بگیرند یعنی هر دو را مرید خود کرده و برادر
و خواهر دینی را بروز عرس جد امجد خود بخانه آورده حجرهٔ عبادتخانهٔ حضرت مقرب درگاه آدرا رشک
عیش محل شاهانه فرمایند و در شاهجهان آباد در روز عرس بزرگان مشکل هزار کس آسان میشیند
و در بعضی جا بهتان مفتری کار خود را میکنند و رفتن زنان برای نوکری هم مفضی بشوهران
و پدران و برادران باشد اینگونه زنان از قسم هواری و اهل کشمیر اند المختصر شهر بمنزلهٔ دریا و
قصبه بمثابهٔ چاه باشد یعنی دریا اگرچه بسیار خس و خاشاک بیشمار دارد و گوهرهای ابریز و لؤلؤ دارد و در چاه اگر سوای آب خالص شیرین
چیزی دیگر هم نداشته باشد از کار رود و نیز چاه را اگر موش مرده یا جانوری دیگر سوای آن هرگاه در ان بیفتد نجس تواند شد و در دریا
اگر صد هزار جانور در ان بمیرد پاکست خلاصه اینکه طریق و آئین بعضی شرفا که در شهر اند برای
دیگران تعلیم ست اهل قصبه هم اگرچندی بهمسایگی شان بسر برند چه عجب که اقرار باهلیت شرافت
و رجال و عفت و پاکدامنی زنان زیاده ازان نمایند که برجال و نسای قصبه لیکن علی العموم
کلام این صاحبان بقرون بصدق قریب ست ملخص اینکه اهل قصبات را قرابت بشهریان چه معنی دارد
که سوای چند قصبه که از قدیم با اهل آن رابطه و پیوند ست با ساکنان قصبهٔ دیگر نکنند بلکه در
قصبه شهر و هم قرابت مخصوص ببعضی محله هاست سوای آن محلات با محلهٔ دیگر سر و کار ندارند گو

باشندگان آن محله در تشخص کم از اینها نباشند و ایشان غیر پدر نداران دختر بیوه بشوهر دوم مثل
هندوستان نزایان شهر باش و بنا لگیر مینند و ان شریف النسب بلند حسب اند و خاله خاتون و عمه
خاتون و زن برادر بزرگ را بجای مادر دانند اینها هرگز از برادرزاده و خواهرزاده و برادر شوهر
رو نمی پوشند نکاح با اینها بعد فوت شوهرشان در قصبات هم مانند شهریان داخل هزار گونه
رسوائی و در رسیاهای ست و زن برادر کوچک را بجای دختر تصور کنند و نکاح با او بعد وفات شوهر
در شریعت خود حرام شناسند شریعت ایشان مراد از اتفاق امثال و اقران بر اجرای رسمی
تا اینجا میانه شهریان و اهل قصبه خلافی در قیع نیست و آنچه در ان مخالفت هم گر اختیار نموده اند
چند چیز است از انجمله یکی اینست که در بعضی قصبه ها زن برادر خورد را از برادر کلان شوهر و دیگر
زن برادر کلان از برادر خورد شوهر پرده ندارد و بلکه بجای فرزند خود و عکس میدانند و زن پسر عم شوهر
پیوسته از پدر شوهر پنهان میکند این رسم رسم هندوستان ست و جدا بر همنان کشمیر که از
سبب قرب آن خطه بهشت نشان بولایت تتبع اهل اسلام در بعضی رسوم روادارند مسلمانان شهر
این رسم را نمی پسندند نیز در جهان زن و شوهر بحضور پدر و مادر و برادر کلان و دیگر بزرگان
هم گهی یکجا طعام خوردن و حرف زدن مثل هندوان جایز نشمارند و صدای زنان نیز بیرون
نمی آید این رسم خلاف بعضی شهریان و هندوان ست و در بعضی قصبات تمام روز از کنیزان کار
گیرند و شب متعرض حال شان نشوند هم بعد فارغ شدن از کار منزل می آیا هر جا که خواهند میروند
و در کنار هر کسی که دل خواهد شب بخوابند این رسم خیلی مکروه و در جمیع شهریان مفقود ست زیرا که اگر
آدم مفلوک ناچار که ما در رسش بضرورت ملازمت زنان امرا اختیار میکند احدی بیرون در اهم آمدن
کنیز رو افتی [illegible] ره رفتن باطرف بعضی صاحبان که در قصبه این اهتمام بکار نمیرود از شهریان
تعلیم گرفته اند مثل هندوان ملازمت بیشتر سلاطین و امرا که پرده از زنان از مسلمانان آموخته

ظاهرست که اگرچه پرده در هندوان رسم قدیم بودی زنان سرداران دکن با وصف تقید در
پرده در میدان روبروی هزار کس و در بازار شهر و لشکر اسپها را جولان میدادند زن هشتاد
ساله و دختر چهارده ساله درین فرقه یک حال دارند کیست که در لشکر مرهته زنان سرداران
را ندیده است و از بازاریان احدی نخواهد بود که بتقریبی پیش آنها نرفته و با آنها حرف نزده باشد
در قصبات سنیان از حماقت و بیخبری تعزیه دارا مانند لیکن نه جمیع سنیان را اینحال
باشد بیشتر چنین اند و کمتر خلاف این و در هر قصبه قبر صوفی هست که او را ملقب بمخدوم صاحب ساخته
والی آن ولایت دانند یعنی آبادی آن قصبه را از یمن قدمش شمارند و دفتر دفتر خوارق عادات
در محافل و مجالس نقل کنند شصت سال پیش ازین یا کم یا زیاده پیر اشرف نامی بود از باشندگان
سلون سلون باسین بی نقطه و لام هر دو مفتوح و واو ساکن و نون در آخر بعضی او را سید
دانند و گویند که او چون جانشین جد مادری خود و تبنای او بود ازین سبب خود را شیخ ظاهر
میکرد و اقرار بسیادت نداشت و بعضها درین اعتقاد مصر دارند و پاره بر آنند که ربطی بسیادت
نداشت شیخ بود و لیکن شیعیان سیادتش از عقل معذور اند بعبث آن مسلمان بیچاره را بدنام
میکنند و میدانند که خارج النسب صور و طعن و تشنیع می باشد بهرکیف شیخ باشد یا سید مرد
بود از مشاهیر فقرای چشتیه بعضی مریدانش طوطیها خریده و نامش بآنها یاد داده در جنگل سلون
سر دادند تا هر یک بر سر شاخ درختی نشسته پیر اشرف پیر اشرف مکرر ورد زبان داشته
باشد تا مسافرانی که ازان جنگل بگذرند یا زیر درختی بنشینند یا بخواهند معترف فضل او
شوند و حرف زدن طوطیان بنامش از کرامتهای باهره اش پندارند یعنی این اعتقاد
در دل سامعان متمکن شود که این جانوران از اصل فطرت باین تکلم مشرف شده اند زهی الا
وقتی کرامت این هرکه وحش و طیر اسم مبارکش بر زبان دارند حالا هم بعضی سفها از

مویدانش انجام کار نابینا شنیده بهمین شغل خود را تشخیص می سازند لیکن او بذات خود
دانا دستین بود گمان میرود که مریدان با بپای او این کار نمیکردند و در بعضی تعصبات
رسمی ست که زنان اراذل بروز عاشورا خود را بلباس نوآراسته همراه تعزیه داران بیرون
شهر روند و وقت دفن کردن ضریح مبارک و تابوت که از کاغذ ساخته میشود دست در
گردن همدگر کرده زار زار بگریند این تزئین در بعضی قری خصوصیت بزنان اراذل دارد
و در بعض قری و قصبات مرد و زن از شرفا هم تبدیل رخت و شانه کشیدن در موی
سر و ریش و سبیل پردازند و در ملک بنگاله هندوان هم ماتم دار امام علیه السلام اند گمان
شان این که ملک را جناب اقدس الهی برسول خود عطا کرده بود تا بجهیز حضرت خاتون جنت
به امیر المومنین علیه السلام داد لهذا دستار بسر نپیچند زیرا که در هندوان اهل ماتم خیلی
دستار و کلاه بر سر نمیکنند چنانچه پیش ازین بقلم سپرده شد و سینه زنی بنگالیان بطور
دیگر مسلمانان نیست اینها مقلد هندو زنان در وقت سر و سینه زدن هستند و اهل کرن
نیز چه هندو و چه مسلمان همه تعزیه دارانند سنی درین کار مصروف تر از شیعی باشد در شبهای
ایام عشره تقلید هم عادت دارند یعنی یکی خود را بصورت خرس می سازد و دیگری دیگر
روی خود را سیاه نموده بوزینه در بغل و بوزینه دیگر بر دوشش میگیرد و براه می افتد
بعضی خاکستر بر رو مالیده بصورت سناسیان در کوچه و بازار بگردند و بعضی بشکل فقرای
مداری بر آیند این تقلیدها را خواص نیز مذموم ندانند الا کسیکه از شاهجهان آباد و
شهر دیگر مثل آن مسافرانه در انجا وارد شده باشد و علاقه بهم رسانیده سکونت گزین شده
بیشتر امیرزاده های جوان صاحب اولاد بلکه بعض از جوانی برتبه کهول رسیده تقلید فقرا
کنند باین صورت که رسنی بکمر پیچیده رخت سبزی گریبان باز موسوم به بندی پوشند

که در آتشش تا زانو میرسد و خاکستر بر چهره مالیده و تسبیحی چند یا ریسمانهای سبز و سرخ و
زرد در گردن کرده سر و پا برهنه بزیارت منبر میروند و در صحن خانه روبروی ضریح بها
گرد می کنند و ماهیچه را در آن آتش داده بعد از وضو وقت شنیدن جمیع ماتم داران پیش
و پس گرد آن گرد بگردند و سینه بقوت تمام زنند چون باعتقاد سفها روز جناب امیر المؤمنین
صلوات الله علیه از کثرت مشغول قتیل کردی و آن همه شجاعت از باعث شمشیر بر حریف
انداختن بخدع بود یعنی دست باین صورت بر داشتن که حریف باین گمان افتد که سرش
بریده خواهد شد و مجبور بمحافظت سر دستی که حواله سر است بلند نماید و در همین قدر دست
فرو پیچ بدستش رسانیدن تا از رسغ جدا شود و همچنین تیغ بعضوی نشان دادن و نزدیک
متوجه شدن حریف بصیانت آن عضو عضو دیگر پرانیدن و تقلید این گروه که بچوب
در هندوستان کنند لکری بنیتا گویند و ترجمه آن در فارسی فرضاً چوب بازی باشد
و همین نسبت که بجای شمشیر چوب بدست گیرند بجای سپر پهری بر دارند و کنیان این
فن را بکمال رسانیده اند و سوای این پیشه بازی هم چیزی باشد ازین قبیل بعضی
پیشه بازان نیز آن حضرت را کامل این فن دانند تفصیلش بعد ازین گزارش خواهد یافت
همچنین کشتی گیران و راههای کشتی منسوب بآن فخر کائنات کنند اگرچه بدایت این عمل از
دکن است لیکن حالا در بلاد هندوستان نیز جا بجا رواج پذیرفته هیچ شهری از تعلیم خانه
خالی نیست و استاد را خلیفه جی نامند و این تحقیقتان که درین کار ید طولی دارند
بیشتر سلسله شان درین صناعت منتهی شود بهندوی که مدة العمر از گرسنگی هلاک بود
و با وجود تعلیم اعزه سوای نان خشک و کرباس گنده تمتع از دنیا بر نداشته یا مسلمان
رذیل بازاری مثل سبزی فروش یا رنگرزی یا طباخی یا دلالی و هر که ازین قبیل بود

مقرب بارگاه احدیت و حاجب آستان صمدیت یعنی حضرت امیر را استاد استادان فنون
مذکوره دانسته حسنین علیهما السلام را استادزاده خود تصور نمایند و بهمین نسبت امام
و پیر خود میدانند لهذا جمعی ازین فرقه سنی و شیعی و هندو نیز بعضی برهنه پا و بعضی سر و پا
برهنه همراه تعزیه دنبال استاد روان شوند و در اثنای قطع راه هر جا که چند کس را بالای
سقف یا چبوتره نشسته بینند جمیع باتمیان را از راه رفتن باز دارند و سقا را حکم کنند تا ایشان
را آب دهند پس استاده شده پیش ناظران اظهار کرتب نمایند من بعد بآواز بلندی که از
عیوق بگذرد یا حسین مدد شد تمام گفته پیشتر روان شوند و گاه باشد که در راه رفتن هم
پیش تابوت مبارک جست و خیز بکنند و لفظ های دوست هم بر زبان رانند و بعضی از ناشستگان
شمشیرها از نیام بر آورده پیش پیش تابوت قدم بر دارند آموختن در تصنیفات علم معقول بسیاری
یعنی شهرها رشک بغداد و بخارا و شیراز شده اند شمس بازغه که کتابی است در بیان طبیعی و الهی
پهلو بکتب متقدمان میزند همچنین سلم منطق و مسلم در اصول شمس بازغه تصنیف ملا محمود جونپوری است
و سلم و مسلم هر دو تصنیف محب الله بهاری و سوای اینها در زمانه سابق بر زمانه اینها فضلای
عالی شان در پورب بوده اند و بعد اینها نیز اشخاص جلیل القدر صاحب تصنیف گذشته اند
ملا نظام الدین پسر ملا قطب الدین سهالوی که استاد استاد محب الله بهاری بود در زمان
دولت محمد شاه بادشاه سرآمد علما بود چنانچه حالا هم در هند سلسله فضلا و طلبه علوم باو انتها
می پذیرد ملا کمال الدین سهالوی شاگردش کتابی موسوم بعروة الوثقی نوشته که نحاریر
علما در کشف غوامض و حل دقائق آن حیران اند اگرچه استاد اول علمای زمانه حال
ملا نظام الدین مرحوم که فرنگی محل را در لکهنؤ از ذات او شرف ها ست لیکن بطریقت شان
همین ملا کمال الدین بود که ملا برکت الله آبادی و مولوی فضل الله ملک العلما لیس

مولوی حمد الله سندیلوی و ملا حسن فرنگی محلی و ملا حسن چریاکوتی و ملا عالم سندیلوی تلامذهٔ
او بوده اند ملا حسن همشیره زادهٔ او بود باقی همه اجانب بالجمله ملا حمد الله در آخر که چندی مورد
عتاب ملا می بود بر شده بود نزد ملا نظام الدین هم میرفت لیکن هر چه یافت از ملا کمال الدین
یافت بر تصدیقات سلم شرحی ازو یادگار که در مدارس مروج است و او را دو شاگرد بود یکی
مولوی باب الله جونپوری که از سبب ذات تعلیم و حسن تقریر و قسمت طبع محسود علما بود دوم
قاضی احمد علی که همشیره زاده و داماد مولوی موصوف بود و ملا برکت هم محشی بر صدر است منهم
مرد محقق بود و حسن چریاکوتی در جوانی مرد اگر عمرش وفا میکرد ذهنش بر اذهان حضرات غالب
بود و ملا حسن نیز محشی بر صدرا و شارح مسلم است لیکن حاشیهٔ ملا برکت به از حاشیهٔ اوست و
تصورات سلم مولوی احمد علی به از شرحش بر تصورات کتاب مذکور و شرح مولوی حمد الله بر تصدیقات
از شرحش بر تصدیقات است و مولوی عالم سندیلوی ذهنی داشت مثل برق با وصف صغر سن
نزد این بزرگان مسلم الثبوت بود لیکن بچهل سال نارسیده جان بجان آفرین سپرد اما درین
قلت فرصت هفتاد و دو کتاب در علوم متداوله ازو یادگار است و مولوی عبد العلی پسر
ملا نظام الدین مقدم الذکر که دو سال هنوز از وفاتش نگذشته تبحری داشت که از هر علم هزار
هزار کتاب بر لوح سینه اش مثبت بود لیکن در ذهن و مرتبهٔ تحقیق و تدقیق از دیگران کم بود
و او ورای پدر بزرگوار خودش شاگرد احدی ازین جماعت نه بود و در شرح سلم بر مولوی
حمد الله اعتراضها دارد و ملا کمال الدین را نیز بخاطر نمی آرد گویند که تبحری که او داشت پدرش
نیز نداشت این بزرگان که بشمار در آمدند شیخ سلسلهٔ علما بوده اند جا بجا در هند علم معقول
از همینها منتشر شده هیچ فاضلی و طالب علمی نیست که از حلقهٔ شاگردی اینها بیرون باشد
بعضی بیک واسطه بعضی بدو واسطه و بعضی بکم ازین در تلمذ علمی با اینها میرسند لیکن بعضی پیش پا

و دهلویان و ساکنان گوپامو که قصبه ایست در پورب و جونپوریان نیز در علم بلاغت ازین
احاطه بیرون اند در گوپامو ملا قطب نامی و قاضی مبارک معاصر ملا نظام الدین لکهنوی
بوده اند ملا قطب همیشه این آیه کریمه یعنی ختم الله علی قلوبهم الخ را ختم الله بفتح میم ختم
و بکسر های هوز الله و ضم بای قلوبهم میخواند و باین فقدان مناسبت بهر حیث در معقولات
ملا نظام الدین و سائر علمای معاصر خود بود و گویند خود و پدرش یا استادش شاگرد
میرزاهد هروی بود قاضی مبارک هم در معقول و منقول هر دو پایه بلندی داشت و معتقد
و اما در هندیان معروف بفضل ملا نظام الدین بود او نیز شرح مبسوطی بر سلم دارد از همین
تبحرش دریافت می توان شد لیکن درت فرنگی محل کجا مولوی حقانی باشنده امیتهی که در
تا ماندم متصل فیض آباد و نود ساله شده بود مدتی پیش ازین قضا کرد و ملا قطب الدین گوپاموی
بود آخر بحکم ضرورت روزی چند بخدمت ملا نظام الدین هم زانوی ادب ته کرده بود و از
نیز بیمعلومات و بیبراعت نمی خورد نازان بود روز اول که وارد مدرسه ملا نظام الدین شد
با ملا کمال الدین طرح مباحثه انداخت و کار از پیش نبرد و میر کمال الدین نامی ساکن
نیز شاگرد ملا نظام الدین بود چنانچه میر مذکور و ملا کمال الدین هر دو در اکمالین میگفتند شاگرد
بیشتر در اطراف بنگاله اند و در جونپور علم بلاغت خوب ورزیده اند طریق طالب علم بیشتر در بین ملاها
این بود که بعضی از جهت اراضی که بتصدیق بادشاهان آبای شان معاف بود و آن را
ائمه نامند محتاج نان از دیگری نبودند هر گاه وارد لکهنو می شدند بدر و با در شان
سه چهار روپیه یا زیاده ماه بماه احوال گیری شان میکردند و بعضی از مدرسه نان می یافتند
بیشتر برشته شاه پیر محمد که در لکهنو بکنار دریا مشهور است برای هر فرد طالب علم مشاهره بقدر خرج
ماکول و مشروب و ملبوس از سرکار پادشاه هندوستان معین بود و همچنین امرای

خدمت این فرقه میکنند چون از طرف امرا یک ده و دو ده برای هر فاضل مقرر بود و هر یک
از علما بشاگردان خود نان میداد و در وقت شب برای مطالعه کتاب روغن چراغ هم از طرف
استاد بود حالا علما هم مردند و جود و از امرا کناره گزید طلبه علم حیران و سرگردان و زار زار
نالان اند بعضی بیچارگان را ببعض تمام نیم سیر آرد بدست می آید و بعضی که بهره از فارسی دارند
نوکری بخانه هنود و بعلاقه درس اطفال بسر رسانیده خود بوقت معین بخدمت استاد فاضل
حاضر شوند و درس بگیرند و بعضی از نابلدی راه گو چه فارسی بودن برای معاش حیران اند
اگر چنین طالع شان که امرا مسلمان زاده یا هنود و پسر که شوق عربی دارد بدست آید فهو المطلوب
و الا باول بزبان و دیده گریبان تحصیل ناکرده بخانه برگردند و این تقصیر زمان را از هر جا
که باشد در صرف این فرقه جاگیر باشد هر گاه کسی نیم سیر آرد برای طالب علم مقرر میکند آن
طالب علم ورا امثال میگوید که برای من جاگیر مقرر شد بعضی از نهایت تعلم اولادشان نزد دلاک
و نگار زر نیز بیایند و بعضی پسران دلاک را شاگرد کنند تا شان نثر هند در رخت بدست خود شویند
اینجا علم معقول زیاده از منقول است و در پنجاب اگرچه حالا علم از ان بلاد مفقود است در
که بود علمای اصول و فقه هم بسر رسیدند خلاصه اینکه در هند علمای فقه نیز بوده اند هر چند اینجا
نه بود علم مذهب اثنا عشری بود حالا این علم بعنایت ایزد بنده نواز ببعضی بعض علمای
تبار هند که بولایت رفته از مجتهدان عالیجناب حل هر عقده نموده باز هندوستان را بقدوم
میمنت لزوم خود مشرف اند و فخر نموده اند بکثرت رواج پذیرفته بعضی اعزه که نسبت
باین بزرگان در مرتبه تنزل واقع اند صد درجه به از ان بخشیرها اند که در عهد دولت نواب
جنت مسکن شجاع الدوله بهادر وزیر اعظم هندوستان دعوی اعلم العلمائی در علوم
دینیه داشت شکر الله که سعی علمای عصر بکمال رسید ازین جهت است که الی یومنا هذا

زنان در خانهٔ اثنا عشریان بدهی شاه مدار هر سال زیر نشان سیاه برده برای سلامت
وطول عمر و در گردن اطفال کنند و بر نیاز شیخ سدو بز ذبح کنند یعنی عدم رواج علم دین
زیرا که اگر علم دین درین شهرها رواج پذیرفتی این خرابیها چرا پیش می آمد الحمد لله که حالا
مردان ازین طرف سست عقیده شده اند اینهم غنیمت است مخفی نماند که باعتقاد
زنان این هفت کس و هفت زن بقدرت خالق جزو کل مختار در ستی و برهمی حال
زنانند بهر که مهربان باشند همیشه بصحت بگذرانند و اگر بسر و عتاب اینها شود دیده ام
صاحب فراش بماند بلکه شب و روز در غش بسر برد و مهربانی و نامهربانی شان موقوف
براوا کردن نذر است بعد مدتی که شبی بر سر زنی بیایند یعنی در آن زن حلول نمایند
زنان از سر شام در مکان پاکیزه مزین بفرش زیبا فراهم آمده تمام شب در زمزمه
ساز نواختن بگذرانند نام این هفت کس شیخ سدو و زین خان و شمس صفیان و قلندر صاحب
و چهل تن و شاه دریا و شاه سکندر میباشند و آن هفت زن لال پری و سبز پری و سیاه پری
و زرد پری و آسمان پری و دریا پری و نور پری باشند هر یک بنوبت خود در زنی
حلول کند المختصر آن جلسه تمام شبی را بیٹهک نامند شرط است که زن صاحب بیٹهک که
محل حلول یکی از اینها باشد خود را بلباس و زیور خوب بیاراید یعنی مردان زن سیرت
هم یکی را ازین چارده مرد و زن بر خود سوار کنند این گونه مردان در امیرزاده ها
بدست آیند که برای این روز رخت رنگین و زیور در بقچه بگذارند در میان مردان
شاه دریا و شاه سکندر بلند مرتبه تر از دیگران و ملقب بنوری شاهزاده اند هر دو با هم
برادر عیانی و هفت پری خواهران ایشان از یک بطن اند این عقیده از دل زنان
بیرون آوردن سخت مشکل است و در بعضی جاها محال و ممتنع یابند مثلاً زنان ایران که

نیز مثل بهالوی یای نسبت دارد و تشدیله با سین بی نقطه مفتوح متحد با نون غنه نزد فصحا
و با نون ساکن نزد غیر فصیحان و دال مهمله و یای معروف و لام مفتوح و های هوز نام
نام قصبه و چرپا کوٹ با جیم فارسی مکسور و رای بی نقطه ثقیل ساکن و با و الف و کاف
تازی و واو مجهول و تای قرشت ثقیل ساکن در آخر قصبه ایست متصل بنارس و گوپا مئو
با کاف فارسی و واو مجهول و بای فارسی و الف و میم مفتوح و همزه و واو معروف قصبه ایست
که علما و طلبه علوم دران سکونت دارند و تهدیسی با بای تازی مفتوح و دال بی نقطه مشدد
متحد با های هوز و یای معروف بطور رشته کنده چیزی باشد که از ابریشم تافته در بازار
فروشند و مردم خریده بروز عرس شاه مدار در گردن اطفال برای میمنت ببندند
و بیٹهک با بای تازی مفتوح و یای ساکن و تای قرشت ثقیل متحد با های هوز مفتوح
و کاف تازی در لغت بمعنی نشستن بمقدار مدتی و در اصطلاح مراد از نشستن زنان است که
و همسایگان تمام شب گرد زنی که از چار وه زن و مرد مذکور یکی دران حلول کند

تماشای هفتم در ذکر احوال عجیبه و غریبه

از بعضی فقرای هند نقل کنند که چون عمل کرده بمجلس امیری بیایند چیزی خوانده بطرف سقف ببینند
خود بخود از سقف میوه تر و خشک فصلی و غیر فصلی ولایتی و هندی و اقسام حلوا و شیرینی گیرد و در بعضی
روپیه و اشرفی و جواهر نیز از زیر فرش خالی برآرند و بعضی هرکس هرچه بگوید از زیر دامن
خود بیرون آرند بالفرض اگر بچه شیر را بخواهد نیز برآرند و هندوی را از قوم برهمن و غیره
که دست خالی بزنار خود رسانید و خرمای تر و نبات ریزه چند ازان برآورد و با آنکه هر
کس میدید که زنار گرهی نداشت که دران احتمال بودن این چیزها باشد و مقارن این
عمل کلوخی بر داشته و آن را دو بجزه کرده اشرفی ازان برآمد آنچه دیده شده این است

یاران گویند که این در لکهنو غوطه بدریا میزند و زیر کلکته سر بر میکشد و نیز اگر مکتوبی بدست
نوشته بدستش میدهند که بفاصلهٔ دو ماه از جای استقامت او نوشته باشد بعد دو ساعت جواب آن
بهر طرز شافی میطلبد و بعضی برهمنان بنارس نان بگدیه پیدا کنند لیکن حال ایشان این است که
هر گاه دست کسی را بدست گرفته خطوط را ملاحظه کنند نام آنکس معلوم شود و در روزی
برهمنی وارد بنده خانه شد و دست فقیر راقم و دیگر حاضران دیده نام هر یک را نشان
داد یاران گمان بردند که بطور خود از کسی پرسیده کرامت خود را اظهار می‌نماید لیکن این
گمان خطای محض بود زیرا که او در مجمع با مردم نشسته بود که دفعتهً بمجمع میرزا یوسف بیگ
نامی که در زبان انگریزی و پرتگیزی و فرانسیسی مهارت کلی داشت در شدت آفتاب بر سر
مجمع گذر کرد برهمن مذکور با ایمای یاران اول دست مرزای مذکور دیدن بعد دست خدمتگار
بعد از آن دست نوکر اسپ و نام هر کس حالی اهل جلسه نمود این را هم یاران تسلیم نکردند
زنی را طلبیدند که دو روز پیش از ورود این برهمن از شاه جهان آباد برای دیدن دختر
که بعلاقهٔ تزویج پسر شخصی از عمائد نوکر بوده است آمده بود برهمن مذکور نام او را بمجرد دیدن
دست نشان داد دیگر فقیری بود موسوم بهو ندو شاه عمر خود را یک صد و نود و دو سال
نشان میداد و با این پیرانه سالی چهار سیر طعام میخورد و بیست کروه راه طی کردن پیش او
سهل بود و فربهی بیش از فربهی با موسش بود و بیشترش سرین گوسفند چاق و لاغر
در اینجا حضرات منکر سنین عمرش اند روزی حکیم سید محمد نامی او را بعورت طلبید و از کهاران
پالکی خودش یکی را باز فرستاد تا چیزی بر آتش بیارد لیکن چون در حویلی حکیم موصوف
مکانی سوای حرم سرا نبود مصلحت وقت چنین رخصت داد که زنهای بالای سقف بروند و
فقیر مذکور و دیگر صاحبان مشتاق صحبتش در دالان نشینند از این جهت تا خالی شدن مکان

در دم دروازه شخصی که او را نام پیرمردی بر آن میخ و اسپ یک بود و راقم جانی همراه
بود و عمر او در زمان حکیم صاحب سه سال از صد متجاوز بود و نفر دیگر برای محافظت در دروازه
بر آن تخت میخ و اسپ بنا المختصر چون فقیر بر آن تخت جا گرفت موافق عادت خود که از هر کس
نام و نسب و موطن و مولد ایشان را می‌پرسید از او سوال کرد که شما چکاره اید و باشنده
کجا اید بلند فشانی هر چند پیر شده بود لیکن حواسش درست بود گفت من از پنجاه سال نوکر
جد مادری حکیم صاحب بوده ام حالا از دولت ایشان بسر می‌برم خدا در عمر ایشان
ترقی عطا کند که درین پیری دستگیری من میکنند هر روز خشکه و شوربا یا خشکه و شیر یا نان
و شکر و برنج بمن میخورانند و خدمت نگهبانی میکنم و اصل من از اورنگ آباد دکن است مرزا عبد الکریم
نام جد مادری من بود که در فلان محله ریاست داشت فقیر بمجرد شنیدن نام مرزا عبد الکریم
گفت مادر تو عزت نام داشت او گفت بلی فقیر پرسید که عزت زنده است [illegible] گفت پنجاه
سال یا کمتر ازین میگذرد که وفات یافت بعد از آن فقیر رو بمن کرده گفت که عزت در [illegible]
نا بزرگ شده و بعد عزت عجب چشم و ابروی داشت که هر کس میدید هوش از سرش می‌پرید
لیکن پدرش رخصت نمیداد که ببازار برود مگر همراه من میرفت من مسلح شده او را همراه
گرفتم و ببازار می‌بردم چون حالی مردم شده بود که عبد الکریم همراه عموی خود ببازار
آمد احدی ازین زهره نداشت که تیز تیز در رو نگاه کند تمام شد کلام فقیر و آن در زبان
پیر بعد از آن بحرم سرا رفتم این گفتگو هم بثبت دعوی طول لسان تیغ اوست و سوای این
کمال دیگر این هم داشت که از اشخاص عالی نسب بلند حسب یا اراذل بازاری نام پدر و مادر
و کلان و موطن آبای هر یک پرسیده نسب او را تا بجد بیست و یکم بلکه زیاده ازین بیان
نام هر یک گرفته شمار میکرد و اصلا خطا در آن راه نمی یافت بعضی بزرگان گمان داشتند

که او از باعث کبر سن و سیاحی که کرده است عالم باحوال وضیع و شریف هست لیکن درین
گمان مغلطی بوده اند چه یک کس اگر هزار سال زندگی بکند ممکن نیست که از احوال جمیع افراد
نوع انسانی جدا جدا خبر داشته باشد سوای این فکر کار نمیکند که علمی داشته است که بآن
علم احوال کسان دریافت میکرد خدا داند آنچه ماجراست اگرچه با این همه کمالی که داشت او را
باسیار معتقد الشیطان ملعون میدانم و مردی از فقرای هند و بکنار دریا بسر می برد و نزد بسی
سیرکنان دارد تکیه او که باصطلاح هندوان دهرم سالا گویند با دال بی نقطه متحد با ها
هوز و رای بی نقطه هر دو مفتوح و میم و سین بی نقطه و الف و لام و الف وارد شدم
بعد ساعتی فقیر پنج زواله شکر که قسمی ست از شکر مخصوص بهندوستان و ذکرش تقدیم
پذیرفت بمن داد من روی آن نکرده باز هم خود دادم که بخور فقیر دو زواله دیگر بمن داد که
این حق آدم صاحب باشد زواله اولین برای خود نگاه دارید که امشب بکار خواهد آمد
از اتفاقات آن روز از سبب پیش آمدن کروهی تا عصر طعامی نصیب من نشده بود اراده
این بود که امروز از سر شام بخانه رفته از طعام فارغ باید شد لیکن بهمین نیت دو گهری روز
باقی مانده بخانه مراجعت نمودم در اثنای راه باغی بود از هندو بخاطر رسید که یک لحظه
درین باغ هم باید گشت تا روز آخر شود این را بخاطر گذرانیده داخل باغ شدم و تا نشستن
من در خیابانها ناگاه از طرفی ابر تیره پیدا شد و در چشم زدن تاریکی مانع بصر گردید که بجز
تلمع برق هیچ چیز دیده نمی شد بعد لحظه رعد خروشیدن و برق درخشیدن و ابر باریدن
گرفت مجبور خود را افتان و خیزان بدروازه باغ که مسقف بود رسانیدم و منتظر آن بودم
که هرگاه باران بایستد و تیرگی بکمی گراید راه خانه بگیرم لیکن چون ابر قسم خورده بود که تا نصف
شب دست از مردم آزاری بر ندارد و میدم خروش رعد و لمعان برق رو بترقی دارد

تا بکلی پاس استقلال من بر جا بود بعد از این گرسنگی غلبه کرد و بیتاب شدم بحدی گرسنه
بودم که اگر برگ درختان بدست می آمد میخوردم چنانچه مجبور یاد آوردم خود گفتم که بنوعی تا
بدرخت انار رفته انارهای خام را بیار که با دو معده برسم آدم خندید گفت این قدر بیجا
برای چیست زردالهای شکر که فقیر داده بود در یکی غلام هست بگیرید و بخورید بلکه دو زردآلو
که من رسیده بود آنهم هنوز بمصرف نرسیده است گفتم زنده باش بیار خلاصه اینکه
زردالهارا چهار تا من خوردم و دو تا با آن طفل دادم خلاصه اینکه از خوردن آن دل خوش
شد و روح قوت گرفت بعد نصف شب که ابر رو پوش شد بعد و چراغ برق به بنده خانه
رسیدیم چون نوم غالب بود و گرسنه هم نبودم طعام ناخورده خوابیدم صبح که بیدار
شدم در کار فقیر که وقت زوال آوردم و اول گفته بود که زردالهای اولین را برای خود بگذارید
که بکار خواهد آمد سخت متحیر بودم الحاصل چون تکیه اش بر سر دریا بود و رفتن تا آنجا
لطفی داشت گاه گاهی تنها یا باتفاق دوستی آنجا میرفتم روزی دم صبح برخاست عزیزی ببین آمد
روان رفتم چون آفتاب بلند شده بود در آن تکیه وارد شدیم و نزد فقیر نشستیم تا گفتگو
و مقال شروع شد در اثنا شخصی سبد کوچکی پر از خرماهای تر پیش فقیر آورد ناگاه در دلم
بخاطر گذشت که اگر این مرد تمام سبد را بمن بدهد خوب است عظیم نصفش با این رفیق یک جا
و نصف دیگر را خود بمصرف می آرم لیکن این امر ناممکن است زیرا که ما را با وجه حفظ و عصبیت
کرده آدم دیگر مثل با بلکه از ما لشته باشند او همه را تحریر دم وا شسته تمام سبد را با
بدبها و در همین خیال بودم که چون سبد رد بروی او گذاشته شد بهمان آدم که این
هدیه از طرف شخصی برایش آورده بود با آواز بلند گفت که پیش من چرا میگذاری خرما
ایشان دوست میدارند یعنی من آن آدم عرض کرد که من برای جناب والا آوردم

حالا جناب قبله و کعبه خود مختار اند گفت شما را باکرار و محبت چکار است هر چه میگویم بعمل آرید
طرفشانی مسعید را از آنجا برداشته بمن سپرد تا آدم بخانه روانه شدم طبق طلبیدم و خرما از
مسعید با آن طبق نقل کرده به بنده خانه فرستادم بعد ساعتی فقیر برای مطلبی برخاسته
عازم حجره خاص خودش شد ما نیز مرخص شدیم و بخانه رسیده آن هدیه را دو نصف کردم
یک حصه با آن دوست رسید و حصه دیگر آنجا ماند و هشتم روزی بود که ردائی بر فرشش میگسترد
و از زیر ردائیش هر دانه هم و دانه نیز و سوای آن اقسام فواکه رطب و یابس فصلی و غیر فصلی
بود و حوصلش و طیور حسب خواهش طرفشانی بر می آورد من نیز او را دیده بودم هر دو سید فنا
بوده است شنیده شد که متلون هم بود خدا داند لیکن از معتبران شنیده ام که روزی در تجربه
دیگر نوجوانی که توقع بر آمد کار از و داشت در محله که داعی راقم پیش از این سکنی داشت آمده
بود چون با هیچکس تعارف نداشت و نیاز مند داعی هم او را بیشتر نمی شناخت لیکن از
با اینهمه احوال بگوشش رسیده بود عزیزی براقم گفت که این فلان کس هست راقم بحسب
تقرمان طبع تماشا دوست او را نزد خود طلبیدم او نیز چون دران محله بیگانه بود آمد و
داشت این قدر غنیمت دانسته پیش فقیر آمد بعد ساعتی که در گفتگو واشد [illegible] او برای
نمودن عجائب شدم چون وقت شب [illegible] آقا [illegible] است که معمول
خود به گرد در عالم اندرونی که از عهد [illegible] معمول مطلبی داشت این قدر اتفاق افتاد که
ردای خالی بر فرشش پهن کرده چهار صد روپیه که از زیر ردا بر آورد و باز زیر آن
ردا پنهان کرد پس ردای خالی از سر فرشش برداشته سه بار آن را تکان داد و بگوشش
پیچید و در رفت و بزرگی نقل میکرد که روزی [illegible] که همراه جناب عالی اشرف الوزرا
یمین الدوله ناظم الملک نواب سعادت علیخان بهادر مبارز جنگ دام اقباله بطرف

بجنگل محمدی سیر فتم دیدم که هندوی مذکور بالای فیلی نشسته است من هم بر فیل بود هم آنجا رسید
مرا دید فیل خود را نزدیک بفیل من آورده گفت که قبله بگیرید اینقدر گفت و کف از دهن
بر آورده در هودج من ریخت آن کف تا وقتیکه علاقه بدهنش داشت کف سفید بود و وقتیکه
بهودج ریخت روپیها بود پس آن مبلغ را بدست خود برداشته باز حواله دهان کرد و فرو برد
من بعد دست بکمر بند هم کرد و کلهٔ بدرقی از کمرم کشیده در دست خود پنهان کرد و روزی ایسری
روایت میکرد که در سفری خیمه بکنار دریا داشتم وقت عصر مشغول تماشای آب روان بودم
که هندوی مذکور وارد شد و مقارن ورودش هندوی دیگر از قسم جوهری آمده انگشتری
طلا با نگین زمرد بدست من داد که اگر پسند خاطر باشد بسه صد روپیه قیمتش انقطاع پذیرفتن
انگشتری مذکور را دیده بسیار خوش شدم و مهاجن گفتم که انگشتری نایاب است لیکن موافق
زمانه قیمت باید کرد طرف ثانی گفت که درین قیمت کمی بهیچ صورت متصور نیست درین اثنا این
هندوی مشعبد انگشتری را به بهانه دیدن نگین از دست من گرفت و بدریا انداخت مهاجن
سخت حیران شد و نگاه بمن کرد گفتم تو با او چکار داری انگشتری خود از من بگیر یا قیمت آن
مهاجن خود این قدر گفتم لیکن در خاطر این بود که تا زر از ان هندو نگیرم نگذارم که برود
بالجمله چون هندوی مذکور بعد ساعتی قصد خانه خود کرد گفتم انگشتری را داده باید رفت
یا سه صد روپیه گفت انگشتری از شما نبرده من چه دانم و این جوهری گفتم تو انگشتری از دست
من گرفته بودی یا از دست مهاجن حالا اگر سلامت خود را میخواهی انگشتری را پیدا کن
چون دید که حالا نوبت از اختلاط بالشلاق میرسد گفت خداوند نعمت مرا ذلیل دانسته زر دزد
قرار میدهد و میفرماید که انگشتری در آب انداخته دست بکیسه خود نمی برید چون این حرف
از زبانش بر آمد دست بکیسه بردم دیدم که انگشتری در کیسه است تمام شد این قصه حیرت نما

بیشتر حمله می آوردم و او را می گزیدم و بجرم گزیدن کاسه سرش می ترکید و می مرد تا سه روز
تشنه و گرسنه دران جنگل سیر میکردم آخر چند کس بحکم آقا آمده چون مرا باین حال دیدند
به تیغ و سنان برق چشم مرا گرفتند و به رسنها طلبیده دست و پای مرا محکم بستند و پیش آقا
رسانیدند آقا همه را از رفتن نزدیک من و حرف زدن با من منع فرمودند پس هیچ یکی از
عزیزان نزدیک من نمی آید از دور آب و طعام بمن میدادند و روز کوچ دهن من بریسمان
بسته مرا بالای بهل سوار میکردند تا زمانیکه مدت سفر سپری شد و بشهر رسیدم پدر من کیفیت
حال را دریافته مرا بخانه آورده بقدر مقدور زرها در علاج من صرف کرد و رفته رفته بعنایات
الهی و بظاهر از توجه باطنی بزرگان صحت نصیب من شد حالا آن حالت که مذکور شد زایل
است لیکن این قدر هست که در هر ماه سه روز متصل در اول ماه باز آنحالت بهم میرسد
لیکن آن هم در تمام روز و شب نه و پاس روز و از یکپاس شب باقی مانده تا چاشت این
وقت هم بهمان مصیبت گرفتارم اگر کدام دوای مجربی بخاطر شریف باشد برای خدا افشای آن
به همین که ازین بلیه نجات یابم و ثواب عظیم نصیب آن صاحب شود همین قدر گفته کف زرد
از دهن برآورده و چشمان پهن کرده و چند قدم میدان کشیده بطرف او دوید اگر
طرفشانی پیشتر این حال دیده است البته استاده می ماند و چیره او را داغی گفته بطرف
دیگر دویدن کرد این نادرست بیشتر همین هست که با بدن هر تعش بگریزد و برای وقایه
نفس در خانه عزیزی که سر راهش افتد بی تعارف بجرم سرا درآید بالفرض اگر خانه
امیری هم باشد حرف حجاب ناشنیده باندرون رود و کسی اگر بدست حاجبان افتد
آنها نیز تعاقب کننده سر دهند و الا بی محابا اندرون رفته زنهار ابگریزاند و بسا باشد که
سر را از بیم در ناودان ببینند از دو در چاه نیز بیفتند لیکن چیره عمدا جایی که راه گریز تنگ

ببیند در قدم برداشتن خود دستی بکار برد تا خالف بگریزد و الا بزمین بغلطد بعضی اشخاص
که در تهور و جلادت مقابله با رستم دستان مقابله نمایند از بیش جره هوش باخته عنان
بگریزند که اگر پاهای شان برسن محکم ببندد و آن رسن را بمیخ ببندند احتمال دارد که آن میخ
را کنده با باد تند رفاقت نمایند بالجمله از گریختن یک کس دیگر رهگذریان نیز بکمال بیحواسی
سر در گریبان گریزند بعضی اغنیا نیز که باشندهٔ قصبهٔ پاهندر باشند از پالکی جسته
بگریزند این تماشا بیک عمل جره نصیب بینندگان شود دیگر اعمال سوای این ست که بعضی
جره‌ها دستی بگردن آدم رهگذری کرده چیزی بگوشش بگویند که از تاثیر آن طرفشانی رخت
از بدن کنده برهنه شود و جره او را حکم لشتو نماید من بعد اشاره بپیمودن زمین کند پس
زین بر پشتش نهد چون از اینها فارغ شود باز ایما کند تا رخت پوشیده براه افتد در وقت
وزیر اعظم نواب آصف الدوله مغفور برادر بزرگ نواب اشرف الوزرا دام اقباله جره‌ها کارها
کرده اند یعنی تمام پلتن را گریزانیده اند و جره حبیب علی نامی بود از همین گروه که در راه استاده
میشد هر کس که رو برو می آمد گل سیاه ناودان بصورتش میزد و در برابر طرفشانی استاده نگاه
بطرف پاهای میکرد و شخص غیر معین را مخاطب کرده لب بدشنام می آلود من بعد بطرفشانی متوجه
شده بغمخواری او می پرداخت و در همان غمخواری بقوت تمام کفشی بر سرش میزد که صدای
آن بگوش تماشائیان میرسید و از اول غضبناک تر شده شخصی فرمانی را فحشهای آبکشیده
میداد و پس دستار از سرش برگرفته گردی که از کفش بر آن نشسته بود بسر انگشت تکان میداد و
و در همان حال یک کفش دیگر حواله سر بدستارش میکرد و دشنام شروع نموده و کیستی تو
گفته دنبال حریف که اصلا وجودی نداشت چند قدم بعجلت دویده برمیگشت من بعد آن
بیچاره را از پیر و لواری برده متصل کفشی چند بر سرش میزد و طرفشانی هرگز این گمان نمی برد

کوتا این حرامزاده کفش سبز بند گاهی در گوش دو آدم حرفی میگفت که رخصت از دیدن کنند و از تماشا
شده شدند و باپای چرده و کفش در دست گرفته متصل جوالـ[؟] صورت هرگز میکردند
این سحر و افسون خصوصیت با شخاص پیاده روان داشت سواران نیز از اسپ پائین می آوردند
و گل بر صورت سوار و کفش بر سرش بالای اسپ نیز میزد و درین صناعت میر رستم علی محسوب میشد
و استاد باشهای زمان بود کمترین شاگردش برای گریزانیدن دو هزار تلنگه و پانصد سوار
کافی بود از همه لطیف تر اینکه او در مجلسی این حکایت بحضار نقل کرد که دیروز فلان
جماعت را باین صورت گریزانیدم و بعد برخاستن آن مجمع یک کس را از ان جماعت پیر[؟]
متوقف ساخته قصه دیگر شروع نمود و بنوعی تقریر کرد که تا بیان نصف آن حکایت لرزه بر اندام
طرف ثانی افتاد و بعد تمام شدن آن ماجرا مجال توقف برو تنگ شد بیچاره فریاد کشان [؟]
و بی سر و پا گریخت تا سرش بدیواری خورد و شکست لیکن آخر هم [؟] از وفات خود این
سبب که روزی دو افغان خود را از خوف در چاه انداخته سوگند خورده بود که در زندگی
این کارها نکند جره و باشه همین جره و باشه صیاد گیرست چون اینها نیز بنوعی که جانوران
شکاری بر سر صید تو میدوند دنبال شکار تازه یعنی آدم احمق میدوند از پیشگاه سلطانی
این خطاب سعادت بلند ساختند و فرقه هستند بجیم و پیه[؟] با بای تازی مفتوح و های هوز
ساکن و رای بی نقطه و واو معروف و بای فارسی مکسور و یای مفتوح و های هوز
ساکن که خود را بهر صورتی که میخواهند وا می نمایند گاه بصورت حیوانی از حیوانات مصور شوند
و هیچکس از بینندگان امتیاز نتواند کرد و همین نوع بصورت هر آدمی که خواهند خود را
کنند خواه مرد خواه زن خواه پیر فرتوت خواه جوان خواه کافر خواه مسلمان خواه خوبصورت
خواه بدصورت اکثر اوقات مردی از همین جماعت بصورت شخصی متشکل شده تمام شب با زنش

مباشرت کرده در وقت محمد شاه بادشاه هندوستان که شصت و چند سال بر وفاتش
بگذرد طبیبی بود مخاطب بحکیم الملک و بهروپیه مشهور بود بعنایت روزی بهروپیه مذکور
خود را بصورت حکیم موصوف درست نموده بحضور ظل سبحانی ذخیره اندوز شرف شده
آثار ملال بر چهره هویدا ساخت بادشاه از سبب رنجش استفسار نمود بهروپیه عرض کرد که من
پنجاه سال خدمت بندگان حضور معلی و بزرگان جناب والا کرده ام و درین ظرف مدت
بعزت تمام بوده ام حالا نوبت بآن رسیده است که عنایت بهروپیه اراده دارد که امروز
تقلید غلام درست نموده بحضور کرامت ظهور بیاید امیدوار از فضل و کرم خداوندانه آن
دارم که غلام را بزیارت عتبات ائمه علیهم السلام مرخص فرمایند تا در آخر عمر از دنیا با آبرو
بر خیزم بادشاه بمجرد شنیدن برآشفت و بکلمات تلطف آمیز آبی بر آتش قهر طرفشانی زده
بخدم و تبع بادشاهی حکم کرده که هرگاه عنایت بصورت حکیم الملک بر آستان دولت بیاید
بلا تامل بزنند و برانند بالجمله بعد رسیدن فرمان بادشاهی بحجاب تو و دیگر خدمه حکیم الملک
خود بموافق رسم و آئین امرا بدرگاه سلطانی حاضر شد و یاران از چار طرف بر او هجوم
آورده زده زده از انجا بیرون کردند بگمان شان حکیم الملک بهروپیه بود و حکیم الملک بیچاره
باین مذلت و رسوائی بخانه برگشت و عرضه ببادشاه متضمن استدعای خاص بکربلای معلی و نجف
اشرف نوشت بادشاه از مطالعه آن عرضه سبب تحیر فرو برد و بعد تحقیق چنین دریافت نمود
که حکیم الملک اول که از دست عنایت پیش بادشاه نالان بوده است عنایت بود و حکیم الملک
دوم که ستم بعنایت شده کتک خورده بود حکیم الملک بنفس الامر بود بادشاه از دریافت
این معنی خجالت بسیار کشید و بعذر تمام پیش آمد و حکیم الملک را با انعامات لائقه نواخت
و عنایت را نیز جاگیری عطا فرمود و همین عنایت در ایامیکه امیرخان صوبه دار کابل قضا کرد

همشیره زنش با افاغنه بقصد غارت نقود و اموال باقی مانده و لشکریان خودش برای تنخواه
شورش انگیزی نکنند خود را بصورت آن مرحوم ساخته در پالکی می نشست و از کابل تا این
سرحد و آنک همه اسباب را رسانیده بصورتیکه داشت ظاهر شد امیرخان بیچاره را درین سفر
حواله صندوقی کرده بودند و در زمانهٔ راقم مجرم شخصی مقید انگریزی بود مسکین تا سه سال چون
مقیدان طوق بگردن و زنجیر در پا داشت بعد انقضای مدت مذکور یک بهروپیه از آشنایانش
وارد عظیم آباد شد و او را باین صورت دید روزی بعد چاشت خود را بصورت آن انگریز ساخته
و بی محابا در قیدخانه رفته آن مقید را با هفت کس دیگر ازان بلا نجات داد تا نگهبانان سوار
نشناختند و ندانستند که آقای شان نیست و در خانهٔ عزیزی مجلس رقص و سرود بتقریب طوی
فرزند منعقد بود در اثنای گفتگو از زبانش برآمد که بهروپیه مرا هرگز بازی نمی تواند داد از اتفاقا
نوجوانی دران مجلس نشسته بود که چار ماه کامل شاگرد یک بهروپیه بوده است فقیر شما هست که او
ازین حرف صاحبخانه رنجیده از محفل برخاست و یکبار خود را ایلیاول نواب آصف الدوله مرحوم ساخته
از صاحبخانه انعامی یافت و مرخص شد و بعد ساعتی بصورت باغبان خود را درست کرده دسته
گلها پیش روی صاحبخانه گذاشت و نوازشی دیده بدر رفت و ساعتی نگذشته زن سبزی فروش
شد این بار هم نشناختند و گاهی نیمهٔ چهرهٔ خود را تا پشت پا از جانب الیسر ترکیب زن نوجوان پری
طلعت و نیمهٔ دیگر را از جانب ایمن بصورت درویش بالبندر ریش بدهیأت می ساخت
تمیز جانب برای مرد و الیسر برای زن با ایمن ترین عبارت مخصوص همین مقام است و الا در
اصل چنین نیست که طرف ایمن برای تقلید زن و طرف الیسر برای تقلید مرد درست بهروپیه بهر طریقی که خواست
خود را درست کرد یعنی گاهی از جانب ایمن زن و از جانب الیسر مرد شد و گاهی بالعکس + + +

مطبوعه مطبع منشی نولکشور واقع لکهنو ماه مارچ سنه ۱۸۷۵ع مطابق ماه محرم سنه ۱۲۹۲ هجری